

تساره‌سرخ

ارگان تئوریک-سیاسی سازمان انقلابی

در این شماره:

اوضاع کنونی و وظائف ما

پلاتفرم ایجاد حزب کمونیست ایران

برنامه سازمان انقلابی برای

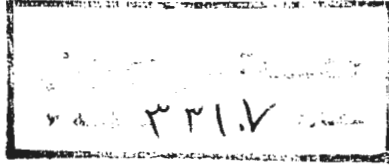
«اتحاد بزرگ ملی»

تئوری سه جهان چیست و چه میگوید

دوره سوم - شماره دوم - مرداد ماه ۱۳۵۸

قیمت ۵۰ ریال

کارگران جهان و خلقهای ستمدیده متحد شوید



تساره سخن

ارگان تئوریک - سیاسی سازمان انقلابی



دوره سوم - شماره دوم
مرداد ماه ۱۳۵۸

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۵	سخنی چند با خوانندگان
۷	<u>اوضاع</u>
۲۶	<u>پلاتفرم حزب</u>
۴۰	<u>پلاتفرم جبهه واحد</u>
۵۱	<u>تئوری سه جهان چیست و چه میگوید</u>
۵۴	- مقدمه
	- فصل اول :
	تئوری سه جهان یک نظریه مارکسیستی - لنینیستی
	با نتایج استراتژیک و تاکتیکی برای انقلاب
	جهانی طبقه کارگر است
۵۵	الف - جهان اول - دوا بر قدرت آمریکا و شوروی
۶۸	ب - جهان دوم - نیروئی که در مبارزه علیه سلطه
	طلبی میتوان آنرا بخود جلب نمود
۸۴	ج - جهان سوم - نیروی عمده در مبارزه با
	امپریالیسم و سلطه طلبی دوا بر قدرت
۹۸	- فصل دوم :
	مخالفین تئوری سه جهان با مارکسیسم و تجارب
	تاریخی پرولتاریا مخالفند
۱۰۰	الف - مارکس و انگلس وصف بندی نیروها
۱۰۸	ب - لنین و تقسیم جهان به سه بخش
۱۱۳	ج - لنین و دوران ما "دوران امپریالیسم
	و انقلابات کارگری
۱۲۱	د - استالین و تقسیم نیروها
۱۲۹	ه - ماوتسه تون جبهه جهانی انقلابات
۱۳۸	سخن آخر :
	جوهر مارکسیسم در تجربه و تحلیل مشخص از اوضاع
	مشخص است

سخنی با خوانندگان

اول: در این شماره دو مقاله تحلیلی از اوضاع ایران و جهان و وظایف پرولتاریای ایران و جهان را در قبال آن میآوریم. مقاله اول بطور عمومی اوضاع سیاسی ایران را پس از پیروزی انقلاب تحلیل کرده و دلایل ایجاد هرج و مرج و مخرج را مشخص میکند. مقاله دوم کوششی است برای تشریح تئوری سه جهانبان و وظایف کنونی پرولتاریای بین المللی. بدین سان با شناخت کلی از اوضاع ایران و جهان و ارتباط ارگانیک آنها با هم سازمان انقلابی به مشخص کردن وظایف مستقل پرولتاریای ایران برای پیشبرد امر انقلاب میپردازد.

دوسوم: "پلاتفرم ایجاد حزب کمونیست ایران" و "برنامه سازمان انقلابی برای اتحاد بزرگ ملی" که در خدمت آن قرارداد در این شماره ستاره سرخ بچاپ میرسد، این دو سند، فشرده نظرات سازمان انقلابی درباره "ایجاد حزب کمونیست ایران" و "اتحاد بزرگ ملی" میباشد. همانطوری که در این اسناد آمده سازمان انقلابی برای تحقق این دو وظیفه اساسی که سرنوشت آینده انقلاب ایران مستقیماً به آن بسته است یک مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را به پیش خواهد برد.

دوم: طلب کمک از خوانندگان. مشکلات سازمان ما، از مشکل مالی گرفته تا مشکلات سازمانی، سیاسی و فکری تنها با تکیه به نیروی لایزال خلقهای ایران، پرولتاریا، رفقا و دوستان سازمان برطرف میگردد. در شرایط مساعد کنونی که بویژه جنبش کارگری و کمونیستی رشد فزایندهای یافته است، سازمان انقلابی بیش از هر لحظه دیگر دست کمک بسوی توده ها، دوستان و انقلابیون ایران دراز میکند. در زمینه سیاسی، سازمانی و مسئله مالی ما را یاری رسانید.

در اینجانبویژه شمارا به همکاری با ستاره سرخ دعوت میکنم ستاره سرخ وقتی بر بار و غنی خواهد بود که بتواند ریشه هر بین توده ها داشته باشد، به مسائل و مشکلات عینی آنان محیط

ده و انعکاسی از زندگی و مبارزه آنان باشد. یاب به بیان
دیگر در پیوند فشرده‌ای با توده‌ها بویژه پروتاریا ایران قرار
گرفته باشد. در پیوند دادن ستاره سرخ با جنبش توده‌ها
و جنبش کارگری شما خوانندگان نقش مهم و ارزنده‌ای دارید.
جمع‌آوری نظریات توده‌ها، گزارش از وضع زندگی و مبارزات
آنان، جمع‌آوری آمار، ارقام و بررسی علمی از جا معاصران، همه
به غنی کرده ستاره سرخ کمک میکند. در عین حال ارائه انتقادات
در مورد مسائل و نقطه نظرات ارائه شده در ستاره سرخ و یا ارسال
نظریات و پیشنهادات مبنی بر اینکه ستاره سرخ چیست چه مناسب
و مسائلی را مورد بررسی یا تشریح و یا انتقاد قرار دهد، خودنویسی
شرکت فعال در مبارزه ایدئولوژیک موجود در جنبش است. خوانندگان
ستاره سرخ، دستداران و رفقای سازمانی میتوانند بدین طریق به
رشد جنبش کمونیستی و کارگری و زدودن سموم روبریونیسم از این
جنبش مستقیماً و فعالانه کمک کنند.

لازم به یادآوری است که دعوت به همکاری با ستاره سرخ تنها به
خوانندگان موافق خط مشی سازمان محدود نمی‌شود. کلیه افسران،
گروه‌ها و سازمان‌ها شیکه نظرات مخالف و یا انتقادی به مطالب
ستاره سرخ دارند، چنانچه نظرات، انتقادات و پیشنهادات
خود را در اختیار ما قرار دهند، بخاطر دامن زدن به بحثی غلط
و همه جانبه، آنها را درج خواهیم کرد.

با مدهمکاری شما
هیئت تحریریه

اوضاع کنونی و وظائف ما

سازمان انقلابی پس از پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی و ضد استبدادی اخیر به رهبری امام خمینی در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ طی اعلامیه‌ای چنین موضع گیری کرد:

"در اوضاع انقلابی عالی کنونی میهن ما، با استقرار قدرت سیاسی نوین تحت هدایت امام خمینی و به نخست وزیری آقای مهدی بازرگان سؤال زیر مطرح گردیده است:

۱- آیا باید از دولت موقت پشتیبانی کرد و قدرت آنرا تحکیم نمود یا باید به مخالفت برخاسته و قدرت آنرا تضعیف کرد؟
سازمان انقلابی با حرکت از موضع طبقه کارگر معتقد است که می بایست از دولت موقت جدید به نخست وزیری مهندس بازرگان پشتیبانی نمود و به آن امکان داد تا قدرت خود را تحکیم نماید. چرا؟ زیرا اکنون انقلاب ما را دنیروی ضد فئدلی و ضد ملی تهدید میکنند:

۱- بازماندگان سرسخت رژیم سابق وابسته به امپریالیسم آمریکا.

۲- عمال وابسته به امپریالیسم روس."

ما طی همین اعلامیه وظیفه مرکزی مرحله‌ای رانه‌ای ایجاد و دامن زدن به هرج و مرج بلکه تحکیم دستاوردهای انقلاب قرار دادیم و باید آورشیم: "هر نیروی سیاسی که از این وظیفه سرباززند و یا به هر شکلی با آن به مخالفت برخیزد آگاهانه یا ناآگاهانه به سرودم و انقلاب پشت کرده و به امپریالیستها بویژه آمریکا و روسیه خدمت می کند."

مادرعین حال دو وظیفه دیگر را که مکمل وظیفه مرکزی بودند مطرح کردیم:

"وظیفه ادامه‌ی مبارزه‌ی قاطع و همه جانبه با شیوه‌های انقلابی علیه بازماندگان رژیم و امپریالیسم آمریکا و سرکوب و پاک کردن کامل نفوذ آنها.

- وظیفه‌ی مبارزه‌ی علیه‌رخنه‌ی عمال امپریالیسم روس
بویژه کمیته‌ی مرکزی حزب توده .

تنها با توجه به وظیفه‌ی مرکزی و تمرکز قوا در راه تحقق آن
و توجه به دو وظیفه‌ی دیگر که آنرا تکمیل می‌کنند، انقلاب قادر است
بطور موفقیت‌آمیز در جهت صحیح به جلو برای رسیدن به انقلاب عمیق‌تر
فدا مپریالیستی و دمکراتیک حرکت نماید."

حال که پس از ۵ ماه کارنامه‌ی انقلاب را بررسی می‌کنیم
می‌بینیم که در انجام وظیفه‌ی مرکزی و وظایف مکمل آن، نتایج
مطلوب بدست نیامده است، در اتحاد بزرگ ملی خلق شکاف افتاده
اختلاف و کشمکش در درون خلق زیاد شده، در جنبه‌ی انقلاب نگرانی
و دلسردی بوجود آمده، در حالی که ضد انقلاب با دامن زدن به هرج و مرج
تلاش در جمع آوری نیرو داشته و از نابسامانی‌های موجود خوشحال
و مسرور است .

چرا انقلاب ما بخوبی جلو نرفته و چرا قادر نشده به وظایف خود
بخوبی عمل نماید و نظم انقلابی نوین پویائی را پس از شکست رژیم
شاه بنیان گذارد؟

برای جواب به این سؤال باید به چند جنبه توجه کرد و از
میان آنها روی جنبه‌ی عمده انگشت گذاشت .

۱- اخلال در ابی ر قدرت

اولین جنبه، اخلال امپریالیستها می باشد. امپریالیستها
بویژه دوا بر قدرت و عمال آنها بهیچوجه تن به شکست خود در ایران
نخواهند داد و مطمئناً با تمام قوا برای بدست آوردن آنچه که از دست
داده و آنچه که میخواهند بدست آورند به تلاش پلید پرداخته و همچنان
ادامه خواهند داد .

الف - امپریالیسم آمریکا و عمالش با اینکه ضربه‌ی سختی
خورده اند ولی در این دوره کوشیدند تا آنچه را که میشود حفظ کنند
حفظ نمایند. علاوه بر این ضد انقلاب وابسته به آمریکا در ایران دارای
پایه اجتماعی بوده و با رفتن شاه خائن بهیچوجه حاضر نیست که تمام
منافع خود را از دست بدهد. طبقات و اقشار ارتجاعی حاکم دوره‌ی رژیم

طاغوتی - سرمایه داری دولتی و خصوصی بزرگ وابسته و انحصارات امپریالیستی که مستقیماً در ایران سرمایه گذاری داشتند، ما موران صاحب نفوذ نظامی و اداری رژیم سابق از جمله دستگاه جهانی ساواک قشری از روشنفکرانی که ریزه خوار رژیم سابق بودند، عناصر بی طبقه او با شان و امثالهم که یک اهرم قدرت داخلی رژیم سابق بودند و تعدادشان نیز کم نبود و... اینها همگی با انقلاب مخالف بوده و در نتیجه به روشی که ممکن باشد در جلو پیشرفت آن سنگ می اندازند. ما در این چند ماه شاهد بسط و گسترش فعالیت این اقشار و طبقات بوده ایم. کار بجائی رسیده که ساواکی ها در بعضی مناطق آزادانه عمل میکنند یا خود را تجدید سازمان داده و دست به اقدامات جنایتکارانه می بندند و در بعضی از شهرها شعارهایی علیه انقلاب و بسود شاه خائن میدهند.

ب- امپریالیسم روس در رقابت با امپریالیسم آمریکا در این مدت تلاش کرده تا از مشکلات موجود در کشور ما سوء استفاده نموده انقلاب را به انحراف کشانده و از مسیر مستقل خود دور کند - امپریالیسم روس در این دوره :

- بارها در امور سیاسی کشور ما دخالت کرد، در سطح علنی و در ارتباط با مقامات مسئول بی شرمانه تقلا کرده تا خود را یک دوست غمخوار ملت ما نشان دهد و برای آنها تکلیف معین سازد، در باغ سبزه نشان داده و میخواهد این فکر را در مقامات مسئول کشور ما القاء کند که در مقابل فشارها و اخلاص امپریالیسم آمریکا، کشور ما باید و میتواند به سوسیال - امپریالیسم شوروی تکیه کند.

- به گسیل چندین هزار مهاجر ایرانی مقیم روسیه به ایران دست می زند. مهاجرینی که در میان آنها افراد تربیت شده ی سازمان جاسوسی "ک. گ. ب" وظیفه ی ایجاد شرایط مناسب نفوذ سوسیال - امپریالیسم شوروی را در همدستی با بقیه ی عمال سوسیال - امپریالیسم روسیه بعهده دارند.

- از طرق مختلف، مستقیم و غیر مستقیم سیل مسلسل کلاشینکف روسی را به مناطق بحرانی کشور ما سرازیر می کند تا

قدم بگذاریم برای برپا کردن آتش ضد انقلاب، هیزم خشک مرا هم سازه.

- تلاش می‌کنند تا از طرق مختلف از تضاد بین قدرت سیاسی مرکزی و اقلیتهای ملی کشور ما برای ایجاد اغتشاش و ایجاد جریان سیاسی - تجزیه طلبانهی طرفدار روسیه سوء استفاده کنند.

- در مواردی که در مناطق مرزی با شوروی تضادمانی روی داده، سوسیال - امپریالیسم روسیه کوشید با بازگذاشتن مرزهای خسرو و کشاندن عده ای از ساکنین مناطق مرزی کشور به روسیه آنها را برای با اصطلاح مقاومت و ایجاد اغتشاش در در داخل ایران بشعیر نماید.

- بیشتر آنها افراد گروهها و سازمانهای مختلف تمان گرفتار در میان خلق نیز میکروپ کشف و ایستگی را اشاعه دهد.

این اولین جنبه از علل عدم موفقیت اقدامهای انقلاب است و از دید طولانی مهمترین جنبه محسوب میشود.

ب- با توجه به آنچه ذکر شد چنانچه انقلاب نتواند خط مشیسی و تاکتیک درستی در برابر این دو ابر قدرات و عمال آنها اتخاذ نماید، چنانچه به مبارزه ی قاطع و مشت در مقابل مشت با آنها نپردازد، چنانچه بخواهد در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و عمال آن به امپریالیسم روسیه هر نحو و شکلی تکیه کند یا حتی به آن متمایل شود، انقلاب، بیشک خسارات جبران ناپذیری را متحمل خواهد شد. این یک مسئله ی اساسی و اصولی در پیشبرد امر انقلاب است. خط مشی و تاکتیک صحیح از مرز بندی دقیق میان دوستان و دشمنان انقلاب بر میخیزد و اساسا خط مشی سیاسی، تعیین دوستان حقیقی انقلاب و دشمنان واقعی آن و چگونگی متحد شدن با دوستان در مبارزه علیه دشمنان است. یکی از شاخصهای اساسی در سنجش درستی و یا نادرستی خط مشی سیاسی در کشور ما این است که آیا این خط مشی علیه امپریالیسم بویژه دو ابر قدرت هست یا نه؟ آیا علیه آنها مبارزه میکند یا نه؟

اگر با این دید به اوضاع کشور برخورد کنیم، در کار پنج ماهه ی مسئولین امور کشور کمبودهایی وجود دارد. آنها از یک سو مبارزه ی همه جانبه ای را در عمل علیه عمال امپریالیسم آمریکا و ضد انقلاب به پیش نبرده و از سوی دیگر سیاستشان نسبت به امپریالیسم روس دارای جنبه های مدارا جویانه بوده است. در حالیکه بدرستی به عنوان

اعتراض به ترمزات ضد انقلابی سنای آمریکا - سفیر آمریکا پذیرفته
نمیشود ولی علاقات نمایندگان شوروی با مقامات مسئول ایران فزونی
مییابد. سفیر ایران در منکو بقول خودش برای بسط و توسعه روابط
اقتصادی و فرهنگی ایران و شوروی کوشش می کند و تا حدی به مدیحه
سراشی زابرقدرت روس میبرد از د. اولین گروه ورزشی پس از انقلاب
به روسیه سفر میکنند و اولین گروه کارآموزان کشاورزی هم از طرف
دولت به شوروی گسیل میشوند و "بورس تحصیلی" در اختیار محصلین
قرار میگیرد. بعلاوه تمام اخلاص های مرزی و اغتشاشات مشابه
حساب ابرقدرت امپریالیستی آمریکا گذاشته شده و عملاً هوشیاری مردم
ارخطر ابرقدرت روس برای استقلال کشورمان یاشین آورده میشود.

در این مورد باید به گرایش انحرافی جبهه مخالف دولت نیز
توجه داشت. آنها که طیف وسیعی را تشکیل می دهند زیر شعار دشمن
املی امپریالیسم آمریکاست، عملاً امپریالیسم شوروی را نادیده
گرفته آنرا بعنوان دوست قلمداد کرده و حتی تکیه به آن را تجویز
می کنند.

آنها به مقامات مسئول بعنوان وابستگان آمریکا حملـــــــــــــــــه
می کنند تا این مسئولین را به مدارا با شوروی وادارند. بخیراز
دارودسته‌ی کیانوری که بمثابه‌ی عامل مستقیم امپریالیسم شوروی
و سردسته‌ی مشی تسلیم طلبانه و انقیاد طلبانه راست آگاهانه و بسا
نقشه عمل می کند، نیروهای دیگر از جمله سازمان چریکهای فدائی
خلق هم در ماههای اخیر با عدول از خط مشی های سالهای اول خود، به
این مشی راست متمایل شده است. شواهدی نیز نشان می دهند که سازمان
مجاهدین خلق هم امپریالیسم شوروی را نه تنها دشمن انقلاب مســـــــــــــــــا
ارزیابی نمی کنند بلکه بخاطر مبارزه علیه آمریکا دست به دامان
امپریالیسم روسیه شدن را مجاز می شمارد. بدین ترتیب طیفـــــــــــــــــی
روی این خط مشی تسلیم طلبانه‌ی راست در برابر سوسیال-امپریالیسم
شوروی شکل یافته است. این گرایش فرصت طلبانه‌ی راست بیشک در
خدمت امپریالیسم بوده و عامل سیاسی مهمی در پهم خوردن اتصـــــــــــــــــا
بزرگ ملی و در نتیجه ایجاد تفرقه در صفوف مردم بحساب می آید.
بدین ترتیب می بینیم که خطر امپریالیسم آمریکا و شوروی

وعمال آنها برای ادامه‌ی انقلاب کشور ما زیادتر شده است و درحالی‌که آگاهی مردم و مسئولین امور نسبت به آمریکا نسبتاً بالاست، به‌خطر امپریالیسم شوروی کم بها می دهند و درست بهمین خاطر، حرکت تهاجمی این امپریالیسم در ماه‌های اخیر سریع‌تر شده است و عملاً گرایشی آشکار سوای حزب توده، بسوی شوروی دارد پا می‌گیرد. این یکی از علل اساسی و دیرپای ایجاد هرج و مرج در جامعه‌ی ما محسوب می‌شود و بهمین دلیل وظیفه سنگینی در برابر مردم استقلال‌خواه آگاه قرار دارد که پرچم مبارزه علیه امپریالیسم بویژه دوا بر قدرت آمریکا و شوروی را همچنان برافراشته نگهدارند، با انحراف کم بها دادن به شوروی و مدارا با آن به مبارزه برخیزند و خطر واقعی امپریالیسم مهاجم و آژمندروسیه را برای مردم تشریح نمایند.

۲- اخلال سرخستان ضد کمونیست و ضد اسلام

دومین جنبه، اخلال سرخستان می‌باشد. آنچه خلق ما امروزه برای پیشبرد مبارزه‌ی موفقیت‌آمیز خود بدان نیازمند است، اتحاد بزرگ ملی براساس یک‌مشی ضد امپریالیستی و دمکراتیک است. انقلاب کنونی ما این را با وضوح تمام نشان داد. در صفوف خلق ما مکاتب عقیدتی مختلفی موجودند که ناشی از واقعیت جامعه‌ی طبقاتی و نیازمندی‌های تاریخی آنند. گوناگونی مکاتب عقیدتی نباید لزوم اتحاد بزرگ ملی را نفی نماید.

اما سرخستان یعنی کسانی که پایگاه طبقاتی شان سرمایه‌داران وابسته (خصوصی و بوروکراتیک) و مالکین ارضی است. این بدانها منتسب می‌باشند و یا عامل سیاسی آنها گردیده‌اند در طی این پنج ماه از دوسو مبارزه‌ی کاذب اسلام علیه کمونیسم و یا کمونیسم علیه اسلام را دامن زده‌اند.

آنها تحت عنوان دفاع از اسلام و یا دفاع از "چپ"، "دموکراسی" و "زحمتگشان" بطور مستمر به تفرقه افکنی پرداخته‌اند. سرخستان ضد کمونیسم همه‌جا با تحریف حقایق نسبت به سوسیالیسم علمی و انقلابی تلاش نموده‌اند احساسات و اعتقادات مذهبی توده‌ها را برانگیزند و توجه توده‌های خلق را از مبارزه علیه امپریالیسم

و عمال آنها برگردانده و تضادهای درون خلقی میان مردم رادامین زنند.

این سرسختان که خود را درپوش اسلام مبارز پنهان کرده اند فعالیتشان عبارتست از بهم زدن میتینگ سیاسی، حمله به افراد و پاره کردن روزنامه های آنان، آتش زدن کتابفروشی ها و دریک کلام ایجاد بلژا و آشوب ضد کمونیستی و ضد دموکراتیک.

از سوی دیگر دسته ای دیگر از سرسختان زیرپوش "چسپ" و "دموکراتیک" یا ضدیت با روحانیون و روحانیت علیه اسلام مبارز به اخلاص مشغولند. آنها زیرپوش برجسبهائی چون "ضدیت با دیکتاتوری نعلین" و یا "اسلام متعلق به مرنها پیش است"، علیه اسلام مبارز حسینی و علیه روحانیت مبارزی که سمبل ان امام خمینی است تبلیغ و ضدیت پرداخته اند.

این دو گروه سرسخت برای آنکه توده های مردم نتوانند سره را از ناسره تشخیص دهند، آگاهانه تلاش کرده اند تمایزات انکارنا پذیری چون تمایز روحانیت مبارز و انقلابی اسلام را با مثتی روحانی نمای ضدانقلابی که حتی در "لباس" اسلام مبارز عمل می کنند، بپوشانند. آنها تلاش کرده اند تمایز میان با اصطلاح کمونیستهای چون دارودسته ای خائن و وابسته ای کیا نوری را با کمونیستهای راستین، مستقل و انقلابی بزداینده تا مرز میان دوست و دشمن مخدوش شود. آنها از هر فرصتی استفاده کرده اند تا تعمد تضادهای درون خلق و اختلافات ایدئولوژیک رادامین زنند. سرسختان در هر دو شکل خود تلاش کرده اند مسئله را بصورت اسلام در برابر مارکسیسم طرح کنند، به هرج و مرج دامن زنند و دریک کلام خلق را بجان خود خلق اندازند. و باید گفت که آنها در این وظیفه ای ضدانقلابی خویش تا حدودی نیز موفق بوده و در وضعیت موجود تا حدودی نقش مهم داشته اند. بهمین دلیل پافشاری روی سیاست دفع سرسختان، مقابله با آنها بر اساس اصل حق داشتن، سودجستن و حدنگهداشتن یکی از وظایف کنونی را تشکیل می دهد.

۳- اِخْلَالِ مِشِی چپِ رَوَانِه

سومین جنبه از علل عدم پیشروی انقلاب، بروز گرایش "چسپ"

می باشد. این گرایش انحرافی "چپ" که خود را در این چند ماهه زیر پوشش مارکسیسم و دموکراسی پنهان کرده است، باعث گردیده تا عوامل ضد انقلاب و جناح راست بورژوازی قادر شوند به مخالفت با احکامات بزرگ ملی برخاسته و جریانات ضد کمونیستی را تقویت بخشند.

مضمون اساسی خط مشی انحرافی "چپ" در این چند ماهه به قرار زیر خود را نشان داده است:

- با نفی وجود بورژوازی ملی در ایران، قدرت سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی ایران را نماینده بورژوازی کمپرادر وابسته به آمریکا ارزیابی کرده و آنرا تبلیغ نموده است.

- وظیفه‌ی برانداختن قهرآميز قدرت سیاسی حاکم را در دستور کار قرار داده و از سیاست "وحدت - مبارزه" با قدرت سیاسی حاکم که رژیمی ملی است سرپا زمی زند.

- مرحله‌ی انقلاب را سوسیالیستی دانسته و انقلاب دموکراتیک نوین و سیر طولانی و مرحله به مرحله آنرا نفی می کند.

- میان اقشار بورژوازی تفاوت نگذاشته و آتش حمله را بسوی همه‌ی آنها پخش می کند. یا می خواهد با "بورژوازی لیبرال" متحد شده و علیه "فاشیسم" خرده بورژوازی بجنگد.

- در روستا سیاست تنها دفاع از دهقانان فقیر - کارگران کشاورزی را در پیش گرفته و به نیروهای بینابینی روستا توجه نمی کند.

- در جنبش کارگری تنها منافع فوری کارگران را در نظر گرفته و منافع آتی آنها را فراموش می نماید.

- به کارگران بطور یکجانبه توجه کرده، دهقانان و دیگر اقشار و طبقات خلقی را نادیده گرفته و به امرا و اجداد احکامات بزرگ ملی کم بها میدهد.

- در حل تضاد ملیتهای ستم دیده عجول بوده و نسخه‌ی کاربرد قهر را تجویز می کند.

چنین اند مضمون اساسی گرایشات چپ روانه‌ی کنونی در جنبش البته باید ذکر شود که هر خط مشی چپ روانه‌ی کنونی لزوماً در مسیر

روشن است .

در جریان انقلاب ، رهبری آتش حمله را روی رژیم شاه تمرکز داد و علیه هرگونه وابستگی به این یا آن ابرقدرت مبارزه نمود . این تمرکز قوای کامل علیه دشمنان عمده ، خط مشی و تاکتیک صحیحی بود و بهمین خاطر قادر شد و وسیعترین نیروهای جامعه را متحدی که به مبارزه کشانده شده بودند در عمل متحد سازد . ادامه ی انقلاب میبایستی به همین منوال جلو میرفت و نه تنها اتحاد بزرگ ملی محدود نمی گشت بلکه میبایستی گسترش نیز می یافت و تحکیم میگردد . اما متاسفانه بجای بکار بردن معیار سیاسی برای متحد کردن خلق ، معیار دینی بکار برده شد ، بجای پافشاری روی مبارزه ی مشترک علیه دشمنان انقلاب ، به آن کم بها دادند ، بجای پافشاری روی کار جمعی و شرکت همگی در پیشبرد انقلاب ، انحصار طلبی و سپس زدن دیگران را در پیش گرفتند ، بجای سیاست درهای باز و متحد شدن با تمام نیروهایی که میشود متحد شد ، سیاست درهای بسته و تفرقه را در پیش گرفتند .

از این سیاست چه نتیجه حاصل شد ؟ امپریالیستها و عمالشان اوضاع را مساعد یافته و حداکثر بهره را میبرند ، هرج و مرج را دامن زده و تلاش می کنند از آب گل آلود ماهی بگیرند ، سرخستان ضد کمونیست ضد اسلام مبارز ، میدان برای فعالیت می یابند و در اتحاد بزرگ ملی اخلاص می کنند ، به فرصت طلبان راست و "چپ" مجال داده میشود تا موقتی هم که شده یارگیری نمایند ، عده ای را که به اوضاع بفرنج جهان و ایران آشنا نیستند بدور خود جمع نمایند و بدین ترتیب یک جریان نامساعد را در کشور بوجود آورند . علاوه بر این برای اثر این مشی نادرست حتی در سطح رهبری نیز عملاً نفاق پدید آمده ، با ایجاد چند مرکزیتی ، حرکت هرج و مرج طلبانه را دامن میزند . این خط مشی اشتباه آمیز مقامات مسئول علت فوری و بلا فاصله ی عدم پیشروی سریع انقلاب در چند ماهه ی اخیر بجلو می باشد و چنانچه هر چه زودتر تصحیح نگردد انقلاب سیر قهقرائی بسیار خطرناکی را طی خواهد کرد .

مبارزه علیه دشمنان عمده و عمال آنها احتیاج به اتحاد بزرگ ملی دارد و اتحاد بزرگ ملی بدون دمکراسی و بهبود وضع

زحمتکشان بدست نخواهد آمد. امروزه می بینیم که سیاست انحمارطلبی و درهای بسته‌ی مقامات مسئول چگونه حرکت دمکراتیک طبقات و اقشار ضد امپریالیستی را از پیشروی بجلو باز داشته و حتی بعضی نیروهای بالقوه ضد امپریالیستی را به جرگه‌ی ضد مقامات مسئول و جمه‌سوری اسلامی کشانده است.

برای نمونه عدم حمایت و دفاع مقامات مسئول از حقوق ملیت‌های زیر ستم ایران و حق خودمختاری آنها و متحد نگشتن با آنها بخاطر هدف بزرگتر دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران، گرایش مخالفت با مرکز رادرمیان اقلیت‌های ملی بوجود آورده است. امروز بیش از هر زمان دیگر شرایط برای نفوذ عمال ابرقدرتها و مشی فرمت طلبانه در میان اقلیت ملی و مذهبی در کشور مساعد شده است. مسئله دمکراسی بطور جداناپذیر با مسئله‌ی مبارزه علیه امپریالیسم همراه است، شعار مبارزه علیه استبدادبدان جهت دامن‌های وسیعی قبل از انقلاب گرفت که توده‌های وسیع خلق ما از استبداد فردی سلطنتی، از وجود ساواک، از وجود ستم‌واستثماربهد و حصر به تنگ آمده بودند. در نتیجه پس از آزادی، تمام اقشار و طبقات روی این جنبه از سیاست و روش مقامات مسئول مملکتی بسیار حساس هستند. دمکراسی در تضاد با انحمارطلبی است. پس از انقلاب می بایستی به کلیه طبقات و اقشار و سازمان‌های سیاسی خلقی این امکان داده میشد که در پیشبرد امر انقلاب مشترکا کارکنند، به عقابیه و نظرات مختلف بویژه دوجریان مسلکی قوی و سابقه دار ناسیونالیسم مترقی و سوسیالیسم انقلابی امکان داده میشد در کلیه زمینه‌ها با اسلام مبارز همراه شوند، باید امکان داده میشد تا مکاتب با هم به رقابت بپردازند تا مردم در جریان عمل صحت و سقم آنها را بسنجند و آنچه را که درست می دانند انتخاب نمایند. دیکتاتوری یک ایدئولوژی، یک حزب، یک طبقه، سیاست انحمارطلبانه‌ای را بوجود می آورد که عملاً باعث تفرقه در صفوف خلق میگردد. بدون دمکراسی اتحاد بزرگ ملی بهم میخورد و در نتیجه نمی توان بدرستی علیه امپریالیسم و عمال آنها مبارزه کرد.

چرا مسئولین امور دچار چنین اشتباهی شده‌اند؟ چرا روی

اتحاد بزرگ ملی مثل قبل از انقلاب پافشاری نکردند، چرا بجای تاکید روی جوانب مشترک و مثبت نیروهای انقلابی و فدا مهربانیتی روی جوانب مورد اختلاف و منفی انگشت گذاردند. و بالاخره چسب سیاست انحصار طلبانه را در پیش گرفتند. جواب ساده اینست که این امر از ماهیت طبقاتی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ناشی میشود. در مرحله ی کنونی تاریخ کشور ما دیگر آنها رسالت رهبری انقلاب دمکراتیک ملی را تا به آخر از دست داده و بالاجبار دیر یا زود سیاست اشتباه آمیزی را در پیش میگیرند. با اینکه این جواب از لحاظ تاریخی درست است ولی بر اساس تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، هم بورژوازی ملی و هم خرده بورژوازی قادر است در مراحل از همین انقلاب مشی نسبتا صحیحی را دنبال کند. کما اینکه در پیروزی انقلاب اخیر و ایجاد اتحاد بزرگ ملی در میان طبقات و اقشار مختلف نقش موثری ایفاء نمود. هم اکنون هم خط مشی نسبتا صحیح توسط پاره‌ای از جناحهای همین اقشار ارائه میشود. بنابراین در برخورد به این اوضاع ما ضمن اینکه باید با دید طولانی برای تغییر اوضاع بسود یک مشی استوار و خلل ناپذیر انقلابی که تنها مشی انقلابی پولتاریا میتواند باشد فعالیت کنیم، نباید از دید کوتاه مدت و وضع مشخص، امید خود را در تصحیح اشتباه توسط رهبری سیاسی کنونی از دست بدهیم و بهمین خاطر در جواب به این سؤال که چه باید کرد، ما باید برای تصحیح اشتباه خط مشی رهبری انقلاب کار کنیم. چون چنانچه چنین تغییری صورت گیرد بسود کل انقلاب و ادامه‌ی آن تمام خواهد شد. ما باید همچنین خود را برای عدم تصحیح خط مشی توسط رهبری و ادامه‌ی سیاست اشتباه آمیز آماده سازیم. با توجه به این دو جانب از کار، ما در زیر وظایف کنونی مطروحه را با اینکه در بالا در پاره‌ای از زمینه‌ها آورده‌ایم، یکجا و در رابطه با هم تشریح میکنیم:

همانطور که گفته شد اولین و موثرترین قدم در تغییر اوضاع تصحیح در خط مشی رهبری و بازگشت به خط مشی راستین اتحاد بزرگ ملی است. ما در اسفند ماه ۱۳۵۲ درست یکماه پس از پیروزی

انقلاب یاد آور شمیم:

"همانطور که رمز موفقیت و پیروزی انقلاب در وحدت بزرگ خلقهای ایران بود، ادامه‌ی انقلاب نیز در گروه‌مین و حسنت و فشرده تر کردن آنست. باید جبهه‌ی بزرگ خلق را علیه امپریالیسم آمریکا و روسیه و عمال آنها گسترش دهیم و آنرا تحکیم بخشیم." (ستاره سرخ - دوره سوم، شماره اول)

این سیاست کماکان برای پیشبرد امر انقلاب درست است و بقوت خود باقی است.

باید تجارب این مدت با توجه به درسهای تاریخ شورمان خوب جمع‌بندی گردد و درسهای لازم گرفته شود، باید روی مبارزه علیه دشمنان عمده‌ی مرحله‌ی کنونی انقلاب یعنی آمریکا و شوروی و عمال آنها پافشاری نمود و از هرگونه سیاست یکجانبه و مدارا جویانه نسبت به امپریالیسم نوخاسته و در حال تهاجم روس دوری جست، باید مرز بین دوست و دشمن را دقیقاً روشن نمود، با دوستان حقیقی متحد شد و علیه دشمنان واقعی مشترکاً به مبارزه پرداخت، باید با سرسختان ضدکمونیست و ضد اسلام مبارز مرزبندی نمود و آنها را منفرد ساخت. برای اتحاد بزرگ ملی که رمز پیروزی انقلاب بود، کارکرد. باید بجای بکار بردن معیارهای دینی، مذهبی و مسلکی، معیارهای سیاسی بکار برد، باید بجای انحصارطلبی و پس زدن دیگران، روی شرکت رهبری نیروهای انقلابی در پیشبرد امر انقلاب پافشاری کرد، باید بجای سیاست درهای بسته، سیاست درهای باز را در پیش گرفت، نظرات نادرست را انحقاد کرد، تفرقه افکنان را که آگاهانه عمل میکنند طرد کرد و شعار اتحاد بزرگ ملی را در رأس همه‌ی شعارها قرار داد.

وظایف طبقه‌ی کارگر در اوضاع کنونی

وظایف طبقه‌ی کارگر هم از دیدگاه رسالت تاریخی و هم با توجه به وضع بفرنج کنونی و وظایف مشخص ناشی از آن (فقصدان حزب کمونیست و بهم خوردن اتحاد بزرگ ملی)، سنگین تر شده است. پیشروان سیاسی طبقه‌ی کارگر، دو وظیفه‌ی ایجاد حزب کمونیست و کار برای اتحاد بزرگ ملی را بعهده دارند.

در عین حال که عامل اصلی و عینی بوجود آمدن اغتشاش در صفوف خلق، ابرقدرتها و عمالشان، سرسختان ضد کمونیست و ضد اسلام مبارز، فرصت طلبان "چپ" و راست هستند و اشتباه رهبری در اتخاذ سیاست انحصارطلبانه شرایط را برای سوءاستفاده و دامن زدن به هر چه مرج بسیار مساعد کرده است. اما عدم وجود حزب کمونیست به مدت طولانی و عدم وحدت طبقه‌ی کارگر نقش مهمی در اوضاع داشته و خواهد داشت.

از لحاظ تاریخی نجات انقلاب ایران در گرو رسالت تاریخی طبقه کارگر است. تنها طبقه کارگر است که میتواند به دور از منافع آنی خود و رها از تنگ نظری‌های طبقاتی بادیگر طبقات و اقشار خلقی متحد گردد. تنها طبقه‌ی کارگر است که رو به آینده دارد و از پیشروی انقلاب بجلو و از عمیق شدن آن نه تنها هراسی نداشته بلکه منافعش درست در حرکت انقلاب بجلو میباشد. طبقه‌ی کارگر پرچمدار اتحاد بزرگ ملی است و از سه اصل اساسی خلق: استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی دفاع مینماید. طبقه‌ی کارگر قاطع ترین طبقه ضد دو ابرقدرت و عمالشان است، طبقه‌ی کارگر قادر است وسیعترین دمکراسی‌ها را برای خلق قائل شود. چون در وجود دمکراسی، رشد آگاهی سیاسی و اتحاد خود طبقه، فشرده شدن اتحادش با دهقانان و دیگر اقشار خرده بورژوازی نهفته است. طبقه کارگر درست بخاطر تضادش با سرمایه‌داری، عمیق تر از هر قشر و طبقه‌ی دیگری ضد امپریالیست است. در حالیکه بورژوازی حتی اقشار متوسط و کوچک آن ماهیتا طرفدار مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری هستند و خصوصیت دوگانه‌ی بورژوازی ملی هم که تا حد

و زمان معینی با انقلاب همراهی نکنند از همین جا ناشی میشود.

الف: ایجاد حزب کمونیست

مارکسیست-لنینیستها برآنند که هرچه زودتر حزب کمونیست واقعی ایران را بوجود آورند تا طبقه کارگر بتواند در صحنه نبرد سیاسی کنونی رسالت تاریخی خود را بمعنی واقعی به عهده گیرد و بهمین دلیل سازمان ما "پلاتفرم ایجاد حزب کمونیست" را تدوین کرده است. سازمان ما برآنست که چه قبل از ایجاد حزب و چه بعد از آن باید روی سیاست اتحاد بزرگ ملی پافشاری کرده، باید برای وحدت کمونیستها با دیگر نیروهای سیاسی خلقی و ضد امپریالیستی کوشش کرد. باید طبقات و اقشار خلقی از ملیتهای مختلف را متحد نمود و از انیطریق وسیعترین نیروهائی را که میتوان متحد کرد، در وحدتی بزرگ و سراسری گرد آورد و بهمین دلیل سازمان ما "پلاتفرم اتحاد بزرگ ملی" را تدوین کرده است. پرچم اتحاد بزرگ ملی را باز هم بیشتر برافرازیم، مبارزه طبقه دو ابرقدرت و عمال آنها را فعالتر از گذشته همه جانبه تر جلوه بریم، در جبهه ای دثولوزیک به مبارزه ی قاطع و همه جانبه با انحرافات راست و "چپ" کنونی بپردازیم. برماست که راه عمل طبقه کارگر را در کلیه زمینه ها و در کلیه صحنه های سیاسی عرضه داریم و بطور روزمره حرکت های مثبت را ترغیب و تشویق نموده و حرکت های منفی را سد نمائیم. برماست که به توده ها و خلقهای ایران اعتماد کنیم. برماست که به مارکسیست-لنینیستهای واقعی اعتماد کنیم و با جرات به بسیج مردم روی خط مشی صحیح پرولتری خود بپردازیم، جرات و باز هم جرات کنیم که پرچم طبقه کارگر را در همه جا برافرازیم، از سیاست صحیح آن در همه جا دفاع نمائیم و در عمل حزب کمونیست ایران را بوجود آوریم.

ب: اتحاد بزرگ ملی

پرولتاریا در عین حالی که وظیفه ی مرکزی و مبوم خود را

ایجاد حزب کمونیست ایران میداند، درست بخاطر انجام موفقیت آمیز این وظیفه، به کار جبهه واحدی باید بپردازد. این امر ماهیت جامعه‌ی ما، مرحله‌ی انقلاب آن و از خط مشی سیاسی طبقه‌ی کارگر در مرحله‌ی کنونی ناشی میشود. ایجاد حزب کمونیست با شرکت کمونیستها در مبارزات طبقاتی جاری تمام طبقات و اقشار جامعه بویژه با شرکت در مبارزات عملی توده‌ها امکان پذیر است و این خودبخش مهمی از کار جبهه واحد و اتحاد طبقه‌ی کارگر با اقشار و طبقات دیگر محسوب میشود.

در اوضاع مشخص کنونی که امر اتحاد بزرگ ملی با مشکلات و خطراتی روبرو شده، انحصارطلبی و فرقه‌گرایی به سیاست اصلی پاره‌ای از گروهها و جریان‌های سیاسی تبدیل شده است. سیاست فد کمونیستی توسط بخشی از بورژوازی تبلیغ میشود. طرفداران "چپ" و صرف نظر کردن از کار جبهه واحدی زیاده است.

■ کمونیستها وظیفه دارند با تمام قدرت برای تغییر اوضاع بسود اتحاد بزرگ ملی کوشش نمایند. باید به نقش توده‌ها در تغییر اوضاع بسود انقلاب کم بها ندهند. درست بهمین خاطر آنها باید تاکید را روی بسیج توده‌های کارگر، دهقان و دیگر اقشار خرده بورژوازی بگذارند. از خواستهای برحق زحمتکشان حمایت کنند. هم حمایت سیاسی و هم حمایت مادی. بدون حمایت از توده‌ها، بدون پشتیبانی از آنها در مبارزات روزمره شان کمونیستها قادر نخواهند شد آنها را برای مبارزات سطوح بالاتر بسیج کنند و اعتماد آنها را به اتحاد بزرگ ملی جلب نمایند. سیاست حمایت سیاسی و مادی از توده‌ها درست بخاطر جلب آنها به اتحاد بزرگ ملی و بخاطر ایجاد بنیاد و اساس برای چنین وحدتی است. این کار اساسی مادر ایجاد جبهه‌ی واحد میباشد.

اما آنچه که این کار اساسی ما را باید هدایت کند سیاست جبهه واحدی، یعنی حل صحیح مناسبات بین پرولتاریا با بورژوازی ملی میباشد. چنانچه ما در این مورد سیاست صحیحی را

اتخاذ کنیم کار میان زحمتکشان هم بخوبی جلو خواهد رفت و شکوفائی در ادامه‌ی انقلاب حاصل میشود. ما قبلاً تأکید کرده بودیم در مناسبات بین پرولتاریا و بورژوازی ملی سیاست پرولتاریا مبتنی است بر وحدت - مبارزه - این سیاست کمافی السابق باید باقی بماند و ما باید در جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی برای وحدت با مسئولین امورتا آنجا که از اتحاد بزرگ ملی پشتیبانی میکنند، کوشش کنیم.

■ ما از یکسو باید استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی خود را حفظ نمائیم - کاری که مصرا انجام داده ایم و باید همه جانبه تر و فعالتر از گذشته همچنان ادامه یابد. این استقلال جزئی از دمکراسی محسوب میشود و مبارزه‌ی ما برای حفظ استقلال بنوبه‌ی خود مبارزه برای دمکراسی است و بدون آن اتحاد بزرگ ملی غیر ممکن است. از سوی دیگر ما باید هنگامیکه در میان توده‌ها کار میکنیم هم به مبارزه‌ی طبقاتی میان استثمار شونده‌گان و استثمار کنندگان و هم به مسئله‌ی ملی یعنی مسئله‌ی اتحاد با بخشی از استثمار کنندگان بخاطر مبارزه علیه امپریالیسم و عمال آنها و سرمایه‌داری وابسته توجه کنیم. یعنی ما مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا را با نبدیا تحلیل از اوضاع، تنظیم کنیم. ولی هیچگاه آنرا سنی نکرده و آشکارا وجود آنرا بیان نمائیم. در عین حال ما آگاهیم که درست بخاطر مرحله‌ی انقلاب ما، درست بخاطر مشترک بودن منافع چند طبقه و قشر در ادامه‌ی انقلاب کنونی، استقلال ما در جبهه‌ی واحد مطلق نیست بلکه نسبی است. یعنی ما مادقانه در چارچوب جبهه واحد و برنامه‌ی مشترک کار میکنیم و از دیگر نیروها هم میخواهیم که در همین چارچوب عمل کنند. این امر بدون شک استقلال هر حزب و سازمانی را تا حدی محدود میسازد و درست بهمین خاطر میگوئیم استقلال ما نسبی است نه مطلق و درست بخاطر همین امر است که ما نظرات سرسختان را که میگویند کمونیستها "تاکتیکی" جبهه‌ی واحد را میپذیرند رد میکنیم کمونیستها با تحلیل علمی ضرورت تاریخی این وحدت و طولانی بودن آنرا روشن کرده و میکنند. وحدت فقط بسود پرولتاریا بوده بلکه دقیقاً بسود تمام طبقات و اقناری است که در اتحاد برری

ملی می‌توانند شدت نمایند.

■ از سوی دیگر باید بخاطر ایجاد اتحاد بزرگ ملی، از سیاست کمک متقابل و گذشت متقابل در برخورد به نیروهای سیاسی دیگر پیروی نمود. کمونیستها باید در این امر پیشگام باشند و در امر اتحاد بزرگ ملی به نیروهای دیگر کمک کنند و در برابر اقتباهات آنها چنانچه حاضر به تصحیح باشند و دست‌و‌حدمت را بفشارند، گذشت نمایند.

■ ■ ■

اوضاع عالی انقلاب پس از پیروزی، سیر تکاملی خود را طی نکرده است. امپریالیستهای آمریکا و روس و عمالشان مجال یافته تا هر چه بیشتر هرج و مرج بوجود آورده و جریان را بسود خود بکشانند، سرخستان ضد کمونیست و ضد اسلام مبارز هم نقش مهمی در بهم زدن اتحاد بزرگ ملی بعهده داشته و بنوبه‌ی خود به اخلال در اوضاع پرداخته‌اند. گرایش فرست طلبانه‌ی راست - کم‌بها دادن به خطر امپریالیسم شوروی یا دوستی با آن و گرایش چپ با نفی اتحاد با نیروهای بینابینی، هر دو مجال یافته تا دامنه‌ی فعالیت وسیعتری بخود بگیرند و درست بهمین خاطر به هرج و مرج اوضاع افزوده شده و در حرکت وحدت طلبانه‌ی خلق اخلال شده است. مقامات مسئول دچار اشتباه خط مشی شده، انحصار طلبی را پیشه کرده و در نتیجه بزرگترین ضربه را به حرکت رشد یابنده‌ی اتحاد بزرگ ملی وارد آورده تا جایی که حتی بین خود، تضادهای حادی را باعث شده‌اند. در چنین اوضاعی وظیفه‌ی کمونیستهای واقعی و انقلابیون و کلیه‌ی نیروهای استقلال خواه است که روی اتحاد بزرگ ملی علیه امپریالیسم آمریکا و روسیه و عمالشان با فشاری نمایند و درست بخاطر ایجاد و تحکیم چنین جبهه‌ای برای بسط دموکراسی و بهبود وضع زحمتکشان کوشش نمایند.

وظیفه‌ی کمونیستها است که توده‌های خلق را به خطر گرایش به امپریالیسم روس که ما هیتا گرایشی راست است آگاه نموده و آنها را بمبارزه علیه این خطر برانگیزند. وظیفه کمونیستهاست که حمله سرخستان را قاطعانه دفع نمایند، به مبارزه‌ی

ایدئولوژیک با انحراف "چپ" برخاسته و فرصت طلبی این گرایش که عملاً به رویزیونیستها و امپریالیسم خدمت میکند بطور همه جانبه افشاء نماید.

با اینکه پس از پیروزی انقلاب تا اندازه ای حرکت منفی در روند انقلاب بوجود آمده است ولی مطمئناً همه نیروهای استقلال خواه و واقعا انقلابی قادرند به اوضاع حساس کنونی برخورد دقیق و مسئول نموده، با رفع اشتباهات بار دیگر مسیر اصلی را در پیش گیرند.

* اوضاع برای تصحیح اشتباهات و ادامه انقلاب مساعد است زیرا توده های وسیع خلق ما در سراسر ایران مصرانه خواهان ادامه ی انقلاب بوده و در پنج ماه گذشته یکدل ایمن ارادۀ استوار خود را نشان داده اند.

آنها عمیقاً طالب استقلال ایران هستند و احساسات قوی ضد امپریالیستی بویژه ضد آمریکا و شوروی دارند. آنها خواهان اتحاد بزرگ ملی بوده و با هرگونه تفرقه افکنی مبارزه کرده و میکنند. توده ها با پوست و گوشت خود اهمیت وجود دموکراسی را لمس کرده و همیشه بطور استوار از بسط و توسعه دموکراسی پشتیبانی نموده اند. آنها در حالیکه سنگین ترین فشار وضع نامساعد معیشت و احتیاجات روزمره را بردوش دارند، درک صحیحی از مشکلات انقلاب داشته موفق حل قدم بقدم آن میباشند. علاوه بر روحیه انقلابی توده ها، در فعالیت پنج ماهه مسئولین امور نیز جوانب مثبت بسیار است و مسئولین بخاطر پیوندشان با انقلاب و مردم قادرند اشتباهاتشان را تصحیح کرده و بر کمبودهایشان غلبه کنند.

انقلاب هیچگاه راه مستقیمی را طی نکرده است و هیچ رهبری عاری از اشتباه نمیتواند باشد. در پیشروی انقلاب ما بجلوبعلل تاریخی و شرایط مشخص مشکلات فراوان اند، توطئه گریها توسط دشمنان نسبتاً پر قدرت زیادند و در نتیجه انقلابیون مجبورند با گذاشتن از پیچ و خم ها و حل مشکلات بسیار به پیش روند و آنچه مسلم است آنها به پیش خواهند رفت و آینده با تمام پیچ و خم های راهش تابناک میباشد و افق آسمان انقلاب ما روشن و شفاف است.

پلاتفرم ایجاد حزب کمونیست ایران

جنبش کمونیستی و کارگری ایران پس از گذار از یک دوره نسبتاً طولانی هفتادساله، اکنون در لحظه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز، هم از جنبه‌ی منافع آتی طبقه‌ی کارگر و هم از جنبه‌ی منافع کنونی آن کسه ادامه‌ی پیروزمندانقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک است، قرار دارد. همه‌ی طبقات اجتماعی ایران احزاب سیاسی خود را بوجود آورده و فعالان و بطور مستقل در صحنه‌ی سیاسی کشور عمل می‌کنند. دارودسته‌ی کیا نوری بمثابه‌ی ستون پنجم سوسیال - امپریالیسم شوروی در رأس حزب توده و بعنوان مدعی حزب طبقه‌ی کارگر از هیچ تلاشی برای منحرف ساختن جنبش کارگری کوتاهی نمی‌کند. دارودسته‌های اپورتونیستی دیگر هم که از آب‌شخور رویزیونیسم سیراب میشوند بشیوه‌ای دیگر در امر اتحاد طبقه‌ی کارگر و اتحاد بزرگ ملی اخلاص می‌نمایند. در جنبش‌ها و اوضاعی این تنها طبقه‌ی کارگر است که از حزب واقعی مارکسیستی-لنینیستی خود محروم است.

سازمان انقلابی با دریافت این وظیفه‌ی مهم که به آینده‌ی فوری و دراز مدت مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر مربوط میشود، علیرغم همه‌ی مشکلات، با هدف ایجاد حزب، پلاتفرم حاضر را برای متحد ساختن جنبش کمونیستی و رسیدن به این هدف فوری وانگارتنا پذیر عرضه می‌کند. امید ما بر آنست که با همه‌ی مارکسیست - لنینیست‌هایی که نقطه حرکتشان منافع طبقه‌ی کارگر و خلق‌های ایران و ادامه انقلاب است و اساساً بمسائل مطروحه در پلاتفرم حاضر جواب مثبت میدهند، دوش بدوش هم در ایجاد حزب کمونیست ایران گام برداریم.

این پلاتفرم بر مبنای رهنمود لنین در مورد ایجاد حزب شامل پنج بخش اصول، برنامه، خط مشی عام، سیاست‌های مشخص و مرحله‌ای و نقشه‌ی ایجاد حزب است.

اصول حزب کمونیست ایران

۱- ماهیت حزب :

حزب کمونیست ایران حزب سیاسی انقلابی و پیشرو طبقه کارگر و عالیترین شکل سازمانی این طبقه است. این حزب مبین مصالح پرولتاریا، افکار و اراده‌ی او و همچنین مدافع منافع خلق در مرحله گنوسی انقلاب است. این حزب دربرگیرنده آگاهترین، مادقترین و فداکارترین و مبارزترین عناصر وابسته به طبقه کارگر است که این طبقه و توده‌های خلق را در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی داخلی و خارجی رهبری می‌نماید.

۲- تئوری راهنما :

مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما ثوتسه دون اساس تئوری حزب را تشکیل می‌دهد. تجارب مثبت و منفی جنبش کمونیستی و کارگری میهن مادر این مورد، نشان می‌دهند که باید از یکسودارای پرچم روشن مارکسیستی - لنینیستی بودوروی اصول کبیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما ثوتسه دون که حقیقت عام هستند، با فشاری کرد و از سوی دیگر به این تئوری برخورد دگماتیکی نداشته بلکه آنرا با عنان راهنمای عمل در تلفیق با انقلاب ایران بکار برد.

رویزیونیسم معاصر که دارودسته کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در مرکز آن قرار دارد، انحراف عمده را در جنبش بین‌المللی کمونیستی تشکیل می‌دهد. مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر مبارزه ایست اصولی و انعکاسی است از مبارزه‌ی طبقه کارگر، بورژوازی در درون جنبش کمونیستی و کارگری جهان در جهت پاکیزه نگه داشتن مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما ثوتسه دون از انحرافات غیر پرولتری. در کشور ما رویزیونیستهای حزب توده جریان عمده‌ی رویزیونیستی و انحرافی را تشکیل می‌دهند و باید مبارزه رابطه استوار و همه‌جانبه علیه این دشمنان قسم خورده‌ی طبقه کارگر ادامه داد.

۳- خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی .

خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی تعیین کننده است. شکست یا پیروزی حزب بستگی به صحت یا عدم صحت خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی آن دارد. خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی حیات و روح حزب است. بدون آن، حزب نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد.

خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی صحیح راتنها میتوان با کاربرد موضع، نقطه نظر و اسلوب مارکسیستی - لنینیستی در جریان پراتیک، با تحلیل درست از وضعیت مشخص اقتصاد - اجتماعی جامعه، با شناخت از وضعیت نیروهای طبقاتی در سطح جهانی، بدست داده و سیاستهای مشخص را از طریق بررسی مداوم اوضاع تغییر یافته تعیین نمود. و موازی با آن مبارزه‌ی بین نظرات درست و نادرست و بین دو خط مشی رادیکالی و زمین‌ها به پیش برد.

۴- خط مشی تشکیلاتی:

برای تبدیل خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی به عمل انقلابی، حزب باید از یک خط مشی تشکیلاتی مارکسیستی - لنینیستی پیروی کند تا بتواند رشته‌های ایدئولوژیک و سیاسی خود را بهم پیوند داده و تشکیلات حزب را به دژ استوار انقلاب بدل نماید. سه اصل اساسی این خط مشی تشکیلاتی عبارتند از:

الف: مرکزیت - دمکراتیک

اصول تشکیلاتی حزب مرکزیت - دمکراتیک است. اصل از "توده‌ها به توده‌ها" محتوی مرکزیت - دمکراتیک میباشد. حزب از طریق بسط و گسترش دمکراسی در صفوف خود خواستها، عقاید و نظرات اعضا و توده‌های خلق را جمع آوری می نماید. آنگاه از طریق فرموله کردن این خواستها، عقاید و نظرات در پرتو مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون و خط مشی عمومی حزب و تبدیل آنها به سیاستها، رهنمودها و شعارهای حزبی و بردن آنها به میان اعضا و توده‌های خلق، مرکزیت را به اجرا در می‌آورد.

مرکزیت - دمکراتیک دوجنبه‌ی یک تضا دند. هم مرکزیت ضرورست
 وهم دمکراسی. در حزب باید هم آزادی باشد وهم انضباط. مرکزیتست
 بر اساس دمکراسی و دمکراسی تحت هدایت مرکزیت شکل میگیرد و تقویت
 میشود. مرکزیت - دمکراتیک یک پدیده‌ی واحد و جدانا پذیر را تشکیل
 میدهد. در حزب باید شیوه‌ی صحیح مرکزیت - دمکراتیک بحد عالی اجر
 شود تا در حزب وحدت تئوری، وحدت سیاست، وحدت نقشه، وحدت فرماندهی
 و وحدت عمل در سطحی بالا بوجود آید.

ب : کادر سازی.

• اهمیت کادرها: گسترش فعالیت حزب، ارتباط حزب با اعضا •
 توده‌ها و از همه بالاتر رسیدن به خط مشی درست انقلابی و پیاده کردن
 آن در عمل و نهایتاً غلبه بر دشمن بدون تربیت صدها و هزاران کادر
 غیر ممکن است. همچنین تضمین حفظ سیاست پرولتری و ادامه‌ی انقلاب
 تا به آخر نیز منوط به داشتن کادرهای واقعا انقلابی است. عدم توجه
 به این امر، حزب را در عمل از داشتن ستون فقرات محروم میسازد
 - کیفیت کادرها: آنها باید به ما رکسیسم - لنینیسم - اندیشه
 مائوتسه دون وفادار بوده، از آن دفاع کرده و در بکار برد آن، از خود
 تحجر و زبردستی نشان دهند.

• آنها باید بطور استوار در سمت خلق ایستاده و تمام و کمال به
 اکثریت خلقهای ایران و جهان خدمت کنند.

• آنها باید بتوانند اوضاع را در مجموع در نظر گرفته، با اکثریت
 مردم وحدت کنند و با رویزونیستها، اپورتونیستها، مقام پرستان
 و توطئه‌گران در درون حزب مبارزه نمایند.

• آنها باید نمونه‌ی اجرای مرکزیت - دمکراتیک نبوده، مشی
 توده‌ای را دقیقاً بکار برند و سبک کاردمکراتیک را در حزب گسترش
 داده و به ندای توده‌ها گوش فرادهند.

• آنها باید سرشار از روحیه‌ی انتقاد از خود بوده و جسارت اصلاح
 اشتباهات خود را بموقع داشته باشند و از هرگونه غرور و شتابزدگی
 بپرهیزند و عروتن و دوراندیش باشند.

- استفاده از کادرها :

- + برگماشتن کادرها بر حسب توانائی و شایستگی آنان .
 - + شرکت دادن کادرها در تمرکز دادن افکار صحیح بخاطر رسیدن به خط مشی درست و ارتقاء درک سیاسی کادرها و جلوگیری از غیور سیاسی شدن و بروز پراگماتیسم در میان آنها .
 - + شرکت دادن کادرها در فعالیتهای عملی بخصوص در ارتباط با توده ها بخاطر پیاپی کردن درست سیاستها و جلوگیری از رشد بوروکراتیسم، رویزیونیسم و یا دکماتیسم در میان آنها .
- مواظبت از کادرها :

- + دادن آزادی عمل به کادرها تا نیروی ابتکار و خلاقیت خود را به کار اندازند و هدایت آنها از طریق راهنمایی کردن بموقع آنها .
 - + فراهم ساختن شرایط برای تربیت کادرها از طریق آموزش تئوریک و جمع بندی از تجارب عملی، تا آنها سطح درک خود را ارتقاء دهند و توانائی شان را در کار بالا ببرند.
 - + کنترل کارهای آنان برای افزودن بر موفقیتها و اصلاح اشتباهاتشان .
 - + کمک به تمحیح اشتباهات آنان از طریق شیوهی اقناع و نه توسل به شیوهی مبارزه ی صرف و برچسب زنی.
 - + حفظ کادرها در شرایط سخت برای اینکه دشمن نتواند با از بین بردن آنها فعالیت حزب را مختل سازد.
 - + رفع مشکلات آنها در مورد زندگی خود و خانواده هایشان تا بتوانند بهتر در خدمت به امر انقلاب قرار گیرند.
- پ- عضوگیری :

تشکیلات حزبی با جلب عناصر پیشرو پرولتری و دفع عناصر ناباب و ناسالم، بخود حیات و نیرومی بخشد. زیرا رابطه ی حزب را بسا توده ها گسترش میدهد، امر پیاپی شدن سیاستهای مشخص را در عمل انقلابی تضمین میکند و در جمع آوری نظرات توده ها بخاطر رسیدن به

تمرکز افکار صحیح نقش مهمی را ایفا می نماید .
کارگران ، دهقانان فقیر ، روشنفکران و سایر عناصر انقلابی
که به ما رگسیسم - لنینیسیم - اندیشه ما ثوتسه دون وفادار باشند و از
اساسنامه ی حزب پشتیبانی کرده و تصمیمات حزب را پیگیرانه اجرا
نمایند ، در یکی از سازمانهای حزبی شرکت نموده و در آن فعالیت
کنند و بالاخره حق عضویت بپردازند ، می توانند عضو حزب باشند .
اعضای حزب باید :

۴- بطور تمام و کمال زندگی خود را وقف امر انقلاب نمایند ، جز به
منافع خلق نیاندیشند ، چون شاگرد کوچکی از توده ها بیا موزنسه
و در پیوندی فشرده با توده ها قرار گرفته و مبارزات مشخص آنان را به
پیش رهبری کنند .

۴- آنها باید از وحدت و همبستگی حزب چون مردمک چشم خود دفاع
کنند ، از انضباط حزبی پیروی نمایند ، اسرار حزب را نگهدارند -
و شجاعانه با تمام پدیده های ناپسند که به حزب زیان می رسانند ،
مبارزه کنند .

۴- آنها باید متواضع و دوراندیش باشند ، از غرور و شتابزدگی
بهریزند و روحیه جدی انتقاد از خود داشته باشند .

۴- آنها باید دائماً جهان بینی خود را نو سازی کنند ، سیاستهای
حزب را بخوبی درک کرده و در عمل پیاده نمایند . بهیچوجه مبارزه ی
طبقاتی را فراموش نکنند و همواره در دفاع از افکار ، سیاستها
و سبک کار پرولتاریا وارد افکار ، سیاستها و سبک کار نادرست
غیر پرولتری پیشقدم باشند .

۵- سبک کار حزبی :

حزب دارای سه سبک کار اساسی است که عبارتند از :

- تلفیق تئوری با پراتیک : تئوری راهنمای عمل است و اگر با
برای تک تلفیق نیابد به چیزی دگم و بیجان بدل میشود . حزب با بکار
بردن موضع ، نقطه نظر و اسلوب مارکسیستی - لنینستی باید وضع
اقتصادی - اجتماعی جامعه ی ایران را بشناسد ، دوستان حقیقی
و دشمنان واقعی را از هم متمایز ساخته ، خط مشی عام سیاسی را

تدوین نموده، طبق شرایط مشخص، سیاستهای مشخص را برای پیاده کردن مشی عام سیاسی معین کند. بدین منظور حزب باید با دگماتیسم کتاب پرستی و الگوسازی مبارزه نماید.

- پیوند فشرده یا توده ها: توده ها سازندگان تاریخند. مشی توده های مشی اصلی حزب است. مناسبات کمونیستها با توده ها همانند آب و ماهی است. بنابراین حزب در عین حفظ ماهیت پیشقراولی باید حزبی با پایه توده ای باشد، در پیشاپیش توده ها حرکت کند و هیچگاه از آنها جدا نشود. اعضای حزب باید به میزان توده ها رفته، خواستها، نظرات و پیشنهادات آنها را جمع کنند و بر اساس موضع، نقطه نظر و اسلوب مارکسیستی - لنینیستی، جواب بده مسائل و خواستهای توده ها را بصورت سیاستها، تاکتیکها و شعارهای صحیح جهت هدایت آنها تدوین نمایند. حزب کمونیست باید اصل "از توده ها به توده ها" را دائما اجرا نماید.

- انتقاد و انتقاد از خود: حزب و اعضای آن موظفند بطور دائمی از سلاح برنده ی نوسازی ایدئولوژیک - سیاسی برای رفع اشتباهات استفاده کنند. از آنجا که هیچکس میرا از اشتباه نیست، هرگاه اشتباهی صورت میگیرد باید از آن انتقاد کرد. هر عضو حزب از پائین تا بالا باید با حزب صادقانه برخورد کرده و اشتباهات یا انتقادات خود را مطرح سازد. همچنین حزب نیز هرگاه دچار اشتباهی میشود و به آن پی میبرد باید در برابر توده ها از خود انتقاد کند و علل اشتباه و راه صحیح آنرا برای توده ها توضیح دهد. از این طریق است که حزب قادر است جلوی اشتباهات خود را بموقع گرفته و با نوسازی خود زمینه ی پیوند هر چه فشرده تر با توده ها را فراهم آورده و امر انقلاب را بجلو سوق دهد

ع- نوسازی حزب:

دردرون حزب نظرات درست با نظرات نادرست و خط مشی درست با خط مشی نادرست دائما در جدال اند. این انعکاسی از مبارزه ی طبقاتی در جامعه و مبارزه بین کهنه و نومی باشد. درست بهمین خاطر حزب کمونیست باید با بسط و توسعه ی دموکراسی شرایطی فراهم آورد تا

نظرات با هم برخوردند و از طریق بحث نظرات درست معین شوند و سپس بر اساس نظرات درست کلیه اعضای مورد تربیت قرار گیرند. در عین حال حزب باید با آگاهی به مسئله وجود مبارزه میان دو خط مشی بر اساس اصول سه گانه زیر:

- اصل تمایز گذاشتن میان دو نوع تفاد ما هیتا متفاوت ، تضاد درون خلق و تضاد میان خلق و دشمن ،
- اصل پیروی از موازین تشکیلاتی ،
- اصل وحدت - مبارزه - وحدت ،

مبارزه میان دو خط مشی را با توجه به واقعیات و با جمع بندی از پراکنج به درستی هدایت نماید. هدف از هدایت مبارزه میان دو خط مشی، رشد خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی حزب ، تصحیح آن، نوسازی و ایجاد وحدتی نوین در سطحی بالاتر است .

۷- اتکا به نیروی خود و داشتن ابتکار در دست :

حزب در تمام زمینه ها از فکرتا عمل به نیروی خود و توده های خلق تکیه میکند. حزب دنیا له روی واتکا به نیروی غیر راقاطمانه را رد میکند و با افکاری که تکیه به غیر و دنیا له روی را بهر شکل طرح کنند، قاطعانه مبارزه مینماید .

۸- انترناسیونالیسم پرولتری :

حزب بر آنست که جنبش کارگری خصلت جهانی داشته و آزادی پرولتاریا در یک کشور با مبارزه پرولتاریا در سراسر جهان پیوند عمیق دارد و مبارزه ی پرولتاریا و خلقهای ایران را جزئی از انقلاب جهانی میدانند. از این نقطه نظر حزب میکوشد از تجربیات پرولتاریای سایر کشورها جهت پیشبرد انقلاب ایران استفاده کرده و متقابلا به حمایت و پشتیبانی از مبارزات کلیه نیروهای انقلابی، آزادیخواهان و استقلال طلب جهان پرداخته و به انقلاب جهانی کمک کند. شعار پرولتاریا و خلقها و ملل انترناسیونالیستی حزب کمونیست، شعار "پرولتاریا، خلقها و ملل متحدشدهای جهان متحد شوید" است .

برنامه‌ی حـزب

انقلاب کشور ما که دارای سه خصوصیت: طولانی، سخت و بفرنج بوده است، باید دو مرحله بزرگ را طی کند. مرحله‌ی انقلاب دمکراتیک و فدا مهربا لیستی و مرحله‌ی سوسیالیستی. این دو مرحله در عین حالیکه با هم ارتباط داشته و بهم پیوسته‌اند، از یکدیگر متمایز بوده و مضمون آنها با هم متفاوت است. تنها با گذشتن از مرحله‌ی اول است که میتوان به مرحله‌ی دوم دست یافت. هر مرحله از این دو بر مبنای برنامه‌ی معینی که ناشی از وضعیت عینی جامعه است، استوار میگردد.

۱- برنامه‌ی حداقل:

علیرغم تغییرات مهم اقتصادی و سیاسی ای که در اثر نفوذ امپریالیسم، رشد سرمایه‌داری و ضربات اساسی به فئودالیسم در کشور ما بوجود آمده، علیرغم پیروزی انقلاب ضد استبدادی و فدا مهربا لیستی اخیر به رهبری امام خمینی، انقلاب، هنوز در دوره‌ی انقلاب بورژوا- دمکراتیک قرار دارد.

طبقه‌ی کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی دوستان این انقلاب و امپریالیسم بویژه دوا بر قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی، سرمایه‌داران وابسته و مالکین بزرگ ارضی و بقایای اربابان ارضی سابق، دشمنان این انقلاب‌اند.

این انقلاب بورژوا- دمکراتیک باید به هدف‌های زیرین دست

یابد:

+ دیزمینه‌سیاست: استقرار یک نظام دمکراتیک نوین یعنی نظامی فدا مهربا لیستی و دمکراتیک که در آن طبقات و اقشار انقلابی از کلمه‌ی ملیت‌های ایران مشترکاً تحت هدایت طبقه‌ی کارگر قدرت سیاسی را در دست گرفته، در حق کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی که مجموعاً خلق را تشکیل میدهند، دمکراسی روا دارد و در حق عمال امپریالیسم، سرمایه‌داران وابسته و مالکین فئودال از کلمه‌ی ملیت‌های ایران روش سرگوب را در پیش گیرد.

♦ دِرْزِمِينِيَه اِقْتِمَادِيَه : برانداختن کامل نفوذ اقتصادی امپریالیسم، معادری کلیه سرمایه‌های وابسته، استقرار سیاست صحیح ملی و خلقی بربخش سرمایه‌ی دولتی اعم از اموریالی، صنعتی، تجاری، کشاورزی و غیره، رشد سرمایه‌ی ملی در خدمت شکوفائی اقتصاد جامعه. برانداختن کامل بقایای فئودالیسم و نظام عشیرتی و حائل مسئله‌ی زمین و آب بسوددهقانان، کمک به روستائیان تا بتوانند کشاورزی ایران را احیاء نموده و آنرا خودکفا کنند. تعیین ضوابط و قوانینی که در عین حفظ سرمایه‌داری ملی، طبقه‌ی کارگزار ضابط عادلانه‌ی مزد و کار روزندگی برخوردار شود. ایجاد شرایطی که اقشار میانی جامعه شهری از رفاه و تضمین عادلانه‌ی کار روزندگی و آینده برخوردار باشند.

♦ دِرْزِمِينِيَه ي فِرِهْنَكِي : برانداختن فرهنگ مبتذل کمپرادوری غرب، مبارزه برای قطع نفوذ فرهنگ تهاجمی امپریالیسم شوروی مبارزه با خرافات و انحمارطلبی فرهنگی. بدین منظور فرهنگ باید دارای خصلت ملی باشد، از استقلال و حیثیت ایران دفاع نماید و سنن انقلابی گذشته و اسلام مبارزان زنده نگهدارد. باید دارای خصایل علمی باشد، خصوصیت توده‌ای داشته و به کارگران و دهقانان خدمت کند. این فرهنگ باید علیه هرگونه ستم: ملی، طبقاتی، طبقاتی، مذهبی، نژادی و ستم‌به‌زنان مبارزه نماید.

۱۰- برنامه‌ی حداکثر:

این برنامه که با اتمام مرحله‌ی اول بدون وقفه شروع می‌گردد عبارتست از: حل تضاد میان کار و سرمایه و به انجام رساندن انقلاب سوسیالیستی، استقرار فرمانروائی پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم، تحقق انقلابهای فرهنگی پرولتری و گذار به مرحله‌ی دوم جامعه‌ی سوسیالیستی یعنی کمونیسم، یعنی جامعه‌ی بدون طبقه، که در آن اصل "هرکس به اندازه‌ی توانائی‌اش و بهرکس به اندازه‌ی احتیاجش برقرار می‌گردد".

خط مشی سیاسی - ۱۱ -

۱۱- خط مشی عام حزب در مرحله‌ی انقلاب بورژوا - دمکراتیک طراز نوین عبارتست از:

برانگیختن توده‌های وسیع خلق یعنی پرولتاریا، دهقانان و سایر اقشار خرده‌بورژوازی و اتحاد با بورژوازی ملی برای برانداختن قهرآمیز امپریالیسم، سرمایه‌داری وابسته و بقایای فئودالیسم و به‌شمر رساندن انقلاب فدا امپریالیستی و دمکراتیک. بدین منظور حزب کمونیست باید جبهه‌ی متحدی مرکب از کارگران، دهقانان و سایر اقشار خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی، تحت هدایت طبقه‌ی کارگر بوجود آورد. اتحاد کارگران و دهقانان ستون اصلی این جبهه واحد است. همچنین حزب باید در مقابل با دشمنان قهار رگه‌های در سرگوب انقلاب از هرگونه اعمال قهرآمیز جنایتکارانه سرباز نخواهند زد، نیروهای انقلابی زحمتکشان را برای یک مبارزه‌ی طولانی آماده‌سازی کند. در این رودروشی باید هرگونه اوامر مربوط به گذار صالمت‌آمیز را از سر بدور کرد. زیرا امپریالیسم و اعمال آنها و بقایای نظام‌های پوسیده‌ی قبلی بهیچ روی حاضر به گذشتن از منافع طبقاتی خود نخواهند بود.

چند سیاست عملی و مشخص حزب

۱۲- در منته‌ی بین المللی:

از آنجا که انقلاب فدا امپریالیستی و دمکراتیک ایران چسبیده در مرحله‌ی کنونی وجه‌مراحل بعدی با امپریالیسم بویژه دوا بر قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی بعنوان دشمنان عمده روبروسته ناگزیر داشتن درکی روشن از صف‌بندی نیروها در سطح بین المللی ضروریست. بر مبنای این درک، حزب کمونیست سیاست خود را در قبال دوستان انقلاب ایران، نیروهای بینا‌بینی و دشمنان آن در سطح جهان روشن می‌سازد.

صف بندی نیروهای طبقاتی در سطح جهانی به ترتیب زیر است :

+ دوا بر قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی بمنابر بزرگترین استعمارگران و مستمگران جهان کنونی و دشمن عمده کلیه خلقها، ملل و کشورهای جهان، جهان اول را تشکیل میدهند.

+ کشورهای در حال رشد در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم سرکرده گراشی، استعمار رکنه و نسو، صهیونیسم و نژادپرستی هستند، جهان سوم را تشکیل میدهند.

+ کشورهای ما بین این دو، کشورهای جهان دوم میباشند.

دوا بر قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی در رقابت میان خود بر سر آقایی بر جهان، خطر جنگ جهانی دیگری را تشدید کرده اند. مرکز ثقل رقابت آنها اروپاست و خاور میانه، حوزه دریای مدیترانه و بعضی نقاط دیگر در این ارتباط مناطق گرهی رقابت آنهاست. ابر قدرت شوروی، امپریالیسم سرکرده گرای نو خاسته و خطرناکتر است. جهان دوم بمنابر نیروی بینا بینی یک ویژگی دوگانه دارد. از طرفی امپریالیست است و جهان سوم را استعمار و غارت میکند و از طرفی در تضاد با ابر قدرتهاست. در جهان سوم گرچه حکومتهای مرتجع و حتی فاشیست موجودند ولی جریان عمده را جریان استقلال خواهی آزادی طلبی و انقلابی کشورهای ملل و خلقها تشکیل میدهد. پرولتاریای ما بقسی کشورهای جهان برای بتعمیق انداختن جنگ جهانی و تدارک هر چه بیشتر نیروهای انقلاب و ایستادگی در برابر تجاوز و تعدی دوا بر قدرت یک جبهه جهانی مبارزه علیه دوا بر قدرت را بوجود می آورد که از اتحاد جهان سوم با جهان دوم تشکیل میگردد. ضربه اصلی این جبهه جهانی هر چه بیشتر بسوی امپریالیسم مهاجم یعنی سوسیال - امپریالیسم شوروی متمرکز میگردد. انقلاب میهن ما بطور عینی متحد این جبهه جهانی است و با وحدت با این جبهه جهانی قدرت خود را در برابر سردو ابر قدرت بمقیاس وسیعی اضافه نموده و در شرایط مساعدی قرار میگیرد. در این جبهه واحد جهانی، حزب کمونیست و انقلاب ایران با استقلال خود را حفظ نماید.

۱۲- در صحنه ملی:

گام عملی سیاسی ای که حزب پیش می‌نهد کار برای اتحاد بزرگ ملی است. منافع آنی و آتی پرولتاریا در اینست که با آن نیروها شی که میتوان متحد شد، متحد شود و مشترکا علیه دشمن به مبارزه قاطع بپردازند. بدین خاطر پرولتاریا باید به بسط و توسعه نیروهای مترقی، جلب اتحاد نیروهای بینا بینی بپردازد و حملات سرسختان را دفع نماید. با پیشبرد چنین سیاست همه جانبه‌ای است که اتحاد بزرگ ملی تحقق خواهد یافت. بسط و توسعه‌ی نیروهای مترقی به مفهوم کوشش برای گسترش نیروی طبقه کارگر و وحدت طبقه کارگر، گسترش سازمانهای حزب در سراسر کشور، بسط جنبش توده‌ای کارگران، دهقانان، جوانان، زنان، کارمندان، دانشجویان و دانش‌آموزان و غیره... در سازمانهای توده‌ای و بسیج توده‌های وسیع خلق سراسر کشور بسوی خود است. همچنین حزب باید با ایجاد شوراهای اتحادیه‌های خلقی در ادارات و مراکز مربوط به تولید، توزیع، مصرف در موسسات مختلف صنعتی، کشاورزی و سایر خدمات، گسترش جنبشهای خلقی در دفاع از منافع توده‌ها در زمینه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی بپردازد.

اتحاد با نیروهای بینا بینی. حزب باید برای اتحاد با نیروهای بینا بینی بخصوص بورژوازی ملی استقلال خواه و عناصر دمکرات و فدا مپریالیسم دیگر بپردازد.

حزب برای بسط و توسعه نیروهای مترقی، اتحاد با بینا بینی‌ها و ایجاد اتحاد بزرگ ملی باید به دفع حمله سرسختان ضد کمونیست و فدا اسلام مبارز بپردازد. و بر اساس حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن، این مبارزه را به پیش برد.

مضمون اتحاد بزرگ ملی در وضع کنونی کشور، مبارزه برای استقلال کامل از امپریالیسم و قطع نفوذ همه جانبه‌ی آن بعنوان مبارزه‌ی عمده و مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی است. آزادی و عدالت اجتماعی دو مسئله‌ی اساسی اند که عملی ساختن آنها به انقلاب همق می‌بخشد و اتحاد بزرگ ملی را در مبارزه‌ی عمده علیه امپریالیسم بویژه دو ابر قدرت تضمین میکند. بدون این دو، مبارزه عمده با پیروزی

قرین نمیشود. در عین حال ایندو باید در خدمت تا مین استقلال
همه جا نبه کشور درآیند و در چنین بعدی حقانیت و اصولیت خود را متعلق
سازند.

اسلام مبارز در مبارزه‌ی طولانی ملی علیه امپریالیسم و استعمار
نقش مهمی داشته است و انقلاب پیروز منهد امپریالیستی و ضد
استبدادی به رهبری امام خمینی، تا شیر دیرپائی در امرادامه‌ی
انقلاب خواهد داشت. حزب در مبارزه‌ی عملی خود علیه دوا بر قدرت
امپریالیستی و عمال آنها با اسلام مبارز در یک صف بوده و بر اساس
اصل خلق از جمهوری اسلامی ایران حمایت میکنند.

نقشه‌ی ایجاد حزب

۱۴- کار توضیحی درباره‌ی محتوی پلاتفرم کنونی و مبارزه با نظرات
نا درست مطروحه در جنبش کمونیستی ایران در رابطه با ایجاد حزب
کمونیست.

۱۵- پیش بردارو وحدت تا حدیکی شدن با کلیه‌ی نیروهای که اساسا
طرح پلاتفرم را قبول مینمایند.

۱۶- تهیه اساسنامه و مرا منامه و انتشار آن برای بحث عمومی.

۱۷- ایجاد کمیته‌ی تدارک برای بررسی اوضاع و اصلاح و تکمیل اسناد
منتشره و تهیه‌ی اسناد لازم دیگر و تدارک نهائی برای برگزاری کنگره‌ی
حزب.

۱۸- برگزاری کنگره‌ی حزب کمونیست ایران.

برنامه سازمان انقلابی برای « اتحاد بزرگ ملی »

تجربه یک قرن ونیم مبارزه‌ی ضد استعماری ، ضدامپریالیستی و همکراتیک خلقهای کشور ما این حقیقت انکارناپذیر را مشخص میکند که پیروزی با شکست بستگی به این امر داشته که آیا انقلابیون: اولاً - دوستان حقیقی را از دشمنان واقعی درست تشخیص داده اند یا نه ؟ ثانیاً - آیا با دوستان حقیقی علیه دشمنان واقعی متحد شده اند یا نه ؟ ثالثاً - آیا در حل مناقشات میان دوستان حقیقی شیوهی حل تضاد درون خلق را بکار برده اند یا مرزدوست و دشمن را مخلوط نموده ، تضاد درون خلق را به نادرست به تضاد بین دوست و دشمن تبدیل کرده و در حل آن از شیوه‌های آشتی نا پذیر استفاده نموده اند؟ رابعاً - آیا قادر شده اند کلیه نیروهای مثبت را برای نابودی دشمنان مرحله‌ای بکار اندازند ، با آنها که میشود متحد شد ، متحد شوند و خاما - با استفاده از تضاد میان دشمنان آنها را یک بیک نابود سازند یا نه ؟

جنبش تنباکو در بهار سال ۱۲۷۰ تحت رهبری روحانیت مبارز ضد استعمار و ضد استبداد توانست با شناخت صحیح از دشمن اصلی - استعمار و تمرکز آتش حمله بر روی آن وسیعترین اقشار مردم را علیه واگفاری امتیاز دخانیات به بیگانگان بسیج نماید و " اتحاد بزرگ ملی " را تا مدتی گسترش دهد که حتی ، تعدادی از افراد دربار را نیز دربرگیرد ، نظیفی استعمارگران را بشکست کشاند و درست به همین خاطر پیروزی به دست آورد .

در انقلاب مشروطیت هر سه نیروی اجتماعی : اسلام مبسوط ، ناسیونالیسم مترقی و سوسیالیسم انقلابی شرکت فعال داشته و بطور مفرد و از نزدیک با یکدیگر همکاری میکردند . بعنوان نمونه طغی المتکلمین و شیخ جمال واعظ با موراسرافیل و حیدرخان همکاری داشته اند . ملک المتکلمین و جهانگیرخان موراسرافیل در حملاتی

محمدعلی‌شاه به مجلس مشترکاً مقامت کردند ، با هم دستگیر شده و سر دودرقتلگاه باغشاه با هم شهید شدند . پسران ۱۶ و ۱۸ ساله‌ی علی مصیو و شقه‌الاسلام را نیز قزاق‌های روسی در تبریز با هم بدارزدند . حیدرخان و ستارخان با هم بسیار نزدیک بوده و مشترکاً مبارزه و جنگ میکردند . این سه نیرو که از بطن جامعه جوشیده و دارای اصالت ملی بودند ، در انقلاب مشروطیت همکاری و اتحاد را تا سطح همکاری سیاسی - تشکیلاتی به پیش بردند .

علاوه بر این انقلاب مشروطیت نمونه‌ی دیگریست که در آن ابتدا نیروهای انقلابی با تشخیص درست دوست و دشمن ، نیروهای خود را برای پیشبرد امر انقلاب بورژوا دموکراتیک جمع نمودند و پیروزیهای بزرگی کسب کردند ولی در مرحله‌ی بعدی بدلیل عدم شناخت ماهیت استعمارگران انگلیس و خیالات واهی نسبت به دشمن ، انشقاق در نهضت بوجود آمد و بالاخره پیروزیهای به کف آمده با درهم شکستن جبهه‌ی وسیع نیروهای ملی بوسیله‌ی استعمار و ارتجاع از دست رفت .

در جنبش جنگل اوج پیروزی خط مشی اتحاد بزرگ ملی را در زمان تشکیل جبهه‌ی متحد از حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عمو و غلی و "گمبته‌ی اتحاد اسلام" به رهبری میرزا کوچک خان میتوان دید . بعد از آن عدم شناخت درست دوست و دشمن و تمایز نگذاشتن میان دوسوع تضاد ماهیتا متفاوت ، باعث میشود جنبش جنگل نیز پیروزیهای درخشان خود را یکی پس از دیگری از دست بدهد و با شکست روبرو گردد . بعنوان نمونه : چپ نمائی‌های آنارشیستی احسان‌اله خان در پیرو راه انداختن یک جریان فدا اسلام و ضد دین نقش مهمی در بهم زدن اتحاد بزرگ ملی و نتیجتاً شکست جنبش داشته است . پس از مبارزه‌ی انقلابیون با این انحرافات و رفع و تصحیح آنها با رد دیگر بعلت بروز انحراف در جناح میرزا کوچک خان ، اتحاد نیروها بهم خورد . این انحراف عبارت بود از مخدوش نمودن صفوف دشمنان با دوستان انقلاب که از طرفی در کمبها دادن به عمال امپریالیسم انگلیس و حکومت مرکزی و مماشات و مذاکره با آنها و از طرف دیگر در عدم اعتماد به کمونیستهای انقلابی و مادی فعال در نهضت و انتقال محوئی از آنان ، خود را نشان میداد .

در جریان جنبش سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۲۲ نیز به تناوب تجارب محبت و منفی در رابطه با اتحاد بزرگ ملی بچشم میخورند. تجربه‌ی ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور به رهبری دکتر مصدق نمونه‌ی ارزنده‌ی از پیروزی مشی صحیح شناخت دوست و دشمن، تعیین دشمن عمده و تمرکز اکثریت نیروی خلق علیه آن میباشد. قیام توده‌ای سی ام تیرماه ۱۳۲۱ تجربه‌ی دیگریست از اتحاد بزرگ سه نیرو در عمل. در چنین روزی توده‌های وسیع خلق جلوتر از رهبری، با کنار گذاشتن اختلافات جانبداری و تمرکز قوا، اتحاد بزرگی را در پایه تا مین و پیروزی بدست آوردند. دوران ۱۳۲۰ - ۱۳۲۲ تجارب منفی آموزنده‌ای هم در این مورد به یادگار گذاشته است. بهم خوردن جبهه‌ی واحد وسیع خلق، بدلیل نزول برخی از عناصر ملی در برابر امپریالیسم ارزیابی نادرست حزب توده از دوست و دشمن که تا حد وابسته جلوه دادن حکومت ملی و شخص دکتر مصدق به آمریکا پیش رفت، بوده است.

علاوه بر این رشد اختلاف جناح مذهبی به رهبری آیت اله کاشانی و جناح ملی به رهبری دکتر مصدق و جدا شدن کاشانی از مصدق در به هم خوردن جبهه‌ی متحد خلق از سوی دیگر و تضعیف حکومت و جنبش عظیم ملی در پیروزی کودتای ۲۸ مرداد نقش داشته است.

تجربه‌ی مبارزات انقلابی در یکسال و نیم اخیر و پیروزی انقلاب بزرگ خداستبدادی و ضد امپریالیستی به رهبری امام خمینی، درسهای تاریخ گذشته را بار دیگر تائید میکند. این انقلاب توانست با شناخت صحیح دوست و دشمن، با تمرکز حمله علیه دربار شاه و امپریالیسم آمریکا با هوشیاری لازم در برابر امپریالیسم مهاجم روسیه، نیروی عظیم خلقهای ایران را طوفان آسا به حرکت درآورد، سه جریان اجتماعی مهم جامعه: اسلام مبارز، ناسیونالیسم مترقی و سوسیالیسم انقلابی را در یک صف متحد در برابر دشمن قرار دهد، حتی در صفوف دشمن و فرستونهای اصلی آن یعنی در ارتش شکاف بوجود آورد و با منفرد ساختن سرسخت ترین و خائن ترین جناحها و عناصر دشمن، قدم بقدم با حفظ استقلال خود، ارتجاع را به زانو درآورد.

این پیروزی، قدم اول از یک راه پیمائی طولانی برای رهائی کامل کشور است. "اتحاد بزرگ ملی" در این انقلاب که از جانب

امام خمینی ، در عبارت " وحدت کلمه " بیان کردید ، یکی از اصلی ترین عوامل پیروزی را تشکیل داد .
اینک چند ماه پس از پیروزی تظاهراتی گرایشات انحرافی در خط مشی جبهه ی واحدی ، انقلاب پیروزمند ما را با خطرات جدی روبرو ساخته است .

* * * * *

با توجه به درسهای مبارزات گذشته و اخیر و با درک حساسیت اوضاع کنونی ، سازمان انقلابی معتقد است که در مرحله ی کنونی برای تحکیم پیروزیهای بدست آمده و ادامه ی آن ، برای مقابله با توطئه های ابرقدرتها و عمال آنها و درهم شکستن خرابکاریهای بقایای رژیم پیشین ، به دوران دیشی و داشتن همت بلند دنیا زاست تا بتواند وسیعترین نیروهای ممکن را در این جدال بزرگ تاریخی متحد ساخت باید تمام قوای خلاقه ، تمام استعداد های سیاسی ، اقتصادی ، عملی و فرهنگی ، تمام عقاید متفاوت اجتماعی ، تمام اقشار و طبقات مختلف خلقی را در یک حرکت سیل آسا ، متحد و یکپارچه جمع نمود .

این حرکت بزرگ تنها در چارچوب یک برنامه ی " اتحاد بزرگ ملی " امکان پذیر است ، برنامه ای که بدست یک " دولت اتحاد بزرگ ملی " میتواند اجرا گردد . منظور ما از دولت " اتحاد بزرگ ملی " آن دولتی است که بتواند بین سه جریان بزرگ اجتماعی در کشور ما یعنی اسلام مبارز ، ناسیونالیسم مترقی و سوسیالیسم انقلابی که مجموعهای نیروهای استقلال طلب ، آزادیخواه و انقلابی واقعی را در بر میگیرد همبستگی ، دوستی و همکاری بوجود آورد .

ما در زیر برنامه ی حداقل سازمان انقلابی را در مرحله ی کنونی ارائه میدهیم . سازمان انقلابی در عین اینکه راسا برای تحقق مضمون این برنامه فعالیت میکند ، حاضر است برای ایجاد " اتحاد بزرگ ملی " بر اساس این برنامه با کلیه ی نیروهای اسلامی ، ملی و دمکرات وارد همکاری شود . این برنامه در سه نکته در چارچوب سه اصل : استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی تنظیم گشته است :

الف - استقلال

شعار مرکزی مادر این زمینه : " نه آمریکا ، نه روسیه ، ایرانی مستقل و متکی بخود " است .

۱- استقلال اقتصادی

باید کلیه نیروهای خلقی را با خنثی کردن نفوذ سرمایه‌های امپریالیستی ، سرمایه‌داری وابسته خصوصی و بوروکراتیک در زمینه‌های کشاورزی ، صنعتی ، تجاری ، بانکداری و خدمات دیگر بسیج نمود . باید کلیه قراردادهای اسارت با اقتصادی کشورهای و انحصارات امپریالیستی بویژه دوا بر قدرت لغو شوند . باید از ورود کالاهائی که میتوان در کشور ساخت یا مشابه آنها در داخل ساخته میشود بطور جدی جلوگیری کرد و در جهت تولید کالاهائی که نمیتوان در داخل ساخت قدم برداشت .

باید برای رشد و گسترش صنایع ملی کوشش نمود و از طریق کمک‌های ویژه به سرمایه‌های متوسط و کوچک ، ایران را در جهت تبدیل شدن به کشوری با صنایع ، تکنولوژی ، علوم و فنون پیشرفته و متکی بخود ، به پیش هدایت نمود .

کشاورزی با اساس اقتصاد کشور ما را تشکیل دهد ، صنعت باید ضمن هدایت کل اقتصاد به رشد کشاورزی خدمت کند . ایران بدون کشاورزی رشد یافته و خودکفا نمیتواند صنایع مستقل و کارا داشته باشد و در عین حال برای خودکفا کردن کشاورزی و هدایت کل اقتصاد ، صنعتی شدن سریع ولی سنجیده باید هدف رشد اقتصاد ملی گردد .

باید از درآمد هنگفت نفت و گاز و دیگر منابع طبیعی برای رشد کشاورزی و صنایع ملی استفاده نمود و بجای صدور مواد مانند نفت و گاز و مس ، بصورت ماده‌ی خام ، کوشید پس از تبدیل آنها به مصنوعات مواد تصفیه‌شده ، اقدام به صدور آنها نمود . باید از طریق سرمایه‌گذاری و کمک‌های بلاعوض ، کشاورزی را از حالت ورشکسته و وابسته به خارج نجات داد . کشاورزی را با سرمایه‌دهقانان بازاری نمود و کشور را از واردکننده‌ی محصولات کشاورزی به صادرکننده تبدیل نمود ، در قدم

اول با بدکشور را به سطح خودکفائی رساند .

۲- استقلال سیاسی :

باید از طریق اتکاء به نیروی پرتوان توده‌های خلق از ملیت‌های مختلف ، از حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران در مقابل هرگونه دخالت ویا تجاوز بیگانه دفاع نمود و با توطئه‌های ابرقدرتها و عمال آنها بخصوص در مناطق مرزی و درمیان ملیت‌های ایران مبارزه کرد . باید کلیه قراردادهای نابرابر سیاسی ، قراردادهای و مقاوله نامه‌های راکه با امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت در جهت محدود نمودن حق حاکمیت ایران یا اجازه به بیگانگان برای تعدی مستقیم یا غیرمستقیم به استقلال کشور و دخالت در امور داخلی ما عقد گردیده است ، سریعاً لغو نمود . بخصوص قراردادهای دوجانبه با امپریالیسم آمریکا و قرارداد سال ۱۹۲۱ با دولت شوروی . باید سیاست خارجی ایران را بر اساس دفاع از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران بنا نهادیم .

باید در عرصه‌ی جهانی سیاست عدم تمهد را در پیش گرفته و بگویم کشورهای ضدامپریالیست و غیرمتعهد پیوست . باید از مبارزات ضد امپریالیستی خلقها ، ملل و کشورهای ستمدیده‌ی جهان در راه استقلال ، آزادی و بویژه از اتحاد و همبستگی ضدامپریالیستی خلقهای مسلمان در خاورمیانه و جهان دفاع نمود .

باید با تمام کشورهای که به حق حاکمیت و استقلال کشور ما احترام میگذارند بر اساس پنج اصل زیر روابط دوستی برقرار نمود :

- احترام به تمامیت ارضی و حاکمیت ملی

- دوری جستن از هرگونه تجاوز و زنا می .

- عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر .

- تساوی حقوق و سود متقا با . .

- همزیستی مسالمت آمیز .

باید ایران قاطعانه علیه هرگونه سرکرده‌گرایی توسط ابرقدرتها با قدرتهاى منطقه‌ای مبارزه کند و خود هیچگاه نباید در پی سرکرده‌گرایی منطقه‌ای باشد .

با بدخلفهای ایران را برای مقابله با خطر جنگ جهانی سوم آماده ساخت تا در صورت بروز جنگ بتوان با آمادگی کامل از استقلال ایران و حق حاکمیت ملی دفاع نمود.

۳- استقلال نظامی :

باید از شرکت در هرگونه پیمان نظامی امپریالیستی خودداری نمود و در مقابل، همبستگی و همکاری دفاعی با خلقها، ملل و کشورهای استقلال خواه منطقه برای مقابله با نفوذ دوا بر قدرت را توسعه بخشید. دولت باید کلیه قراردادهای نظامی با کشورهای خارجی و قراردادهای خرید اسلحه را امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت را لغو نموده و سلاحهای مدرن و بیفرنج مورد احتیاج کشور را از منابعی به جز دوا بر قدرت، بدون قبول کوچکترین قید و شرط از جانب فروشندگان، خریداری نماید.

باید یک سیستم دفاعی قدرتمند و متکی به خلق از طریق ایجاد ارتش ملی بوجود آورد، ارتشی که در آن روحیه عالی میهن دوستی و عشق به خلق و رزمندگی حاکم بوده و بجای روحیه اطاعت کورکورانه و فردپرستی، انضباط و نظم آگاهانه و روابطی دمکراتیک برقرار باشد. به موازات آن باید سیستم دفاع همگانی در برابر دشمن و متجاوزین بوجود آورد، با تکیه به خلق یک سیستم شبه نظامی توده‌ای، غیر حرفه‌ای و داوطلبانه به مثابه پشت جبهه‌ی ارتش ملی بوجود آورد و به تمام توده‌ها برای مقابله با تجاوزات بیگانگان تعلیمات نظامی داد.

باید کارخانه‌های تسلیحاتی کشور را تقویت نمود، بطوریکه بتوانیم قسمت مهمی از احتیاجات ساز و برگ نظامی را خودمان تهیه کنیم و در صورت لزوم در مورد بخشهای بیفرنج تر نظامی اقدام به همکاری منطقه‌ای با دیگر کشورهای جهان سوم بنمائیم تا از وابستگی به امپریالیسم بویژه بر قدرت‌ها هرچه بیشتر رهایی یابیم.

۴- استقلال فرهنگی :

باید با بسیج توده‌ها، کارکنان، منتقدین فرهنگی و هنسری

میهن دوست از کلیه اقشار و طبقات خلقی ، به انتقاد و طرد فرهنگ امپریالیستی و سوسیال - امپریالیستی در کلیه زمینه‌ها بپردازیم و تا شیرات شوم این فرهنگ را از شتون مختلف زندگی جامعه براندازیم . باید روحیه اتکاء به نفس ملی ، و مبارزه با وابستگی بسبب خارج و از بین بردن عقب ماندگی را در زمینه فرهنگی و هنری تبلیغ نموده و از گنجینه غنی فرهنگ ملی خود حداکثر استفاده را بنمائیم و این گنجینه را رشد و تکامل بخشیم . باید از طریق شکوفان ساختن فرهنگ ملیتهای مختلف ایران ، یک سیستم وسیع فرهنگ ملی و مردمی بوجود آوریم . در عین حال بطور غیر عمد از تجارب فرهنگی دیگر خلقهای جهان با تلفیق آن با شرایط مشخص و روحیات جامعه ایرانی استفاده نمائیم .

باید با احترام به عفا بدیر پای اسلامی که دارای ریشه‌های عمیق در فرهنگ کشور ماست و با استفاده از سنتهای پویا و مبارز آن ، علیه فرهنگ استعماری و کهنه پرستی مبارزه نمائیم . باید به عقاید و سنتهای سایر ادیان احترام بگذاریم و از جنبه های ضد امپریالیستی آنها برای پیشبرد مبارزه کمک به طلبیم .

باید با جمع آوری آثار فرهنگی ، هنری و تاریخی کشور ، ایجاد مراکز ویژه مطالعه و جمع بندی از سنتهای فرهنگی ، تشکیل موزه های فرهنگی و هنری و تاریخی ، آگاهی توده ها را نسبت به سنتها و گنجینه های فرهنگ و هنر خود در گذشته بالا ببریم .

پ - دمکراسی

شعار مرکزی ما در این زمینه : "تأمین و گسترش آزادیهای فردی و اجتماعی و تأمین حقوق برابر برای ملیتها" میباشد .

۱- آزادیهای فردی و اجتماعی:

باید آزادی بیان ، قلم ، اجتماع ، احزاب ، اتحادیه های صنفی و سیاسی تأمین و تضمین گردد . باید شوراها ی مورد انتخاب مردم ، اداره ی امور اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی مناطق

مختلف را از سطح روستا تا استان در اختیار بگیرند .
باید حقوق ملیتهای مختلف ایران به رسمیت شناخته شود .
باید حق خود مختاری به ملیتهای مختلف در چارچوب تمامیت ارضی ایران داده شود ، تا هم اقتصاد ، فرهنگ ، هنر ، آداب و رسوم و سنن ملیتهای تحت ستم شکوفا گردند و هم وحدت ملیتهای مختلف در چارچوب تمامیت ارضی ایران تضمین گردد .
باید حقوق مساوی زن و مرد در کلیه زمینههای اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی اجتماعی و زندگی خانوادگی عملی گردد و زن و مرد در برابر کار مساوی ، حقوق مساوی دریافت کنند . ازدواج و طلاق باید با میل طرفین و بطور آزادانه باشد .
باید انتخاب دین و مذهب و اجرای مراسم مذهبی مربوطه برای تمام مردم آزاد باشد
باید تمام انواع ستم ؛ ستم ملی ، ستم طایفه ای ، ستم مذهبی ، ستم نژادی ، ستم به زنان ، ستم به توده های زحمتکش از ریشه برانداخته شود و آزادی و برابری واقعی در چارچوب ایرانی آزاد و مستقل برای همه افراد مردم تامین گردد . در عین حال باید علیه امپریالیستها و عمال آنها ، علیه بقایای رژیم سابق ، سرمایه داران خونخوار بزرگ وابسته ، جانیان و خیانتکاران بخلق و کشور ، سیاست سرکوب اعمال گردد .

پ - عدالت اجتماعی

محتوی شعار مرکزی مادر این زمینه : "شکوفائی و ترقی اقتصادی کشور ، تعدیل ثروت ، تامین رفاه خلق بخصوص زحمتکشان " است

۱- حقوق کار

باید حق کار برای تمام افراد ملت به رسمیت شناخته شود و امکانات لازم برای تحقق آن بوجود آید ، باید برای بیکاران در اسرع وقت امکان کار بوجود بیاید و اشتغال کامل آنان تامین گردد .
باید ساعت کار روزانه برای کارگران و کارکنان موسسات

مختلف اجرا گردد. کارگران باید حق کار فوق العاده را طبق قانون کار داشته باشند. باید قانون جدید کار با شرکت وسیع نمایندگان واقعی کارگران تهیه گردد.

۱- بهبود کشاورزی

باید به دهقانان فقیر، بی زمین، کم زمین و میانه حال از نظر زمین، بذر، کود و وسائل تکنیکی کمک شود، قروض دهقانان فقیر و میانه حال به بانکها و شرکتهای تعاونی لغو گردند زمینهای بایر ملی شده در درجهی اول در اختیار دهقانان فقیر و میانه حال قرار گرفته و یا به گروههای تولیدی ملّی واگذار شوند و با کمک دولت آباد گردند. بجای شرکتهای بزرگ گشت و صنعت، تعاونیهای تولید و توزیع با تکیه بر دهقانان و با کمک دولت ایجاد شوند.

محمولات دهقانان باید با قیمت عادلانه خریداری شده و واسطهها از بین برده شوند.

باید سیاست رشد کشاورزی در درجهی او بر اساسی احتیاجات خودکفائی کشور از نقطه نظر تغذیهی عمومی برنامه ریزی شود.

۳- تامین رفاه زحمتکشان

باید مسکن ارزان برای مردم از طریق تنزل دادن اجاره بهای خانهها، قیمت زمین و گسترش برنامهی خانه سازی تامین گردد باید بهداشت رایگان برای کلیهی اقشار زحمتکش و کم درآمد بطور کامل و بدون قید و شرط تضمین گردد.

باید از تورم جلوگیری شود، با احتکار مبارزه گردد و ارزاق عمومی با قیمت ارزان برای مردم تامین شود. باید مالیاتهای کمر شکن و عوارض گوناگون نسبت به زحمتکشان بطور کامل لغو گردند. باید بیمه های اجتماعی و حقوق بازنشستگی کافی برای کارگران، دهقانان، کسبه و کارمندان جزء خصوصی و دولتی تامین گردد.

برای روستاها باید مسئلهی آب و برق، جاده و وسائل حمل

و نعل فراهم گردد.

باید آموزش ابتدائی و متوسطه برای همگان رایگان باشد و هر آموزش عالی از طریق کمک هزینه‌ی دولتی شرایط تحصیل برای فرزندان اقشار کم درآمد که مستعد هستند، فراهم گردد. باید به آسیب دیدگان بلایای طبیعی کمک بلاعوض شود و خسارات وارده از طریق دولت ترمیم گردد.

۴- در مورد وضع اقشار و طبقات متوسط

باید به کسبه، تجار کوچک و صنعتگران و پیشه‌وران بسطی جلودگیری از ورشکستگی و انحطاط کمک شود.

باید از تمرکز سرمایه در دست افرادی محدود جلودگیری بعمل آورد و در عین حال در چارچوب محدودیتهای قانونی، رشد سرمایه‌های ملی و سود مشروع برای آنها را تضمین نمود.
دستگاه اداری کشور

ادارات کشور باید در خدمت رفاه خلق و حل مسائل و مشکلات آنها سهج باشند. باید با بوروکراسی دولتی مبارزه نمود، قوانین ظالمانه و دست و پاگیر را لغو کرد و دستگاه اداری ساده و پسر تحرکی را بوجود آورد.

باید روابط درون ادارات بر اساس مرکزیت مردمی تنظیم شوند و هم انضباط آگاهانه، هم آزادی در آنها موجود باشد تا این ادارات در خدمت واقعی مردم در آیند.

انتخاب افراد به شغل‌های دولتی باید بر مبنای شایستگی سیاسی، علمی و فنی و تخصص در کار مربوطه باشد. هرگونه تبعیض بر اساس عقاید سیاسی و با اعتقادات مذهبی، باید از بین بروند. باید با هرگونه پارتی‌بازی و انتخابات خانوادگی و با اخراج به دلیل اختلاف عقیده مبارزه نمود.

تئوری سه جهان چیست و چه میگوید

مقدمه

وضعیت عمومی جهان چیست و طبقه کارگر کدام استراتژی و تاکتیک را برای وحدت همه نیروهای ممکن در خدمت انقلاب اجتماعی باید دنبال نماید؟ دو نظریه اساسی وجود دارد و بقیه نظرات تنها سایه روشنهایی از این دو نظریه اساسی است. یکی نظریه تزارهای نوین سوسیال - امپریالیسم شوروی است. آنها در خدمت به سیاست سرکرده گرایانه خود معتقدند جهت اصلی همه مبارزات جهانی علیه امپریالیسم بسرکردگی آمریکا و تضاد عمده کنونی مبارزه میان سوسیالیسم با سرمایه داری است. امپریالیسم آمریکا در رأس کشورهای امپریالیستی غرب و ژاپن دشمن عمده است. تشنج زدائی جریبان عمده جهانی است. شوروی با مطلق سوسیالیستی پایگاه اصلی انقلاب جهانی است و در نتیجه پرولتاریا، خلقها و ملل و کشورهای ستمدیده باید با آن متحد شده، به تحکیم و قدرت گیری آن خدمت کرده و همراه و متحد با او علیه آمریکا بمبارزه برخیزند.

دیگری نظریه مائو تسه دون است که مارکسیست - لنینیستهای جهان از آن دفاع می نمایند. مائو تسه دون بر مبنای بررسی تفادهای اساسی چهارگانه دوران کنونی یعنی دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری و واقعیات موجود، چنین تصویری را از جهان ترسیم کرد: دوا بر قدرت آمریکا و شوروی که دوا بر قدرت امپریالیستی هستند و برای سرکردگی بر جهان با هم رقابت کرده و جهان را بلمه پرتگاه جنگ کشانده اند، جهان اول میباشد. کشورهای در حال رشد آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم، سوسیال - امپریالیسم، سرکرده گرای، استثمار مهبونیم و نژادپرستی اند جهان سوم و بالاخره بقیه کشورهای کمپانی امپریالیستی و سرمایه داری هستند، جهان دوم را تشکیل میدهند که با حفظ ماهیت امپریالیستی خود به علت وحدت تضادهای دوا بر قدرت میتوانند بسوی جهان سوم جلب شوند. وضعیت جهان عبارت از رشد تشنج است. خطر جنگ جهانی رشد مییابد و انقلاب

نیز به پیش میرود. این امر ناشی از حدت تمام تضادهای اساسی جهان بخصوص تضاد میان امپریالیستها بویژه دو ابرقدرت و تضاد میان خلقها تضاد میان امپریالیستها بویژه دو ابرقدرت و تضاد میان خلقها و ملل و کشورهای تحت ستم با امپریالیسم بویژه دو ابرقدرت است. پرولتاریا باید جبهه جهانی از اتحاد میان جهان سوم و دوم بوجود آورد تا هم جنگ دو ابرقدرت را بعقب اندازد و برای مقابله با آن تدارک ببیند و هم تمام عوامل مثبت را برای تدارک انقلاب بکار اندازد.

میان مشی مارکسیست لنینیستها و رویزیونیستهای سوسیال امپریالیسم مبارزه وسیعی در جریان است. مبارزه‌ای که برای پیشرفت انقلاب جهانی دارای اهمیت درجه اول است.

در این میان یک جریان انحرافی که دارای عناصر شناخته شده نظریات تروتسکیستی و اولترا امپریالیستی است قد علم کرده و تحت عنوان مخالفت با تئوری سه جهان مائوتسه دون در ظاهر هر یک جریان بینابینی میان این دو خط متمایز را عرضه می‌کند. اما این نظریه از لحاظ تئوریک در واقع تکرار همان تریات رویزیونیستها در پوشش عبارات ما و راه انقلابی، و از لحاظ سیاسی خدمت به مشی جهانی رویزیونیستهای شوروی است. آنها با تکرار نقطه نظرهای رویزیونیستها زیر پرچم "ضد رویزیونیستی" تلاش دارند تئوری سه جهان مائوتسه دون را "ضد لنینی" و "رویزیونیستی" جلوه دهند. آنها با تحریف آشکار نقطه نظرهای مارکسیستی و القاء این ایده نادرست که همه و هرگونه صف بندی در مبارزه طبقاتی باید انعکاس مستقیم و مکانیکی تضاد پرولتاریا با بورژوازی باشد، مارکسیسم را بسطح مبتذلی تنزل می‌دهند. آنها ماتریالیسم را از دیالکتیک جدا نموده و بیک ساده گرائی محض دچار می‌گردند. آنها برخلاف مارکسیسم معتقد به تقسیم بندیها و صف بندیهای سیاسی ازلی و ابدی در مبارزه طبقاتی اند و تمام تغییرات و تحولات مسدود جهان پرتلاطم را تنها افزایش و کاهش کمی می‌بینند.

مبارزه میان این دو مشی برای طبقه کارگر و انقلاب کشورها دارای اهمیت عملی است زیرا طبقه کارگر بدون درک صحیح از اوضاع

جهانی وصف‌بندی نیروها چه در زمینه خارجی و چه در زمینه داخلی قادر به اتخاذ یک سیاست صحیح نیست. زیرا که انقلاب میهن ما، در مرحله اول با امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت روبروست. هرگاه امروزه ابر قدرت سوسیال - امپریالیستی شوروی و تمام عمالش تلاقی دارند انقلاب کشور ما را تنها متوجه آمریکا نموده و خود از عقب وارد شوند. بنابراین ایجاد روشنائی در زمینه تئوری سه جهان ما توسط دو ن و نتایج سیاسی و تاکتیکی آن برای طبقه کارگر و انقلاب جهانی، بطور کلی خود مبارزه‌ای در جهت تقویت و تحکیم انقلاب ایران و تعیین سیاست طبقه کارگر در ادامه این انقلاب است. از این رو رویزیونیستها و مدعیان "مارکسیست" ضد تئوری سه جهان تلاش زبانه‌های مینمایند تا با ایجاد اغتشاش تئوریک و سیاسی از جا افتادن مشی صحیح در مبارزه ضد امپریالیستی جلو گیرند. ما در این نوشته می‌گوئیم در فصل اول بطور مفصل تئوری سه جهان را بر اساس واقعات در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم توضیح دهیم. در فصل دوم با ارائه نقطه نظرها و تجارب مارکسیستی کوشش می‌کنیم زمینه تئوریک و تاریخی درک این تئوری را بدست داده و انحراف ضد مارکسیستی و بی‌مایگی مخالفین تئوری سه جهان را برای خوانندگان بر ملا سازیم. بالاخره در فصل سوم انطباق این تئوری را با اوضاع مشخص جهان نشان داده و وظایف استراتژیک - پرولتاریای جهانی را در این مرحله مشخص بطور خلاصه بیان می‌کنیم.

فصل اول

تئوری سه جهان یک نظریه مارکسیستی - لنینیستی با نتایج استراتژیک و تاکتیکی برای انقلاب جهانی طبقه کارگر است. مائوتسه دون در فوریه ۱۹۷۴ گفت: " بنظر من ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی جهان اول را تشکیل میدهند. نیروهای بینا بینسی نظیر ژاپن، اروپا و کانادا جهان دوم را تشکیل میدهند. و ما نیز جزو جهان سوم هستیم. جهان سوم جمعیت بسیار زیادی را در بر میگیرد. تمامی آسیا، با استثنای ژاپن، در جهان سوم قرار میگیرد. مجموعه آفریقا به جهان سوم تعلق دارد. آمریکای لاتین نیز همین است." (خبرنامه یکن شماره ۴۵، سال ۱۹۷۷).

بر طبق این تئوری دو ابر قدرت امپریالیستی جهان اول دشمن عمده خطتها و ملل و کشورهای جهان و بزرگترین استثمارگرانند. آنها در رقابت فزاینده خود برای کسب سرکردگی جهان، جنگ جهانی جدیدی را تدارک دیده و دامن میزنند. مرکز ثقل رقابت اینقدر ابر قدرت، اروپاست و درگیریهای آشکار و پنهان آنها در نقاطی مانند خاور میانه، شاخ آفریقا و غیره در ارتباط با رقابت بر سر این مرکز ثقل است. از میان ایندو، امپریالیسم آمریکا در دهه‌های استراتژیک قرار داشته و اساسا بدنبال حفظ آنچه که در جهان دارد هست. در حالیکه سوسیال امپریالیسم شوروی امپریالیسم نوخاسته و در حال تهاجم است که بدنبال بچنگ آوردن هر چه بیشتر مناطق نفوذ میباشد. این امپریالیسم نوخاسته منبع اصلی جنگ جهانی جدیدی است که هم اکنون تدارک آن دیده میشود.

جهان دوم: کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری و ریزو نیستی اروپا، کانادا و ژاپن و استرالیا را در بر میگیرد. این کشورها از جانی جهان سوم را استثمار کرده و غارت میکنند و از جانی خود بهره‌بردار سرمایه و کنترل و تهدید و ابر قدرت میباشد. و تضادهایشان با دو ابر قدرت روبه حدت است. اروپا خصوصا شمشیر

دولبه‌ای است که هر یک از دو ابر قدرت تلاش دارند با کنترل کامل آن سرکردگی بر جهان را برای خود سهل الوصول سازند. این کشورها در شرایط خطر جنگ، هر کدام بمتابه یک کشور مستقل در معرض از دست دادن استقلال قرار دارند. بعضی از آنها در اشغال کامل و یا نیمه کامل یکی از دو ابر قدرت میباشند.

وبالآخره جهان سوم که کشورهای هر سه قاره منهای ژاپن را دربر میگیرد. کشورهای سوسیالیستی نیز جزء این جهان اند. جهان سوم نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم بویژه دو ابر قدرت و سرکرده‌گرایی و علیه خطر جنگ را تشکیل میدهد.

از این صف بندی چنین استنتاج میشود: جهان سوم باید در مقابله با جهان اول، جهان دوم را بسوی خود جلب کرده، در مبارزه‌ای پیگیر با دو ابر قدرت، امپریالیسم آمریکا را هر چه بیشتر تضعیف نموده و به سوسیال امپریالیسم شوروی که در حال تهاجم است ضربه زند. بدین ترتیب پرولتاریای بین المللی قادر میگردد جبهه جهانی وسیعی بوجود آورد و جنگ اجتناب ناپذیر میان دو ابر قدرت را هر چه بیشتر بتعویق اندازد. بدینسان پرولتاریا و خلقها و ملل ستمدیده جهان و بویژه پرولتاریای روسیه و آمریکا با انقلاب دو ابر قدرت را از پای درمی آورند و باین صورت وقوع جنگ قادر خواهند بود سرعت دامنه انقلاب را گسترش داده پیروزی را بدست آورند.

جهان اول: دو ابر قدرت شوروی و آمریکا "در شرایط سرمایه داری برای تقسیم مناطق نفوذ و مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم بندی یعنی نیروی اقتصادی مالی و نظامی و غیره قابل تصور نیست." (امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین)

در سال ۱۹۷۶ تولید ناخالص ملی آمریکا به بیش از ۱۶۹۰ میلیارد و شوروی به بیش از ۹۳۰ میلیارد دلار آمریکایی بالغ میگردد. این در مجموع ۴۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان را تشکیل میدهد. ارزش تولیدات صنعتی ایالات متحده آمریکا و شوروی در این سال هر یک به تنهایی از مجموع ارزش تولیدات صنعتی سه

تا از مهمترین کشورهای صنعتی اروپا یعنی آلمان فدرال، فرانسه و انگلستان بیشتر بود.

کل سرمایه گذاری خارجی آمریکا در سال ۱۹۷۶ بالغ بر ۱۳۷/۲ میلیارد دلار بود (آمار جهانی ۱۹۷۷ سازمان ملل). شوروی نیز بر طبق ارقام ناقص، سرمایه‌هایی نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار در جهان سوم دارد. چنانچه سرمایه‌گذاریهای شوروی در اروپای شرقی نیز بحساب آورده شود، رقم سرمایه‌گذاریهای خارجی شوروی به مراتب بیشتر خواهد بود.

هرکدام از دو ابرقدرت تولید کننده و مصرف کننده عمده مواد خام و مواد استراتژیک مانند نفت، زغال سنگ، فولاد و سیمان و غیره‌اند. تولید نفت آمریکا حدود ۴۰۰ میلیون تن و روسیه شوروی حدود ۶۰۰ میلیون تن است. هر کدام نزدیک به سه میلیون تن زغال سنگ کوک و بیش از ۱۰۰ میلیون تن فولاد در حوالی ده میلیون تن سیمان تولید و مصرف می‌کنند. هر دو کشور صاحب مناطق وسیعی از جهان‌اند، شوروی بزرگترین و آمریکا سومین کشور بزرگ دنیا با منابع فراوان و نیروی انسانی قابل ملاحظه‌ای می‌باشند. (آمار همانجا)

از لحاظ نظامی، هزینه‌های نظامی دو ابر قدرت در سال ۱۹۷۶ معادل ۶۰٪ کل هزینه‌های نظامی جهان بود. در حالیکه هزینه نظامی بقیه کشورهای امپریالیستی رویهم معادل ۲۱٪ و تمام کشورهای جهان سوم معادل ۱۹٪ کل هزینه‌های نظامی جهان را تشکیل میداد. (آمار "تحقیقات استراتژیک" سال ۱۹۷۷)

۷۰٪ کل فروش اسلحه جهان در اختیار ایندو است: رویهم ۱۲ هزار بمب هسته‌ای و ۶ میلیون سرباز و نزدیک به پنج هزار موشک قاره پیما و بیش از ۶۰ هزار تانک و چند ده هزار هواپیمای نظامی در اختیار دارند.

بدین سان آمار و ارقام نشان میدهد که امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی دو ابر قدرت امپریالیستی‌اند که سایر امپریالیست‌ها در مقایسه با آنها در رده‌های چهارم و پنجم قرار می‌گیرند. هر کدام از دو ابر قدرت نه تنها از لحاظ

اقتصادی بلکه از لحاظ نظامی نیز به سراسر جهان پنجه افکنده اند و قادر به برپا کردن یک جنگ جهانی اند. در حالیکه بررسی کوتاهی نشان میدهد که کشورهای امپریالیستی دیگر چنین امکانی را در اختیار ندارند.

این دو ابر قدرت بزرگترین استثمارگران جهان اند. مابسه قدرت مالی و اقتصادی این دو اشاره کردیم. سرمایه داران آمریکائی علاوه بر چابیدن آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، اروپا و ژاپن و کانادا را نیز غارت میکنند. مثلاً در سال ۱۹۷۷ مقدار سرمایه آمریکا در اروپا بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار میشود. در سال ۱۹۷۶ سود امپریالیسم آمریکا از این سرمایه گذاری هنگفت ۲۲/۴ میلیارد دلار بود. امپریالیسم آمریکا سالیانه میلیاردها دلار نیز بصورت سود در تجارت جهانی خود بدست می آورد.

شوروی نیز با کنترل بخش بزرگی از بازار، سرمایه و کالای اروپای شرقی و تمرکز سرمایه گذاریهایش بصورت اعتبارات و وامهای مختلف در این کشورها، سودهای کلان انحصاری به جیب میزند. شوروی از طریق خرید ارزان مواد خام کشورهای جهان دوم و فروش گران این مواد به کشورهای دیگر سودهای هنگفتی نصیب خود میکند. شوروی در سال ۱۹۷۴ تنها ۱/۳ میلیارد دلار سود از این طریق بدست آورده است. شوروی همواره تلاش دارد از موضع تحمیل خواستههای خود وارد معامله گردد. مثلاً هر تن میوه خشک افغانستان را ۱۳/۴۰ افغانی خریداری میکند و آنرا به ۲۸ افغانی به آمریکا و ۴۰ افغانی به هند میفروشد. ویا در خرید نفت از عراق از نیاز این کشور به اسلحه سوء استفاده کرده و در سال ۱۹۷۳ حجم معینی نفت این کشور را به قیمت ۶ میلیون لیره استرلینگ خریده و به قیمت ۱۸ میلیون لیره استرلینگ به آلمان غربی فروخت.

در کشورهای اروپای شرقی عضو کومکون وضع از همین قرار است. در حالیکه در سال ۱۹۶۰ سهم شوروی در کل تولیدات این کشورها ۶۹/۵ درصد بود در سال ۱۹۷۰ این سهم به ۷۶ درصد رسید در عوض سهم کشورهای دیگر کاهش یافت.

شوروی از طریق اعتبارات کوناگون ۲۷ کنور آفریقایی را

بر مبنای " تقسیم کار بین المللی " (یعنی جهان سوم مواد خام تولید کند و شوروی کالای صنعتی) و ۲۰ کشور دیگر افریقا را تحت عناوین دیگر می‌چابد اکنون این غارت باغلبه شوروی در آنگولا و اتیوپی افزایش نیز یافته است .

شوروی در آسیا با بیش از ۱۷ کشور روابط استثماری دارد. نمونه آن کشور خودمان است که منابع عظیم گاز طبیعی آن ر شوروی بخارت می‌برد. سرمایه انحصاری بوروکرات شوروی $\frac{۳}{۴}$ منابع ماشینی $\frac{۱}{۴}$ پالایشگاههای نفتی $\frac{۱}{۲}$ صنایع آهن و فولاد، $\frac{۲}{۳}$ صنایع الکتروتکنیکی، و $\frac{۱}{۵}$ تولید برق هندوستان را تحت کنترل دارد. و این یک نمونه از روابط غارتگرانه سوسیال امپریالیسم شوروی با کشورهای جهان سوم است .

در امریکای لاتین نیز وضع در همین حدود است . بطوریکه بعنوان مثال در کشور کوبا هر فرد کوبائی ۷۰۰ دلار به اتحاد شوروی مقروض است و هر ساله باید بعنوان بهره بدهکاریش به شوروی باج بدهد .

این دو ابرقدرت بزرگترین مداخله گران در امورا داخلی

کشورهای دیگر جهان اند. فقط کافست به سیاهه کار هر کدام در دهسال گذشته بنگریم. آمریکا بدنبال ویتنام به کامبوج و لائوس لشکر کشید. نیروهای نظامی خود را در تایوان، ژاپن، کامو، هلمین و نگهداشت. در شیلی کودتای نظامی بر پا کرد. در تایلند پس از سرنگونی نظامیان مجددا کودتای نظامی بر پا کرد. در امور کشورهای ساحلی خلیج فارس از طریق رژیم سرنگون شده شاه دخالت کرد. در عراق بدست شاه و از طریق ملا معطفی بارزانی دخالت کرد. از طریق صهیونیستها و فالانژیستها در لبنان دخالت نمود. در آنگولا دخالت کرد، از نژادپرستان افریقای جنوبی و رودزیا پشتیبانی نمود. در پاناما از پسر دادن کانال پاناما که جز خاک پاناما است خودداری ورزید و حتی در امور داخلی کشورهای اروپایی مانند ایتالیا نیز دخل و تصرف کرد .

شوروی به چکسلواکی لشکر کشید امور کشورهای اروپای شرقی را با

زور در دست خود نگهداشت. در افریقا از طریق سربازان کوبانی و مستشاران نظامی خود در کشورهای آنگولا، اتیوپی و موزامبیک برای اوکادن دست اندازی کرده، در سودان چندین بار توطئه کودتاچید. در مبارزه اعراب و فلسطینیها علیه صهیونیسم دخالت و خرابکاری کرد. حمایت توسعه طلبان هند در تجزیه پاکستان برخاست. به آتش جنگ داخلی لبنان دامن زد. دوبار در افغانستان کودتا نمود. در یمن جنوبی کودتای نظامی کرد و به حمایت از حمله نظامی توسعه طلبان ویتنامی به کامبوج برخاست. علاوه بر همه اینها شوروی در اکثر کشورها از طریق احزاب وابسته خود، بمثابه یک نیروی فعال در امور داخلی کشورهای دیگر حضور داشته و اغلال میکنند. در اینجا به فعالیتهای گسترده سازمان جاسوسی شوروی نمی پردازیم.

هیچیک از دو ابر قدرت منکر این دخالتها نبوده و خود مدعی اند که همه مسائل جهان با آنها مربوط میشود و مسائل جهان باید بدست آنها حل شوند. و با همین منطق است که شوروی ۷۰۰ و آمریکا ۴۰۰ هزار سرباز همراه با هزاران تانک و هواپیما و غیره در خاک کشورهای دیگر مستقر نموده اند.

آنان جنگ افروزان اصلی اند - دیگر بارقام و آمار رجوع نمی کنیم تا نشان دهیم زرادخانه های نظامی آنان، وسعت نیروهای نظامی آنان، پایگاه های نظامی آنان در خارج از خاک خود چقدر است. تنها می گوئیم آیا می شود دو کشور ۶۰٪ هزینه های نظامی جهان را بخود اختصاص داده باشند و آنها هر روز افزایش دهند ولی در پی جنگ نباشند؟

موشک های قاره پیمای آنان بسراسر جهان می رسد چندین هزار هواپیمای نظامی آنان در مرزهای آنان در خاک کشورهای دیگر مستقر شده اند. صدها هزار سرباز در کشورهای دیگر مستقر کرده اند. کشتی های جنگی شان در سراسر آب های جهان در حرکتند و اتفاقا درست مانند جنگ افروزان قبلی بیش از هر کس دیگر راجع به صلح صحبت می نمایند و کنفرانس می گذارند.

بغیر از آن به نقساط مختلف جهان که در آنها جنگ در جریان است

بنگریم. در آسیای جنوب شرقی، این مستشاران و افسران و
سلاحهای روسی‌اند که همراه ارتش ویتنام خاک کامبوج را زیر و رو
می‌کنند. در اتیوپی، در شاخ آفریقا، در آنگولاسروکله چند هزار
افسر و مستشار روسی پیداست. مستشاران و سلاحهای روسی در هر
درگیری نظامی در دنیای کنونی حاضرند.

در عوض مزدوران سفید پوست امریکائی در صحنه‌های جنگهای
آفریقا درگیرند و امروزه امریکا صحبت از ایجاد بیسک‌ارتش
ضربتی صد هزار نفری برای مناطق خلیج فارس می‌کند. ایندو ابر
قدرت ۷۰ درصد سلاحهای صادراتی جهان را تامین می‌کنند. برای
کنترل مناطق استراتژیک جهان، از باب‌المنذب، کانال سوئز،
باب جعفر، جبل‌الطارق، شمال نروژ، تا خلیج فارس، دماغه‌امبسد
تنگه‌مالاکا و غیره و غیره سخت در تلاش‌اند. سفاقت محض خواهد
بود اگر قبول کنیم که همه اینها در دفاع از خود است و نه
برای جنگ افروزی. آخر چه کسی آنها را تهدید به تجاوز می‌کند؟
آنان مانع اصلی انقلاب جهانی‌اند. آنان با دخالتها، با
لشکرکشیها، با تهدیدات و اعمال نفوذهای خود به حمایت از
مرجعین برخاسته و در تکامل عادی مبارزه طبقاتی کشورهای
جهان اخلاص نموده و سد راه انقلاب و حامی ضدانقلاب گشته‌اند. آیا
اگر فقط ایندو دخالت نمی‌کردند خلق فلسطین با حمایت برادران
عرب خود به پیروزی نمی‌رسید؟ آیا اگر امپریالیسم امریکا دخالت
نمی‌کرد محمدرضا پهلوی ۲۵ سال دیگر بر سر کار می‌ماند؟ آیا اگر
ایندو دخالت نمی‌کردند خلق آنگولاپس از چهار رده سال مبارزه نمی‌توانست
در صلح و صفا مسائل خود را حل کند و از جنگ داخلی آسوده شود؟ آیا اگر حمایت
و دخالت سوسیال امپریالیسم شوروی نبود ویتنامی‌ها می‌توانستند
یک جنگ خونین تجاوزکارانه را بر خلق کامبوج و جمهوری
دمکراتیک آن تحمیل کنند؟ آیا مگر امپریالیسم امریکا نبود که با
کودتای نظامی فاشیسم را به شیلی بازگرداند. آیا مگر سوسیال
امپریالیسم شوروی نیست که هم اکنون تلاش دارد با ترک‌سوپ
نظامی خلق افغانستان حکومت وابسته ترکی را بر سرکار نگاهدارد؟
و مگر شوروی نیست که جلاد مبارزه ملی مردم آریتره است؟ هیچیک

از کشورهای امپریالیست دیگر جهان قادر نیستند بدینگونه عمل کنند. خلقهای جهان از دخالت دو ابر قدرت در امور داخلی خود نیز در امان نمی‌باشند.

از همه اینها می‌توان بدرستی نتیجه گرفت که دو ابر قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی بزرگترین دشمن انقلاب خلقها، آزادی ملل و استقلال کشورهای جهانند.

لیکن این دو ابر قدرت در یک رقابت سهمگین با یکدیگرند. گرچه گاه با هم تباہی می‌کنند ولی این تنها، یافتن فرصت جهت تدارک رقابت جدیدی است. هدف رقابت ایندو، خارج کردن دیگری از صحنه و آقائی بر جهان است. این رقابت چیزی جز سیاست امپریالیستی نیست که فعلا به شکل مسالمت آمیز است ولی بطور قطع و یقین سرانجامش با جنگ معلوم می‌شود. مرکز ثقل رقابت آنها اروپاست. زیرا هر کدام که بتوانند اروپا ابظور کامل بدست آورد تقریباً قدرتشان دو برابر می‌شود. زیرا اروپا با جمعیت متمرکز صنعت و تکنیک پیشرفته، تجارت عظیم، معادن بزرگی چون آهن و زغال سنگ و بازار وسیع خود در هر سوئی که قرار گیرد توازن را کاملاً بهم می‌زند.

وضع استراتژیک دو ابر قدرت. در رقابت خود، دو ابر قدرت تنها می‌توانند از وضع عینی ~~خسود~~ حرکت کنند. آمریکا در یک موقعیت دفاع استراتژیک قرار دارد. این به معنای آن است که علی‌رغم در دست داشتن ابتکار در بعضی موارد و باحتی آنها جمعات منطقه‌ای و مسوقتی مسن حیث المجموع آمریکا در موقعیت حفظ منافع خود می‌باشد.

برعکس سوسیال امپریالیسم شوروی در یک موقعیت تهاجم استراتژیک قرار دارد. این نیز بمعنی آن نمی‌باشد که شوروی در هیچ کجا مجبور به عقب نشینی هرچند بطور موقتی و از دست دادن بعضی مواضع و منافع استراتژیک نمی‌باشد.

این وضعیت به چه دلایلی است؟

۱- قانون رشد ناموزون سرمایه‌داری که در دوران امپریالیسم

شدت هم می‌یابد و قانون مطلق سرمایه‌داری است. آمریکا گرچه از لحاظ اقتصادی کماکان در ردیف اول قرار دارد ولی در مقایسه با دو دهه بعد از جنگ دوم موقعیت کاملاً انحصاری خود را از دست داده است. مثلاً به دو جدول زیر توجه کنید:

سهم آمریکا از کل کشورهای سرمایه‌داری (درصد)

شماره	۱۹۴۸	۱۹۶۸
تولید فولاد	۹۱/۴	۲۲/۳
تولید اتومبیل	۸۱/۶	۴۰/۰
ذخیره طلا	۷۳/۴	۲۸/۰

(آمار از کتاب پیرزاله - آمار جهان سوم)

مقایسه چند رقم از تولیدات آمریکا و شوروی - سالهای ۷۵ - ۱۹۷۴

(میلیون تن)

شماره	شوروی	آمریکا	سال
آهن ریخته و آلیاژ	۱۰۰	۹۰	۱۹۷۵
ذغال کوک	۸۲	۶۰	۱۹۷۴
سیمان	۱۱۵	۷۳	۱۹۷۴

(آمار سالانه سازمان ملل)

وبالغیره آخرین ارقام منتشره در ارتباط با قرارداد سال ۱۹۷۹ نشان می‌دهد. شوروی و آمریکا، مقایسه زیر را در سال ۱۹۷۹ نشان می‌دهد.

شماره	آمریکا	شوروی
تولید ناخالص ملی	۲۱۰۰ میلیارد دلار	۱۲۰۰ میلیارد دلار
فولاد	۱۳۵ میلیون تن	۱۶۶ میلیون تن
نفیت	۴۷۴ میلیون تن	۶۲۹ میلیون تن

(مجله نیوزویک ۵ فوریه ۱۹۷۹)

در زمینه نظامی ، وضع از اینهم روشنتر است . بعنوان مثال
به رشد موشکهای قاره پیمای دوا بر قدرت نظر می افکنیم :

سال	شوروی	آمریکا
۱۹۶۲	۷۵	۲۹۴
۱۹۶۹	۱۶۱۸	۱۰۵۴

یک بررسی عمومی تر نظامی که در ارتباط با قرارداد سالست
منتشر گردیده تصویر روشنتری در سال ۱۹۷۹ بدست می دهد :

شرح	آمریکا	شوروی
بودجه نظامی	۱۲۰ میلیارد دلار	۱۴۰ میلیارد دلار
موشکهای قاره پیمای	= ۱۷۰۰	= ۲۴۱۵
کلاهکهای اتمی	= ۹۵۰۰	= ۴۰۰۰
هوا پیمای های جنگی	= ۵۸۰۰	= ۸۱۰۰
تانک	= ۱۱۰۰۰	= ۵۰۰۰۰
زیر دریایی اتمی	= ۷۰	= ۸۵
نبروهای نظامی	۲/۱ میلیون نفر	۴/۳ میلیون نفر

(مجله نیوزویک ۵ فوریه ۱۹۷۹)

البته این ارقام شامل بیش از ۱۰۰ بمب افکن استراتژیک
"بک فایر" آمریکا و بیش از صد موشک برد متوسط (۶۵۰۰ کیلومتر) شوروی
که در اروپای شرقی و مرکزی قرار دارند نمی شود . در زمینه
کشتی های جنگی نیز وضع بهمین منوال است . در سال ۱۹۷۸ طبق
آمار منتشره ، شوروی دارای ۲۴۳ کشتی و آمریکا ۱۷۲ کشتی جنگی و ناو

هواپیما بر و غیره بوده اند (آمار جهانی) علاوه بر اینها تعداد
سربازان و افسران ذخیره شوروی به ۲۵ میلیون نفر می‌رسد.
آمار فوق همچنین نشان می‌دهند که بودجه نظامی آمریکا در
در حدود ۶٪ و شوروی در حدود ۱۲٪ تولید ناخالص ملی آنها را
تشکیل می‌دهد. و همچنین طبق آمار نامشروع بودجه نظامی شوروی در
سال ۱۹۷۴ حدود ۳۵٪ بودجه دولتی بوده است.

۲- مناطق نفوذ و منابع مواد خام و بازار

امپریالیسم آمریکا گرچه کماکان دارای قدرت اقتصادی
عظیم و مناطق نفوذ وسیعی است ولی در مقایسه با دو دهه بعد
از جنگ دوم در این زمینه نیز بطور نسبی روبه ضعف نهاده. در
سال ۱۹۴۹ با پیروزی انقلاب چین امپریالیسم آمریکا یک منطقه
وسیع با منابع خام عظیم و بازاری چشمگیر را از دست داد. در سال
۱۹۵۹ با پیروزی انقلاب کوبا سلطه بلامنازعش در آمریکای لاتین
دچار ضربه شد. شکست نظامی آمریکا در آسیای جنوب شرقی علاوه بر
پیآمدهای اقتصادی و سیاسی آن، محدودتر شدن مناطق نفوذ را برای
امریکا به همراه داشت در خاورمیانه با پیروزی انقلاب ایران
بیداری ملل و خلق‌های این منطقه و همچنین در افریقا با مبارزات
گونگون مردم این قاره به نفوذ آمریکا ضربه سختی وارد آمده
است.

در مقایسه با ۱۵ سال پیش شوروی مناطق نفوذ جدیدی
بدست آورده است. در حیطه خلوت سابق آمریکا یعنی آمریکای
لاتین شوروی از طریق کوبا و غیره صاحب نفوذ گشته، در افریقا
با دخالت‌های مستقیم نظامی و سیاسی مناطق نفوذ کسب کرده است
در خاور میانه عربی، در ترکیه در افغانستان، در هندوستان و
اکنون در بخش بزرگی از آسیای جنوب شرقی شوروی در تلاش افزودن
به نفوذ خود می‌باشد. شوروی با سیاست سوءاستفاده از تنفرو
انزجار خلق‌ها و ملل جهان نسبت به امپریالیسم آمریکا، فعالانه
تلاش دارد در لباس دوست‌داریین نه تنها داخل گشته و جانشین آمریکا
گردد.

۲- بحران اقتصادی

شکست امپریالیسم امریکا در هند و چین، بالا رفتن قیمت نفت، رشد رقابت میان امپریالیستها، غمونا از جانب امپریالیستهای اروپا و ژاپن، سخت‌ترین بحران اقتصادی و مالی بعد از جنگ دوم جهانی را برای جهان سرمایه‌داری و بویژه امریکا بارمغان آورد.

سویال - امپریالیسم شوروی گرچه خود با بحرانهای کم و بیش بویژه در زمینه کشاورزی و صنایع مصرفی روبرو بوده و دارای توانائی و شکوفائی لازم جهت بکار انداختن ذخیره‌های بالقوه‌اش نیست، اما با تمام قوا تلاش کرده است تا بحران موجود در غرب تا حد ممکن بهره‌گیرد و بحرانها و فشارهای اقتصادی و مالی خود را نیز بر شانه کشورهای اروپای شرقی و سایر دیگر وابستگان بخود در جهان سوم خالی کند.

حال خودتان قضاوت کنید! مخالفین مارکسیست تئوری سه جهان مدعی‌اند که این تئوری رویزیونیستی است زیرا " این تئوری

عقیده منداست که امپریالیسم آمریکا دچار افتور

شده از حالت تهاجمی آن کاسته گردیده....."

و با این مدعیان می‌نویسند که:

" ابر قدرت امریکا... نقش بزرگترین ژاندارم

جهان را بعهده دارد."

("تئوری سه دنیا..... حزب کمونیست کارگران

و دهقانان ص ۴-۵)

بعبارت دیگر با اعتقاد این " تئورسینهای " پرمدعا و نادان امریکا نه تنها دچار فتور نشده و در حالت تدافعی نیست بلکه بزرگترین ژاندارم دنیا نیز می‌باشد، و چون تئوری سه جهان اینرا قبول ندارد رویزیونیستی است. مارکسیست‌لنینیستهای واقعی برای قضاوت حقیقت را از کجا بدست می‌آورند؟ از واقعات واقعات که تعدادی از آنها نقل کردیم چه چیز را نشان می‌دهند؟ اینکه از دو ابر قدرت؛ شوروی در حالت تهاجمی و آمریکا در حالت

تدافعی است. بتاریخ نگاه کنیم. مگر زمانی نبود که آفتاب در
 مضممرات انگلستان غروب نمی‌کرد و لندن مرکز سیاسی جهان بود؟
 پس چه شد؟ جواب روشن است امپریالیسم یعنی رقابت انحصارهای
 که دایما روبه‌زوال و گندیدگی است. هرکدام از قدرتهای
 امپریالیستی دوره‌ای بر صحنه تاریخ بگه‌تازی میکنند و بعد گنار
 زده می‌شوند. علاوه بر همه اینها تسوق اقتصادی و باحتی نظامی
 بخودی خود عامل مهاجم بودن یک امپریالیسم با تدافعی بودن
 دیگری نیست. استالین در مقایسه دول امپریالیستی در جنگ دوم
 جهانی گفت :

"دول دموکراتیک و غیر متجاوز (منظور آمریکا و
 انگلستان، فرانسه - ستاره سرخ) من حیث المجموع
 بدون شک از دول فاشیست چه از لحاظ اقتصادی و چه
 از لحاظ نظامی قویترند." (استالین - گزارشی به
 کنگره ۱۸، مباحثی لنینیسم، ص ۸۸۶)

کشور امپریالیستی که طبق قانون رشد ناموزون سرمایه
 داری آن، بطور نسبی از دیگر امپریالیستها سریعتر رشد کرده و دراموی
 از حریفان پیسی می‌گیرد، برای کسب مناطق نفوذ، منابع مواد خام و بازار
 حریفی تربوده و چون دیر بمیدان آمده خواهان تقسیم مجدد جهان بسوه
 خود می‌باشد. همچنانکه در جنگ اول و دوم جهانی این امر در
 مورد امپریالیسم آلمان مادیق بود.

سوسیال امپریالیسم شوروی چنانکه آمار نشان می‌دهد
 قدرت سرمایه‌اش از آمریکا ضعیف‌تر است اما در یک سری زمینه‌ها
 بویژه در زمینه نظامی به برتریهای رسیده است. علاوه بر آن
 شوروی از یک برتری ویژه‌ای برخوردار است که همانا تمرکز
 اقتصاد و قدرت سیاسی در دیکتاتوری بوروکرات حاکم است و از
 اینرو با ابتکار بیشتری عمل می‌کند. علاوه بر آن سوسیال
 امپریالیسم شوروی امپریالیستی است که دیرتر آمده و ناچار است
 بطاظر اجتناب از بحران و مرگ، حریفانه‌تر عمل کند تا بر رقیب
 فایز آید.

از سوی دیگر بر خلاف ادعاه، مخالفین تئوری‌ساز جهان که معتقدند

"امپریالیسم آمریکا نقش بزرگترین زاندارم را برعهده دارد"، همه واقعات حاکی از آنند که گرچه آمریکا در بعضی نقاط تلاشهایی می‌کند ولی از زمانی که نیکسون "دکترین مشارکت" خود را در سال ۱۹۶۹ در گوام طرح کرد، این ابر قدرت تا حدودی رو به افول است. کافی است حوادث دریای کارائیب در زمان گندی - خروش را با حوادث آنگولا در زمان برژنف - فورد مقایسه کنیم تا مسئله روشن تر شود. گرچه آمریکا هنوز نیروهای در بعضی کشورها داراست ولی موقعیت تدافعی اش او را بکشاندن نیرویش به مرکز رقابت یعنی اروپا مجبور می‌کند. در حالیکه شوروی علاوه بر تمرکز سه چهارم قوایش در اروپای شرقی و مرکزی، در سراسر جهان پنجه می‌افکند و امروز از آنگولا تا آسیای جنوب شرقی جولان می‌دهد.

با این جهت است که می‌گوئیم در رقابت دیوانه وار دو ابر قدرت که جنگ را اجتناب ناپذیر ساخته است، سوسیال - امپریالیسم شوروی یعنی امپریالیسم نوخاسته مهاجم سرچشمه اصلی جنگ است آمریکا سرچشمه اصلی جنگ نیست، لیکن از ماهیت جنایتکار و تهاجمی و زگسور امپریالیسم امریکاداره ای هم کاسته نشده است. این امپریالیسم در جهان و ایران آنچنان شلاق ستمگری را برگزیده خلقها کوبیده و راهزنانه سرزمین هایشان را هلاک کرده که هرگز فراموش نمی‌شود. با این وجود حقیقت اینست که خورشید امپریالیسم آمریکا در حال غروب کرده است. همانگونه که خورشید امپریالیسم انگلستان و آلمان غروب کرد، و همانگونه که خورشید سوسیال امپریالیسم شوروی علی‌رغم همه فتنه‌گریهایش غروب خواهد کرد. چراکه همه امپریالیستها منجمله دو ابر قدرت بابر کاغذی اند و محکوم به نابودی. باید بخاطر سپرد که شوروی ابر قدرت خطرناکتر است زیرا:

- ۱- با مانک گذشته انقلابی و سوسیالیستی اش بمیدان می‌آید و می‌تواند بسیاری را بفریبند.
- ۲- دیرتر به سفره تقسیم جهان آمده و بنا بر این حرص و ولع بیشتری دارد و از این رو تهاجمی است و جنگ افروز است.

۳- در ظاهر با امپریالیسم آمریکا از لحاظ اقتصادی ضعیفتر است. در نتیجه از طرفی با نظامی کردن اقتصاد خود به بروز جنگ شتاب بیشتری می‌دهد و از طرفی برای سودبری و رسیدن به امپریالیسم آمریکا به استثمار وحشیانه‌تری از خلقهای جهان می‌پردازد. جهان دوم: نیروئی که در مبارزه علیه سرکرده گراشی میتوان آنرا بخود جلب کرد.

" آنها برآنند که ایالات متحده امریکا ، کشورهای سرمایه‌داری دیگر را تا آن اندازه تابع خود ساخته که مانع جنگ بین خود و تضعیف یکدیگر شوند بر حسب ظاهر ، مثل اینکه همه چیز " روبراه " است ، ایالات متحده امریکا ، اروپای غربی ، ژاپن و سایر کشورهای سرمایه‌داری را بجیره بسته است ، آلمان (غربی) ، انگلستان ، فرانسه ، ایتالیا ، ژاپن ، که در چنگال ایالات متحده امریکا افتاده اند مطیعانه او امر ایالات متحده امریکا را انجام می‌دهند . لیکن نادرست می‌بود اگر فکر می‌کردیم که این " روبراه " می‌تواند " تا ابد " حفظ شود و این کشورهای غیرالینهایه سیادت و ستم ایالات متحده امریکا را تحمل کرده و نخواهند کوشید از انقیاد امریکا برهند و در راه تکامل مستقل خود قدم گذارند تصور اینکه این کشورها کوشش خواهند کرد بار دیگر بر سر پا بایستند و " رژیم " ایالات متحده امریکا را بشکنند و در راه تکامل مستقل قدم گذارند ، در حکم اعتقاد بمعجزات است . " (استالین . مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی .)

باین نقل قول از مخالفین تئوری سه جهان نیز نظر به اندازه‌ایم که با تمسخر می‌نویسند :

" یکی از نوآوریهای " تئوری سه دنیا " مسئله دنیای دوم " است . مطابق این " تئوری " دنیای دوم " قربانی

تجاوز امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم
 روس است. و بخصوص از طرف سوسیال امپریالیسم
 روس تهدید مستقیم می‌شود. "دنیای دوم" کشورهای
 امپریالیستی اروپا، ژاپن، کانادا و استرالیا و
 همچنین اقمار شوروی در اروپا یعنی کشورهای
 اروپای شرقی را در بر میگیرد. (ص ۲۰) شبه
 تئوری سه دنیا..... "حزب کمونیست کارگزاران
 و دهقانان (

و " میان کشورهای امپریالیست اروپایی" (دنیای
 دوم) و آمریکا و با ابرقدرتها تضادهایی موجود
 است، خملت این تضادها همان خملت تضادهای
 بین دو ابر قدرت یعنی تضادهای دو ابر قدرت
 برای هژمونی و غارت خلقهای دیگر
 بخصوص خلقهای مناطق آسیا، آفریقا و آمریکای
 لاتین است. (همانجا ص ۲۱)

باین دو نظریه توجه کنید. آنگاه می‌بینید که برداشت
 و دو تحلیل از مارکسیسم - لنینیسم و امپریالیسم پدیدار
 می‌گردند. یکی برداشت و تحلیل استالین و دیگری نظر مخالفین
 دو آتش سه جهان : استالین یک تئوریسین بزرگ مارکسیست
 است که تاریخ این پیش‌بینی داهیانه‌اش را ثابت کرده و این دسته
 مخالفین کسانی اند که سالهاست بر نظریه اولترا امپریالیستی
 کاشوتسکی، یعنی ادغام امپریالیستها برای همیشه بمثابة ی
 فازی بالاتر، لم داده‌اند.

تاریخچه چه چیز را نشان داد؟ نشان داد که کشورهای عمده
 اروپا و ژاپن بسرعت روی پای خود بلند شدند، و قدم بقدم آنچه
 راکه آمریکا از طریق " نقشه مارشال" و کمک اقتصادی پنجم
 میلیارد دلاری آن (۱۹۴۸) در اروپا برای سلطه انحصاری خود
 رشته بود پنبه کردند و در راه تکامل مستقل خویش قدم نهاده
 در حالیکه سهم آمریکا در تولید صنعتی جهان از ۴۹/۴٪ در
 سال ۱۹۴۸ به ۳۲/۳٪ در سال ۱۹۶۸ تنزل می‌یابد و سهم وی در بزرگترین

اهتمام دنیای سرمایه از ۷۹٪ در سال ۱۹۵۲ به ۶۷٪ در سال ۱۹۶۸ کاهش می‌پذیرد. آلمان ویران شده و تقسیم گشته و ژاپن زیست و رو شده به رشد اقتصادی دست می‌یابند.
 جدول زیر گویای این مطالب است:

شرح	۱۹۶۰	۱۹۶۸	۱۹۷۷	آلمان	ژاپن
تولید ناخالص ملی	۱۹۶۰	۱۹۶۸	۱۹۷۷	۵۰۸	۱۲۲
به میلیاردها دلار	۸۳	۱۱۶	۵۹	۶۷۷	

(آمار-پیرزاله- آمار جهان سوم و تحقیقات استراتژیک ۱۹۷۸)

آلمان در سال ۱۹۶۸ به سومین تولید کننده زغال کک و چهارمین تولید کننده فولاد و دومین تولید کننده اتومبیل جهان تبدیل می‌شود و ژاپن سومین تولید کننده فولاد، سومین تولید کننده اتومبیل و تولید کننده ۵۰٪ کشتی‌های جهان می‌گردد.

کشورهای امپریالیستی اروپائی برای ایستادن سرپا و یافتن امکانات برای رقابتهای امپریالیستی خود بسوی ایجاد یک سری اتحادها در زمینه‌های مختلف روی آوردند. در این دوره امپریالیسم آمریکا نیز برای مقابله با نفوذ شوروی سوسیالیستی آن زمان و روسا مان یافتن هرچه زودتر اروپایی که زیر سلطه خودش بود از این ایده حمایت کرد. در نتیجه اتحادیه‌هایی چون "اتحادیه زغال سنگ و فولاد" (آوریل ۱۹۵۱) بوجود آمدند... ایده وحدت اروپا در زمینه همکاریهای اقتصادی و ایجاد شرایط مناسب در سال ۱۹۵۸ بصورت "بازار مشترک اروپا" شکل گرفت. در پنج سال اول موجودیت این بازار تجارت میان کشورهای عضو ۲ برابر شد هرچند توسعه تجارت بازار مشترک با کشورهای غیرعضو در اروپا با آهنگ کندی پیش می‌رفت، اما از آهنگ رشد بازرگانی خارجی آمریکا با این کشورها سبقت گرفت.

سهم "بازار مشترک اروپا" از کل تجارت جهانی در سال ۱۹۷۲ به ۳۰/۲۷٪ رسید در حالیکه سهم آمریکا ۱۲/۴٪، شوروی ۲۲/۷٪ و ژاپن ۶/۴٪ بود؛ این بازار اکنون ده کشور اروپائی را در بر گرفته و تعداد آن روبه فزونی است (آمار- کتاب آمار بازار مشترک سال ۱۹۷۳) یک مقایسه اجمالی در سال ۱۹۷۶ نتایج

زیر را در چند زمینه اطلی بدست می‌دهد.

شرح	بازار مشترک	ایالات متحده	شوروی
جمعیت (به میلیون)	۲۵۸	۲۱۵	۲۵۶
تولید ناخالص ملی (به میلیارد)	۱۴۷۵	۱۶۹۲	۹۳۷
تجارت خارجی (")	۶۶۶	۲۴۲	۷۵
طلا و ذخیره ارزی " "	۷۵	۱۸	—
نولاد (به میلیون تن)	۱۳۴	۱۰۶	۱۴۵

(آمار - بولتن ماهانه آماری سازمان
ملل اکتبر - ۱۹۷۷)

مخالفین ثنوری سه جهان اغلب استدلال خود را برای نفسی
جهان دوم بر این مبنی می‌گذارند که این کشورها خود در زنجیره
سرمایه‌های امریکائی در بندند. این، هم درست است و هم تمام
قضیه نیست. علاوه بر اینکه آن قسمتی که درست است اتفاقاً

دلیلی بر اجتناب ناپذیری موجودیت چنین تضادی است.
لنین می‌گوید: "آنچه مفت مشخصه امپریالیسم را تشکیل

می‌دهد اتفاقاً تنها تمایل به الحاق مناطق زراعتی

نبوده بلکه تمایل به الحاق صنعتی ترین مناطق نیز

هست..... زیرا اولاً بیایان رسیدن تقسیم جهان

مجبور می‌کند هنگام تجدید تقسیم بهرزمینی دست

دراز شود، ثانیاً آنچه برای امپریالیسم جنبه

اساسی دارد، سابقه چند دولت بزرگ برای احراز

سیادت یعنی اشغال اراضی است که بیشتر از لحاظ

تضعیف دشمن و متزلزل ساختن سیادت او انجام

می‌یابد تا منافع مستقیم خویش....."

(لنین - "امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری"

منتخبات یکجلدی فارسی ص ۴۲۵)

این الحاق طلبی که با بهره‌کشی و غارت هم همراه است

عکس‌العمل و مقاومت می‌آفریند. زیرا بالاخره هر بهره‌کشی منافع

دیگری را لگد مال کرده و مقاومت می‌آفریند خواه امپریالیستی

باشد یا غیر امپریالیستی.

بگزاریم آمار را بررسی کنیم.

مثلا در سال ۱۹۷۰ از مجموع ۳۵۰ میلیارد دلار سرمایه به ثبت رسیده در ژاپن تنها ۷ میلیارد دلار متعلق به سرمایه های خارجی بود. از این ۷ میلیارد دلار تنها ۶۰ تا ۷۰ درصدش به امریکا تعلق داشت. (کتاب "امپریالیسم ژاپن" جان هالییدی و گادن مک کورماک)

و با آمار دیگری در سال ۱۹۷۴ میزان سرمایه های خارجی مستقیم امریکا را در یکسری از کشورهای جهان دوم بشرح زیر نشان میدهد:

کانادا	۲۸/۴ میلیارد دلار
انگلستان	" " ۱۲/۵
آلمان غربی	" " ۸
فرانسه	" " ۴/۹
ژاپن	۳/۲ میلیارد دلار

(آمار از "تحقیقات تجارت جاری" اوت ۱۹۷۶)

این آمار از سوئی نشانه نفوذ اقتصادی امریکا در کشورهای عمده جهان دوم است و از سوئی نیز در مقایسه با کل سرمایه های به ثبت رسیده این کشورها محدودیت آنها بر ملا می آید.

همچنین مقایسه سرمایه های خارجی کشورهای عمده جهان دوم، با ابرقدرتها مثلا امریکا موقعیت مستقل جهان دوم را نشان میدهد. این خود نیز عامل دیگری در رشد تضاد و رقابت آنهاست زیرا کشورهای امپریالیستی جهان دوم نیز از طریق ارسال سرمایه در جهان سوم و کشورهای دیگر استثمار و غارت می نمایند.

طبق منابع وزارت صنایع و تجارت بین المللی ژاپن در سال ۱۹۷۱، مقایسه مجموع سرمایه های خارجی کشورهای عمده امپریالیستی

غرب در پایان سال ۱۹۶۹ بر حسب میلیون دلار بقرار زیر است:

۷۰۷۶۲	ایالات متحده آمریکا
۱۸۶۵۵	انگلستان
۴۷۷۹	فرانسه
۴۸۱۴	آلمان غربی
۳۸۰۶	کانادا
۲۶۸۲	ژاپن

در حالیکه در همین سال بیش از $\frac{1}{3}$ (۲۸۱۳۴ میلیون دلار) سرمایه‌های خارجی آمریکا در سه قاره بکار انداخته شده، برای آلمان غربی این مقدار به کمتر از $\frac{1}{3}$ (۱۳۴۰ میلیون دلار) می‌رسد. و با در حالیکه سرمایه‌های آمریکائی در خاورمیانه به ۱۸۳۹ میلیون دلار می‌رسد، این مقدار برای آلمان غربی فقط ۲۹ و ژاپن ۳۰۶ میلیون دلار بود. (آمار کتاب "امپریالیسم گروایی" جان هالیسیدی و.....)

آمار جدیدتر در سال ۱۹۷۵ نشان می‌دهد که نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار از سرمایه‌گذاریهای خارجی آمریکا در اروپای غربی است، که نسبت به سالهای قبلی یک کاهش را نشان می‌دهد، در حالیکه سرمایه‌گذاریهای اروپا در آمریکا به ۱۴/۱ میلیارد دلار می‌رسد.

در زمینه تجارت خارجی، اروپای غربی با ایالات متحده متحمل ضرر می‌شود. در یک کلام کشورهای امپریالیستی جهان دوم در ارتباط با ابر قدرتها، هم رشد اقتصادی کرده و بمقابله پرخاشها و هم خودشان بدرجاتی توسط ابر قدرتها استثمار و غارت میشوند. هر دوی اینها عامل مقاومت بصورت رقابت امپریالیستی اند.

برای مثال ژاپن به تدوین قوانین معینی دست می‌زند که روز بروز و رود سرمایه‌های آمریکائی را محدودتر می‌سازد. در زمینه تجارت با آمریکا در حالیکه ۳۳/۷ درصد صادرات و ۳۴/۴ درصد واردات ژاپن در سال ۱۹۷۰ با آمریکا است، معضله بازار مضرت این تجارت ۲ میلیارد دلار به نفع ژاپن بود. تا سال ۱۹۷۲ کمری

موازنه آمریکا در تجارت با ژاپن به ۱۴ میلیارد دلار رسید این امر یک جنگ تجاری را میان ژاپن و آمریکا دامن زد. تا حدی که آمریکا دست به تهدید زده و تعرفه سنگینی بر واردات خود از ژاپن بست. بطوریکه ژاپن را مجبور نمود جبران ۴۰٪ این کسری را بنماید (مثلاً از طریق خرید تجهیزات نظامی). علاوه بر این سرمایه‌های ژاپن در رقابت شدید خود با سرمایه‌های آمریکا دارند و در یکسری موارد بعلت قدرت سیاسی آمریکا، سرمایه‌های ژاپن محتمل از دست دادن منافع بزرگی می‌گردند. مانند رقابت شدید کمپانیهای آمریکائی و ژاپنی بر سر منابع گاز و نفت در سیبری شوروی و یا منابع مس اندونزی که بضرر ژاپن تمام گشت.

اولین کشور اروپائی که یک سیاست مستقل از آمریکا را علناً در پیش گرفت فرانسه بود که در سال ۱۹۶۶ از سازمان نظامی "ناتو" بیرون آمده اجازه نداد که مقر مرکزی ناتو در فرانسه باشد. سپس فرانسه در سال ۱۹۶۸ با فشار ۵ میلیارد دلار از ذخیره مالی خود را با طلای ذخیره آمریکاکه پشتوانه دلار بود تعویض کرد، و از اولین کشورهای اروپائی بود که چنین توده‌ای را که در محاصره امپریالیسم آمریکا قرار داشت برسمیت شناخت و بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل به عقد قراردادهای مستقل نفتی با اعراب پرداخت. از آغاز سالهای ۱۹۷۰ بحران شدید اقتصادی و مالی سراسر جهان سرمایه‌داری را فرا گرفت. در نتیجه آمریکا برای خالی کردن شانه خود از زیر بار فشار مالی این بحران، بطوریکه جنبه‌ای قرار داد تبدیل دلار به طلا (قرار داد ۱۹۴۷ پروتن و ودز) را لغو شده اعلام کرده و به کشورهای اروپائی و ژاپن که دارای ذخایر دلار قابل توجهی بودند ضربه شديدی زد. کشورهای امپریالیستی دنیای دوم نیز تلافی آنرا در آورده، و نتیجه حاصله انقراض امپراطوری دلا آمریکا بود.

مخالفین تئوری سه جهان تنها بظاهر توجه دارند و می‌نویسند " موجودیت دو بلوک امپریالیستی غرب بسرکردگی آمریکا و شرق بسرکردگی شوروی واقعیتی است." (شبه تئوری سه دنیا...)

حزب کارگران و دهقانان تولی باید پرسید اگر این چنین بلبسوک بکیلجه ای موجود است پس چرا علیرغم فشارهای امریکا هیچیک از اعضای "پیمان نظامی" ناتو، حاضر نشدند حتی یک سرباز به جنگ ویتنام بفرستند و چرا در جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ به امریکا اجازه استفاده از پایگاههای "ناتو" جهت حمل و نقل سلاحهای امریکائی به اسرائیل را ندادند؟ چرا در حالیکه امریکائیها است با سرسختی به حمایت صهیونیستها و دشمنی با فلسطینیها ادامه میدهد بازار مشترک و ژاپن در مجموع به حمایت اعراب برخاسته و در بسیاری از این کشورها به سازمان آزادیبخش فلسطین اجازه تاسیس دفتر مرکزی می دهند؟ چرا در حالیکه امریکا با چنگ و دندان از ورود چین توده ای به سازمان ملل جلوگیری می کرد بسیاری از کشورهای جهان دوم با چین توده ای روابط دیپلماتیک کا مل داشتند؟ چرا در حالیکه امپریالیسم امریکائی در شیلی تریب کودتای نظامی میدهد بسیاری از کشورهای جهان دوم سلطه فاشیستها را درآنجارد می کنند و غیره و غیره .

در اروپای شرقی نیز سلطه جابرا نه سوسیال امپریالیسم مطابق منتهای دیگران را برانگیخته است . انحصار روابط اقتصادی با شوروی در این کشورها شکسته شده و روابط اقتصادی با امپریالیستهای غربی توسعه یافته است . رومانی به نیروهای نظامی کشورهای عضو پیمان ورشو اجازه حضور در خاک خود را نمی دهد و در مانورهای آن شرکت نمی کند . در احزاب حاکم اروپای شرقی بخشی از بورژوازی حاکم به مخالفت با سلطه شوروی می پردازد . روزنامه های رسمی و نیمه رسمی کشورهای اروپای شرقی شروع به امراز ناراضی نسبت به فشار اقتصادی و سیاسی ناشی از "تقسیم کار بین المللی" ، "خانواده سوسیالیستی" برژنف می کنند . اعصاب و قیام های کارگری ضد روسها و رویزیونیستها توسعه می یابد .

اما این ها هنوز تمام مسئله مورد اختلاف جهان دوم با دو ابرقدرت نمی باشد . علاوه بر همه اینها وجود مستقل خود کشورهای اروپایی در خطر است . امروز نیمی از اروپا زیر چکمه سربازان روسی قرار دارد . و از آنجا که اروپا مرکز ثقل رقابت هوا بر

قدرت استنیم دیگر نیز در تهدید از دست دادن استقلال قزار دارد. اما مخالفین ثنوری سه جهان، در این رابطه یعنی حفظ استقلال کشورهای امپریالیستی اروپا، با نشان دادن نادانسی کامل خود از مارکسیسم ابلهانه می‌گویند: "صحت برسر اینکه کدام امپریالیست مهاجم بوده و کدام ضرر کمتری دارد سخنی بوج و بی معنی است" (شبه ثنوری سه دنیا ۰۰۰۰۰ ص ۸. حزب ۰۰۰۰۰) و برای استدلال به جنگ اول جهانی اشاره می‌کنند، نتیجه می‌گیرند که پس ثنوری سه جهان منشیکی است (مفحه ۸ همان جزوه)

اولا آنها ویژگی جنگ امپریالیستی اول را نمی‌فهمند. این یک جنگ میان دو بلوک امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان بود. هردو میخواستند بلوک دیگر را از صحنه خارج کنند. بهمین دلیل دفاع از هر طرف منشیسم و ضد انقلاب بود.

ثانیا، مگر در زمان جنگ دوم جهانی استالین با صراحت نگفت که این جنگ میان امپریالیستها شروع شد؟ و مگر استالین کشورهای امپریالیستی را به دوسته مهاجم و غیر مهاجم تقسیم نکرد؟ اگر مطلب را نفهمیده‌ایم — به بخش "استالین و تقسیم نیروهای" همین نوشته و یا به گزارش سیاسی استالین بکنگسره هجدهم حزب کمونیست شوروی رجوع کنید: آیا حرف استالین بوج و بی معنی است؟ جواب مارکسیست — لنینیستها منفی است ولی شما که بر مارکسیسم تنها لم داده‌اید برای نادانی‌های خود توجیه ثنوریک درست می‌کنید.

انگلستان، فرانسه و امریکاهم امپریالیست هستند ولی در جنگ دوم جهانی مهاجم نبودند. در حالیکه آلمان، ایتالیا و ژاپن کشورهای امپریالیستی مهاجم بودند.

خودتان قضاوت کنید. نیمی از اروپا زیر چکمه ارتش شوروی است. سه چهارم قوای نظامی او در این منطقه است، ناوگانهای دریائی شوروی در شمال، جنوب، و غرب اروپا را در کنترل دارند. ما سورد دریائی سال ۱۹۷۵ شوروی که با شرکت ۲۲۰ کشتی چنگی انجام گرفت یک قدرت نمائی عظیم برای محاصره اروپا بود. تمام مفسرین نظامی جهان در این امر متفق القول اند که در صورت وقوع جنگ شوروی

در عرض چند روز تا مرزهای فرانسه پیش خواهد آمد. در مقابل می پرسیم: کدام کشور اروپای غربی است که مرزهای شوروی یا حتی اروپای شرقی را تهدید می کند؟ کدام مسابقه تبلیغاتی در اروپای غربی، افسارگسیخته به پیش می رود؟ و کدام ارتش با قابلیت تهاجم به شرق اروپا در کشورهای امپریالیستی اروپای غربی وجود دارد؟ به بودجه های نظامی کشورهای اروپای غربی نظر بیا فکنید، در سیاستهای حاکم این کشورها اغلب مماشات و کنار آمدن با سوئیال - امپریالیسم شوروی وجود دارد. آنها اتفاقاً در دوره حاضر مایل اند از طریق اقتصاد دیومسالت آمیز جلوروند. از سوی دیگر افکار عمومی در اروپای غربی حتی برای دفاع از استقلال خود آماده نیست چه رسد به تهاجم نظامی و آغاز کردن یک جنگ جهانی، حال زیر پرچم امپریالیسم آمریکا یا زیر پرچم بورژوازی خودی. البته محافل انتقامجو و بقایای فاشیسم در اروپا موجودند. ولی طبق کدام تحلیل و یا آمار و ارقام می توان ادعا کرد که آنها حرکتی بزرگ و تعیین کننده اند؟

در زمان جنگ دوم جهانی این تروتسکیستها بودند که می گفتند تقسیم کشورهای امپریالیستی به مهاجم و غیرمهاجم حرف پوچ و بی معنی است و بدین ترتیب چهره آلمان نازی را می آراستند. بالاخره این مگر آلمان نازی نبود که فرانسه، بلژیک و ... را با اشغال نظامی خود درآورد و حکومتهای وابسته ای چون حکومت ویشی را بر سر کار گذاشت؟

بعلت امپریالیست بودن کشورهای اروپای غربی مسئله جنگ ملی برای حفظ استقلال آنان حرف پوچ و بی معنی نبوده و در جنگ دوم جهانی شاهد آن بوده ایم.

این امر از نظر تئوری مارکسیستی - لنینیستی نیز بهیچوجه پوچ و بی معنی نیست. به لنین رجوع کنیم. او بمناسبت یک رهبر کبیر مومن به دیالکتیک، در بررسی وضعیت عمومی مبارزه طبقاتی، کلا ملاحظه اضافی و تبدیل شدن دو جانب متضاد یک پدیده به یکدیگر را در مد نظر داشت. او در عین افشای ماهیت جنگ امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ که از هر دو سوی محارب، جنگی میان دو ائتلاف مرتجع امپریالیستی

برای تقسیم مجدد جهان بود، از جانب دیگر قصبه غافل نمی ماند. او در عین آنکه سوسیال - شونیست های انترناسیونال دوم را به دلیل دفاع از جنگ امپریالیستی بورژوازی خود در ۱۸-۱۹۱۴ به حیانت متهم می گرد و شعار " مبدل کردن جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی " را می داد، مذهباً نظرات نادرست کسانیکه منکر امکان جنگ ملی در زمان امپریالیسم بودند، نیز افشاء می نمود. او در سال ۱۹۱۵ در برنخورد به روزالوکزا مبورگ نوشت :

" اینکه کلیه خطوط تما یزد در طبیعت و جا معه مشروط و قابل انتقال می باشند، اینکه هیچ پدیده ای رانمی توان یافت که تحت شرایط معینی نتواند بعکس خود تبدیل گردد، امری است که البته از مبانی دیالکتیک مارکسیستی بشمار می رود. یک جنگ ملی می تواند منتهی جنگی امپریالیستی بدل شود و بالعکس..... اینک جنگ امپریالیستی فعلی، جنگ ۱۶-۱۹۱۴ به یک جنگ ملی مبدل شود، به این دلیل تا حد زیادی غیر محتمل است که طبقه نماینده تکامل به پیش پرولتاریا است که بطور عینی تلاش می نماید این جنگ را به جنگ داخلی علیه بورژوازی مبدل سازد، علاوه بر این به این دلیل که نیروی هر دو طرف ائتلاف بقدر قابل اغماض با هم فرق دارند و سرمایه مالی بین المللی در همه جا بورژوازی مرتجع بوجود آورده است. اما نمی توان یک چنین تبدیلی را غیر ممکن اعلام داشت. اگر پرولتاریای اروپا تا ۲۰ سال دیگر نتوان باقی می ماند، اگر این جنگ با پیروزی هائی نظیر پیروزیهای ناپلئون و سایر بردگی یک سری از ملل زنده خاتمه می یافت، اگر امپریالیسم غیر اروپائی (ژاپن و آمریکا در وهله اول) می توانست خود را همچنان تا ۲۰ سال دیگر برپا نگاه دارد، بدون اینکه مثلاً در اثر یک جنگ ما بین ژاپن و آمریکا به سوسیالیسم بدل شود، یک جنگ بزرگ طی در اروپا ممکن می شد. این غیر محتمل است، اما

غیرممکن نیست . زیرا تصور اینکه تاریخ جهان بطور
 موزون و مستقیم حرکت کرده ، بدون اینکه بعضی اوقات
 جهش های بزرگ به عقب انجام دهد ، غیردیالکتیکی ،
 غیرعلمی و از نظر تئوریک ناصحیح است . " (لنین -
 "درباره جزوه یونینوس" کلیات جلد ۲۲)

آیا این تحلیل تئوریک لنین و امکانی را که طرح میکنند در تاریخ
 جامعه عمل نپوشیده است ؟ بلی جامعه عمل پوشیده است . جنگ دوم جهانی
 بصورت جنگی میان کشورهای امپریالیستی شروع شد . فرانسه
 و انگلستان در یک طرف و آلمان و ایتالیا در طرف دیگر . ولی هنگامی
 که فرانسه با اشغال آلمان نازی در آمد و حکومت ویشی را آلمانها بر سر
 کار نهادند جنگ فرانسه با آلمان بجه صورتی در آمد ؟ تاریخ بنا
 درخشندگی انکارنا پذیری جواب داده است . این جنگ بصورت جنگ
 مقاومت برای بیرون راندن اشغالگران نازی در آمد ، یعنی به یک
 جنگ ملی تبدیل شد . هم کمونیستهای فرانسوی وهم ——— و روزوازی
 فرانسه برای آزادی فرانسه از یوغ آلمان نازی دوش بدوش هم مبارزه
 کردند .

امروز هم با در نظر گرفتن وضعیت عمومی رقابت دوا بر قدرت
 و اروپای غربی ، با بررسی وضعیت جنبش کارگری این کشورها و غیره فهم
 این مطلب بشرط آنکه به نقطه نظرات مارکسیستی - لنینیستی مسلح
 باشیم مشکل نیست . آنچه را گفته ایم دیگر تکرار نمی کنیم تنها به
 این بسنده می کنیم که بگوئیم همه واقعیات و حقایق حاکی از آنست
 که حرفهای این مخالفان نادان تئوری سه جهان " حرفهای پیوچ
 ویی معنی است " .

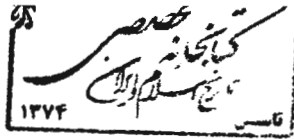
تا اینجا یک جانب قضیه یعنی جانب تفا دجهان نوم بادوا بر قدرت
 را توضیح دادیم . اما جهان دوم جنبه دیگری نیز دارد . کشورهای
 تشکیل دهنده جهان دوم کشورهای امپریالیستی اند و بمتابه
 امپریالیست در تفا دبا ملل و خلقهای ستمدیده و کشورهای جهان سوم
 فراردهارند . آنها هم جهان سوم را استثمار می کنند ، غارت می نمایند
 و این امر مستحق از شعور و اراده انسان است . بعضی از کشورهای
 جهان دوه هه ؛ مستعمرات ، هر چند هم کوچک در اختیار دارند . هنوز

بعضی از آنها قوای نظامی در خارج مرزهای خود نگه میدارند و قسماً
علیهذا .

به همین جهت جهان دوم یک ویژگی دوگانه پیدا می کند. از سوشی
درضا دبا دوا بر قدرت است و از سوشی در رضا دبا جهان سوم. مائوتسه دون
بدرستی از جهان دوم بعنوان " نیروی بینا بینی " یاد می کنند .
جهان دوم در مبارزه مشترک همه خلقها ، ملل و کشورهای جهان علیه
دوا بر قدرت نقش نیروی بینا بینی را دارا است که بطور عینی می تواند
و باید به نیروی ذخیره پرولتاریا در این مبارزه تبدیل گردد .
مائوتسه دون آموزگار کبیر پرولتاریا در دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی
سیاست پرولتاریا را در برخورد به امپریالیستهای مختلف بدین ترتیب
فرموله می کند :

" حزب کمونیست با همه امپریالیستهای مبارزه می کند .
معدالک با بدبین امپریالیستهای ژاپن که به آنها جسم
به چین دست زده اند و با امپریالیستهای که فعلا به تهاجم
به کشور ما دست زده اند فرقی گذاشت . بعلاوه نیز با
بین امپریالیستهای آلمان و ایالتلیا که با ژاپن متحد
شده و " منچور گوه " را بر سمیت شناخته اند و
امپریالیستهای انگلستان و آمریکا که بمخالفت با
ژاپن برخاسته اند فرقی گذاشت . همچنین با بدبین
انگلستان و آمریکا در دوره ای که سیاست مونینخ خاور را
عملی می ساختند و به امر مقاومت ما بر ضد ژاپن صدمه
می زدند و انگلستان و آمریکا امروز که از سیاست
مذکور روی گردانده و بمقاومت ما بر ضد ژاپن روی خوش
نشان می دهند فرقی گذاشت . " (مائوتسه دون - جلد
دوم منتخبات " درباره سیاست ")

مخالفتین تئوری سه جهان - این جمع بی خبر از مارکسیسم
می گویند این تئوری چون می گوید جهان دوم و سوم باید با هم متحد
شوند تا انقلابی است . هیچ وقت فکر کرده اند چه جهانی ضد ما
از چه کشورهایی تشکیل شده بود؟ آیا نمی دانند استالین چقدر برای
متحماختن تمام کشورهای جهان که ممکن بود علیه آلمان نازی با متحد



مبارزه کرد؟

وحدت جهان دوم و سوم اگر پایه‌ی عینی برای آن وجود نداشته باشد امکان نیست. بقول لنین هر مسئله زمانی مطرح می‌شود که جوابش موجود باشد. پایه عینی وحدت جهان سوم و دوم منافع مشترک در عین حال متضاد آنها است. جهان سوم برای رهائی از یوغ امپریالیسم می‌خواهد با جهان دوم متحد شود و جهان دوم برای راحت شدن از سرد و ابتر قدرت و یافتن موقعیت انحصاری بهتر خواهان چنین وحدتی است. این چنین انده منافع مشترک و در عین حال متضاد آنها. این چنین وضعیتی را در عملکردهای جهان دوم مشاهده می‌کنیم. در حالیکه کشورهای امپریالیستی جهان دوم در برابر دوا بر قدرت و جنگ تعرفه‌های گمرکی پرداخته‌اند، در کنفرانس "لومه" کشورهای اروپائی موافقت می‌کنند تا بدون مالیات محصولات ۴۶ گانه کشورهای جهان سوم را خریداری کنند. بدون آنکه چنین شرط متقابلی بگذارند. بازار مشترک با پنج کشور آسیائی مالزی، فیلیپین، تایلند، سنگاپور و اندونزی در سال ۱۹۷۴ برای دادن شرایط مساعد باین کشورها قرارداد می‌بندد. ژاپن حمایت اعراب بلندی می‌شود. فرانسه در رابطه با مبارزات مردم ایران علیه رژیم وابسته به آمریکا شاه موضع بیطرفانه و گاه حمایت‌کننده اتخاذ می‌کند. البته مخالفین تئوری سه جهان می‌گویند این امپریالیستها برای گرفتن جای ابرقدرتها این کارها را می‌کنند. ما هم موافقیم. ولی خوبه گفتن این حرف چه فایده‌ای دارد؟ آیا این اعمال منفع دوا بر قدرت و بر مجموع امپریالیسم است یا بضرر آن؟ بنظر ما بضرر آنها. بهمین دلیل پرولتاریا از آن حمایت می‌کند و آنرا تشویق می‌نماید.

مخالفین می‌گویند تئوری سه جهان:

"تفاداسی و آشتی ناپذیر میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی اروپا و ژاپن را مخدوش کرده....." زیرلوی "دفاع ملی" دفاع از بورژوازی خودی، ایجاد حبه و احدا بین بورژوازی راجع ای انقلاب در مقابل پرولتاریا می‌گذارد. (حقیقت شماره ۲۷ بهمن ۱۳۵۷)

این فرصت تکرار نظرات تروتسکیست‌ها در زمان جنگ ضدفاشیستی است. آنها در آن موقع، برای پوشاندن چهره فاشیسم و بی خطر جلوه دادن آن می‌گفتند تصمیمات کنگره هفتم کمیتار تروتسکیست‌ها را بپوشانند و بورژوازی را مغدوش کرده و اتحاد با بورژوازی خودی را بجای کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا می‌گذارد. وجه جالب که آنها مات رویزیونیست‌های روسیه به تئوری سه جهان و نظرات این مخالفین امروزه یکی است و هر دو ایشان همان ترهات تروتسکیست‌های زمان جنگ دوم را نشخوار می‌کنند.

اولا - اساسی و آشتی ناپذیر بودن تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای جهان دوم بمعنای آن نیست که پرولتاریا در شب انقلاب قرارهارد. شما یک حزب کمونیست توده‌ای و سراسری راهبر کشورهای جهان دوم بمانشان دهید که در راه جنبش کارگری قرار گرفته است و آن کشور در بحران انقلابی بسر می‌برد تا ما بگوئیم در جهان دوم آنچه شما موضوع روز است انقلاب سوسیالیستی است.

در عوض ما بشما دهها دلیل نشان دادیم که تجاوز سوسیالیست‌ها امپریالیسم شوروی به اروپای غربی جدی است و این جدی بودن، تجاوز و تکامل عادی مبارزه طبقاتی را نیز مختل می‌کند. بنا بر این از لحاظ سیاسی مبارزه علیه این تهدید و برانگیختن توده‌ها بر روی آن در دستور روز است.

ثانیا - پرولتاریا در سرنگون ساختن بورژوازی در کشورهای جهان دوم بطور حتم با ابرقدرتها هم مواجه است. در اروپای شرقی جای شکی نیست. در اروپای غربی و ژاپن هم سرنگون کردن بورژوازی انحصاری آن با مداخله امپریالیسم آمریکا روبرو خواهد بود.

ثالثا - در تضاد موجود میان کشورهای جهان دوم و ابرقدرتها اگر پرولتاریای آگاه خود را در صف اول مبارزه علیه ابرقدرتها قرار ندهد چگونه می‌تواند توده‌هایی را بزرگ‌مونی خود درآورد؟ احزاب کوچک مارکسیستی-لنینیستی موجود در کشورهای اروپائی چگونه می‌توانند به نیروهای مهم تبدیل گردند اگر از مهمترین مسئله سیاسی اروپا شانه خالی کنند؟

رابعا - سیاستی که از تئوری سه جهان برای پرولتاریای آگاه

کشورهای جهان دوم ناشی می شود عبارت است از مبارزه علیه ستیم و استعمار سرمایه انحصاری داخلی و برای حقوق دمکراتیک و کوشش برای قرار گرفتن در راس مبارزه علیه دوا بر قدرت . این سیاستی است که پرولتاریا جهت تدارک انقلاب خود می تواند دوبار بدیکا ربرد .

خاصا - هرگاه پرولتاریا در این کشورها در موقعیتی قرار گرفت که بتواند بورژوازی خودی را سرنگون کرده و سوسیالیسم را برقرار کند ، بدون شک این تنها سیاست درست خواهد بود .

اما نظرمخالفین و درک آنها از تضاد اساسی و آشتی ناپذیر میان پرولتاریا و بورژوازی چیز دیگری است . آنها از این تضاد این را می فهمند که پرولتاریا تنها یک سیاست می تواند داشته باشد و آنهم سیاست سرنگون کردن بورژوازی است . برای آنها فرق نمی کند تناسب قوا بجهت خواست ، آیا توده ها برای انقلاب آماده اند ، آیا بهران انقلابی فرارسیده است یا نه .

جبهه ضد فاشیستی در زمان جنگ ضد فاشیستی که درکنگره هفتم کمینترن بعنوان رهنمود جنبش کمونیستی تعیین گردید ، بورژوازی ضد فاشیست را نیز دربر میگرفت . اما آیا این خدشه دار کردن تضاد اساسی پرولتاریا و بورژوازی بود ؟ برعکس این جبهه کمک نمود تا پرولتاریا فاشیسم را درهم بشکند و شرایط انقلاب را مهیا کند .

آیا تئوری سه جهسان معتقد است که پرولتاریا در کشورهای که شرایط انقلاب فرا نرسیده و پرولتاریا باید هنوز تدارک ببیند ، در مقابل با تهاجم دوا بر قدرت و بویژه سوسیال - امپریالیسم شوروی ، باید با آن بخش از بورژوازی که حاضر به مقاومت در برابر تهاجم ابر قدرت هاست متحد شود ؟ جواب مثبت است . ولی این سازش و گذشت از تضاد اساسی نیست . برعکس فراهم کردن شرایط مناسب جهت سرنگون ساختن بورژوازی است .

مخالفین تئوری سه جهسان میگویند : پرولتاریای این کشورها نباید برای مقابله با تهاجم سوسیال امپریالیسم جبهه متحدی تشکیل دهند ، بلکه برعکس باید شعار انقلاب سوسیالیستی را در دستر کار خود بگذارند . آیا این سیاست به پرولتاریا خدمت می کند ؟

خیر اینطور نیست. این سیاست در شرایط کنونی که پرولتاریا در شرایط مساعدی قرار ندارد یک معنا می‌دهد: هم آهنگ‌گر فصالت پرولتاریا با سیاست سوسیال امپریالیسم شوروی. زیرا بدین ترتیب نه تنها انقلابی در این کشور صورت نمی‌گیرد بلکه نیروهای نیز که می‌توانند در برابر امپریالیسم شوروی قرار گیرند، پراکنده گشته و شرایطی بسیار مشکلتر برای مبارزه با شوروی فراهم می‌گردد.

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم کوشش برای ایجاد جبهه واحد با تمام نیروهای مقاوم در برابر دو ابرقدرت بهیچوجه بمعنای مبارز کردن با بورژوازی انحصاری حاکم نیست. وجه بسیار پرولتاریا در این مبارزه قدرتی گردد تنها جم سوسیال - امپریالیسم راه هم حکمرانی بود ژوازی انحصاری خودی در هم بشکند. جهان سوم: نیروی عمده در مبارزه با امپریالیسم و سلطه ظلم دو ابرقدرت.

" از آغاز قرن بیستم تغییرات عظیمی "در مستعمرات" بوقوع پیوسته و میلیونها و صدها میلیون (در واقعیت امر اکثریت مردم جهان) اکنون دیگر بعنوان یک عامل انقلابی فعال و مستقل به روی صحنه آمده اند. و این موضوع با پیداکاملا روشن باشد که در نبردهای قطبی آینده انقلاب جهان، این جنبش اکثریت مردم جهان، که در وهله اول هدفش آزادی ملی است، علیه سرمایه داری و امپریالیسم بر می‌گردد و شاید نقش انقلابی با زهم بیشتر از آنچه که ما تا بحال معتقد بودیم بازی کنند. حائز اهمیت است که تا کید کنیم این اولین بار است که در آنترناسیونال، ما مشغول بحث درباره تدارک مبارزه هستیم، مطمئناً در این زمینه وسیع، مشکلات بسیارند، اما بهر حال جنبش به پیش می رود، با وجود اینکه این کشورها هنوز عقب مانده اند، نقش بسیار بزرگ انقلابی ای در مرحله آینده انقلاب جهانی بازی خواهند کرد. " (لنین - گزارش به کنگره سوم

انترناسیونال کمونیستی - ژوئن ۱۹۲۱) .

استالین این مبارزه عظیم را " ضربه چکش بخاربر مفسز امپریالیسم " توصیف کرد و ما ثوتسه دون وفادار به تئوری لنینیستی انقلاب پرولتری ۱۹ سال بعد با جمع بندی از تجارب برایین نظریه لنین اضافه نمود: " این مهم نیست که چه طبقاتی ، چه اجزاب و گروههای سیاسی یا چه شخصیتها شی از ملل ستم دیده در انقلاب شرکت جویند ، و این مهم نیست که آنها به این نکته آگاهی دارند یا نه و یا آنها آرزو ذهنی درک می کنند یا نه . تا زمانیکه آنها در برابر امپریالیسم بمبارزه برهیزند ، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریا است — سوسیالیستی گردیده و خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل می دهند. " (جلد دوم - ص ۵۱۷)

این بخش بزرگ و عظیم جهان همان قسمتی است که لنین در تقسیم بندی خود در سال ۱۹۲۰ در بخش نخست تقسیم بندی جهانی خود قرارداد و ما ثوتسه دون آنرا جز " جهان سوم " می گذارد . و آنرا نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم و هژمونیسیم می نامد .

جهان سوم دربرگیرنده بیش از ۱۲۰ کشور با جمعیت تقریبی ۳۰۰۰ میلیون نفر است . جهان سوم دربرگیرنده کشورهای در بند سه قاره است . این کشورها گره گاه تضادهای اساسی ناشی از وجود امپریالیسم می باشند ، یعنی منطقه ای که تضاد میان خلقها و ملل و کشورهای تحت ستم با امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم در آن قرار دارد .

جهان سوم علاوه بر وسعت و جمعیت عظیم خود صاحب ثروتهای بزرگ طبیعی نیز هست . علاوه بر مواد خام استراتژیک نظیر نفت ، گاز طبیعی ، ذغال سنگ ، سنگ آهن و غیره بخش بزرگی از کل منابع جهانی را در اختیار دارد .

درصد از تولید جهانی

۱۰۰%	کاکائو
۹۹/۹%	کاجو
۹۹/۸%	قهوه

۸۸/۷٪	کنف
۷۵/۵٪	قلع
۶۸/۸٪	چای
۵۶٪	برنج
۴۸٪	آلومینیوم
۴۴/۶٪	پنبه
۳۷/۶٪	مس

به اینها باید منابع بزرگ دیگری چون فلزات کمیاب ، ماهی ، چوب و... را اضافه نمود.

بالاخره جهان سوم امروز صحنه شدیدترین مبارزه‌های بخش و ضد امپریالیستی است. کسسه پیکان آن متوجه دوا بر قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی است. این مبارزه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی ، نظامی و فرهنگی در جریان است و هر روز با ابعاد و اشکال تازه‌ای میگیرد. در جهان سوم ما شاهد مبارزات مسخاسه توده‌ای خلقها و ملل تحت ستم، مبارزات اقتصادی و سیاسی دول جهان سوم علیه امپریالیسم و کارگزاران آن هستیم. ما امروز شاهد آنهم که جهان سوم در صحنه بین المللی هر روز بیشتر بمثابه نیروی وسیع‌تر و متحد‌تر در مقابل سلطه‌گرایی امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت عمل می‌کند. از مسئله انرژی تا مواد خام ، از تجارت بین المللی تا حقوق سیاسی ملل ، از مسئله پایگاه‌های نظامی تا حق تعیین سرنوشت همه و همه به مواردی از درگیریهای دائمی جهان سوم با دشمنان عمده بشریت تبدیل شده‌اند.

جهان سوم از لحاظ ترکیب کشورهای تشکیل دهنده آن یک طیف گسترده را تشکیل میدهد. در یک طرف آن کشورهای سوسیالیستی قرار دارند و در سوی دیگر آن کشورهای نیمه مستعمره با دول ارتجاعی و حتی مناطقی از جهان سوم که تا کنون موفق نشده بصورت کشوری با مرز و بازار مشخص با به عرصه جهانی بگذارند.

مخالفتین تئوری سه جهان در اعتراض به این امر می‌گویند: " چگونه ممکن است کشورهای سوسیالیستی ... با کشورهای که وابسته به امپریالیسم بوده ... در یک رده بندی جای داشته باشند؟ " (تئوری

سه جهان ... حزب کمونیست کارگران و دهقانان، - ص - ۱۰)

ما به آنها پاسخ می دهیم آیا شما تاریخ جنگ دوم جهانی را خوانده اید و می دانید که کشور سوسیالیستی شوروی آن زمان در بلوک ضدفاشیسم در کنار امپریالیستهای آمریکا، انگلستان و فرانسه و عمال مستعمراتی انگلستان در هند و حکومت وابسته هیلاسلاوی در اتیوپی قرار گرفت؟ اینکه این یا آن کشورها این یا آن نیروی مدافع بندهی قرار می گیرند بر مبنای ماهیت طبقاتی حاکم بر آنها نیست، بلکه بر مبنای منافع مشترک و چه بسا منافع مشترک در عین حال متضاد آنهاست. امروز هم فلان یا بهمان کشور سوسیالیستی با سرکرده گراشی دوا بر قدرت در تضاد است و هم فلان کشور امپریالیستی و یا وابسته به امپریالیسم. این از ذات پدیده ها ناشی می شود. در اینجا صحبت از نیت و امیال این یا آن فرد و گروه نیست بلکه صحبت از وجود تضاد عینی است در عین حال که ماهیت این تضادها با هم فرق دارند. یکی برای انقلاب است و دیگری برای ارتجاع. این مسئله را در فصل بعد با مثالها و نمونه های تاریخی خواهیم شکافت.

چین توده ای یک کشور بزرگ سوسیالیستی است و پایگاه انقلاب است. در آنجا طبقه کارگر پیروز مندر برای ایجاد یک جامعه بی طبقه مبارزه می کند و در پی ساختن انسان نوین می باشد و بسوی آرممان "همه برای یک نفر و یک نفر برای همه" در حرکت است. یک خط مشی ایدئولوژیک سیاسی صحیح در چین توده ای حاکم است، به همین جهت استوارترین کشور در مبارزه علیه امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت می باشد.

در تانسی چین با بقیه کشورهای جهان سوم، هم سرنوشت است. تاریخ زندگی اش پراز همان دردورنجی است که بقیه جهان سوم دچار آن بوده اند. هنوز بخشی از خاک چین یعنی ایالت تایوان در کنترل امپریالیسم آمریکاست.

امرمبارزه بخاطر ساختن سوسیالیسم در چین را نیز نباید صرفاً از نقطه نظر خود سوسیالیسم مورد بررسی قرار داد، بلکه ارزش آن در درجه اول برای پرولتاریای بین المللی و انقلاب جهانی سوسیالیستی، از لحاظ نتایج عملی اش در مبارزه علیه جبهه مقدم سرمایه داری جهانی

بعضی دوا بر قدرت سنجیده می گردد. بر همین اساس هم باید مبارزه طبقاتی و رونی چین را مورد ارزیابی قرار داد. بدین جهات چین توده ای با جمعیتی نزدیک به یک سوم جمعیت جهان (۹۰۰ میلیون) جزئی لاینفک از جهان سوم یعنی نیروی عمده مبارزه ضد امپریالیستی می باشد. همین ویژگیها را کم و بیش سایر کشورهای سوسیالیستی دارا هستند. در یک سردیگر این طیف مناطق اشغال شده توسط امپریالیستها و عمال آنها یعنی صهیونیستها و نژادپرستان و کارگزاران امپریالیسم قرار دارند. مانند فلسطین اشغالی ، آزانیا ، زامبیا ، زیمبابوه ، بخش جنوبی کشور کره . در این مناطق نیز مبارزه شدیدی علیه امپریالیسم و بخاطرهای ملی در جریان است . در بین این دوسریک دسته کشورهای قرار دارند که به درجات بیشتر و کمتری از ستم امپریالیستی در عذابند ، به درجات بیشتر و کمتری زیر نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم قرار دارند . خواه در آنها بورژوازی ملی حاکم باشد یا فئودالها و رژیمهای عشیرتی و سلطنتی . آنچه که مهم است این می باشد که بمثا به یک کشور ، بمثا به یک واحد کل که دارای مرزها و بازار ملی و... مشخصی است در تضاد با امپریالیسم قرار دارند .

امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت تلاش دارند تا تشدید فشار از سقوط بیشتر سودانحصاری امپریالیستی جلوگیری کنند و این خود بر شدت مبارزات فدا امپریالیستی می افزاید .

مثلا بطور فزاینده ای قیمت مواد خام کشورهای جهان سوم در حال کاهش است و برعکس فرآورده های صنعتی کشورهای امپریالیستی در حال افزایش است . بعنوان نمونه بجز قیمت نفت و گاز و بعضی مواد نادر دیگر ، قیمت مواد اولیه صادراتی جهان سوم در آوریل ۱۹۷۵ هر مقایسه با ماه مشابه سال قبل ۵۶ درصد تنزل یافته است (آمار سازمان ملل سال ۱۹۷۶) . و یا قرض کشورهای جهان سوم به امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت روز بروز صعود می کند و در سال ۱۹۷۵ به مجموع کل صادرات جهانی در سال ۱۹۷۴ ، سهم کشورهای جهان سوم به سطح ارزش حقیقی آن در سال ۱۹۵۰ نیز نمی رسد .

اما از این وضع چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ نتیجه حاصله توسعه یافتن و گسترش هر چه وسیعتر مبارزات خلقها، ملل و کشورهای ستمدیده جهان سوم است. به چهار گوشه جهان نظریا فکنید. آیا جایی را مشاهده می‌کنید که ایمن شدت فشار مبارزات ضد امپریالیستی را کاهش داده باشد؟ و آیا جایی را مشاهده می‌کنید که میزان این مبارزات ثابت مانده و تغییر نکرده باشند؟ بهیچوجه، اشکال مبارزه تغییر می‌کنند ولی مبارزه این ملل و خلقهای تحت ستم هر روز گسترده‌تر می‌شود. در این کشورها حکومتها چه بوسیله انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی کارگران و دهقانان و چه بوسیله اقشاری از طبقات حاکمه سابق سرنگون می‌شوند، دست بدست می‌شوند و هر بار شکلی نوین و تکامل یافته‌تر مبارزه علیه امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت ادامه می‌یابد.

چه مبارزه مسلحانه خلقهای کامبوج، تایلند، برمه، فیلیپین، مالزی، تیمور شرقی، افغانستان، فلسطین، اریتره، صحراء، زیمبابوه، آزانیا، نامی بیا، چاد، نیکاراگوئه و... و چه مبارزات اقتصادی و سیاسی بخاطر تغییر روابط غیر عادلانه جهانی، چه اقدامات دول مختلف جهان سوم در برابر بردن قیمت مواد خام کشورهای خود و... همه‌نه تنها کمتر و آرام‌تر نمی‌شوند، بلکه حادثه‌ها گسترده‌تر می‌گردند.

ولی مخالفین تشوری سه جهان می‌گویند: "در این تقسیم‌بندی تضاد میان خلقهای تحت ستم و نیروهای ارتجاعی و هواداران امپریالیسم در این کشورها در پرده می‌ماند." (همانجا)

مابه‌آنها می‌گوئیم این انحراف شما از تشوری لنینی انقلاب پرولتری و عدم درک شما از تشوری سه جهان است که این پندار کودکانه را در شما ایجاد میکند. بدین دلائل که:

اولا - بر طبق تشوری لنینی انقلاب پرولتری در عمرا امپریالیسم، مسئله انقلاب را باید قبل از همه چیز در ارتباط با امپریالیسم و تکامل تناقضات سیستم آن و در نتیجه گسستن زنجیر جبهه امپریالیستی جهان در هر کشوری مورد بررسی قرار داد. اینکه چه کسی ارتجاعی و هواداران امپریالیسم است را تنها

میتوان در بررسی ترازنامه مبارزه علیه امپریالیسم سنجید. بوطبق
تئوری سه جهان ، این بخش از جهان نیروی عمده مبارزه علیه
سرکرده گرائی دوا بر قدرت ، امپریالیسم ، استعمار ، مهیونیسم
ونزادپرستی را تشکیل میدهد. بنا براین این تقسیم بندی در شرایط
کنونی جهان کامل ترین معیار را در شناختن تضاد میان خلقهای
کشورهای تحت ستم با نیروهای مرتجع و هوادار امپریالیسم در اختیار
انقلابیون قرار میدهد .

در مقدمه این بخش ، از مائوتسه دون نقل کردیم که گفت: این مهم
نیست چه طبقه و شخصی در این مبارزه قرار میگیرد ، بدان آگاه است
یا نه ، تا زمانی که علیه امپریالیسم بایستد مبارزه اش جزئی از
انقلاب جهانی سوسیالیستی است . بهمین جهت تعیین دوست و دشمن
در انقلاب در عصر امپریالیسم بمسئله درجه اول تبدیل میگردد.
بهمین جهت است که لنین و استالین امیرافغانستان را
امپریالیست میدانند و مبارزه سوسیالیستهای انترناسیونال
دوم اروپا را رد میکنند. (استالین امول لنینیسم)

ثانیا - لنین ، استالین و مائوتسه دون در زمانهای مختلف
صف بندیهای مختلفی از نیروهای طبقاتی را ترسیم کردند و دوست
و دشمن و نیروی بینابینی را طبق شرایط زمان توصیف نمودند ولی آیا
تضاد میان خلقهای تحت ستم با مرتجعین وابسته به امپریالیسم در پرده
ماند؟ ابدا . لنین جهان را به سه بخش که در آن محبتی
از پرولتاریا در مقابل بورژوازی نبود ، استالین به دوار دوگاه
فاشیسم و ضدفاشیسم تقسیم کردند. مائوتسه دون در دوران جنگ
مقاومت ضدژاپنی ، جبهه واحد تمام نیروهای ضدژاپنی را مطرح کرد
و در دوران مبارزه با رویزیونیسم دوار دوگاه سوسیالیستی
و سرمایه داری و یک منطقه بینابینی را برای توضیح اوضاع جهانی
عنوان کرد. ولی در کدام یک از این طرحها تضادهای درونی کشورها
با تضاد بین خلقها و ملل ستم دیده و امپریالیسم در پرده استتار پوشیده
شد؟ هیچ کدام ، بدان دلیل که با چنین ارزیابیهای از صفوف
انقلاب و ضدانقلاب سلاخی برنده برای تشخیص تضاد میان ستمیدگان
و ستم کنندگان آن زمان مشخص در دست پرولتاریا قرار گرفت .

ثالثاً - این وظیفه تخطی ناپذیر کمونیستهای راستین است که نقطه نظرها و اصول عام مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون را بشرايط مشخص کشور خود تلفیق دهند. در زمان تشکیل جبهه فدفا ششم هم حزب کمونیست چین وجود داشت ، هم حزب کمونیست فرانسه . هر دو آنها اصول خط مشی کمینترن را قبول داشتند . حزب کمونیست چین آنرا با شرايط مشخص کشور خود تلفیق داد و پیروز شد ولی حزب کمونیست فرانسه آنرا تلفیق نداد و موفقیت بدست نیاورد . مثلاً مائوتسه دون اصل استقلال و داشتن ابتکار در جبهه واحد را پیش برد تئوریک سیاست همه چیز از طریق جبهه واحد را . در حالیکه کمینترن تنها لزوم ایجاد جبهه واحد فدفا ششم را مطرح کرده بود .

اما بگذارید مسئله مخالفین را از جنبه دیگری نیز بشکافیم تا موضع آنها بیشتر آشکار شود. گفتیم جهان سوم شامل ۱۲۰ کشور میشود که یک طیف وسیعی را از کشورهای سوسیالیستی تا مناطق اشغال شده در بر میگیرد و در میان این دو سرطیف یکسری کشورهای ستم دیده قرار دارند که بدرجات مختلف زیر نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بویژه دو ابر قدرت میباشند. همپای گسترش مبارزات کارگران دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی این کشورها علییه امپریالیسم و دو ابر قدرت و حکومتهای وابسته ، یک حرکت وسیعی از جانب اکثریت دول حاکم در این کشورها در کسب حقوق عادلانهتری در مقابل فشار امپریالیستی برپا گردیده . آنها برای بالا بردن قیمت مواد خام کشورهای خود ، برای برقراری روابط عادلانه بجاری و کسب حاکمیت ملی سازمانها و حرکتهای سیاسی ، اقتصادی مختلفی را برپا نموده اند . اکنون ۲۰ سازمان از این نوع در جهان بوجود آمده که بیش از ۷۵ کشور جهان سوم را در بر میگیرد . بچند نمونه اشاره میکنم . - سازمان اتحاد آ. د. آن که از ونزوئلا ، پرو ، شیلی و کلمبیا تشکیل گردیده . این کشورها در چارچوب اقتصادی برای یکدیگر تسهیلات فراهم میآورند و تا ۴۰ درصد تعرفه های گمرکی بین خود را کاهش داده اند آنها علاوه بر توسعه بازرگانی فیما بین ، با سایر کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای دیگر جهان سوم دست به تشکیل سازمان های تولیدکننده و صادرکننده مواد خام مثل مس ، آهن ، تنگستن ، قلع ، موزوقه و

زده اند تا بهای آنها را ببرند.

- سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) که از ونزوئلا ، الجزایر ، عربستان سعودی ، عراق ، کویت ، امارات متحده عربی ، ایسلند ، اندونزی ، قطر ، ابوظبی ، لیبی ، نیجریه ، دومی تشکیل گردیده ، این سازمان در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت را چهار برابر کرد . تا شیر آن بحدی بود که سه ایالات متحده آمریکا را در پرداختهای بین المللی خود دچار بحران کرده باعث تغییرات بزرگ منفی در وضعیت اقتصادی سیستم مهربالیستی جهان شد .

- گروه ۷۷ ، که در سال ۱۹۶۶ تشکیل شد و فعالیت گسترده خود را جهت تخفیر مناسبات اقتصادی در سالهای اخیر تشدید کرده است . سرانجام با یک مبارزه شدید سیاسی در اوائل مه ۱۹۷۴ در اجلاس ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد " بیانیه ایجاد نظم نوین اقتصادی را بتصویب رسانند

- اتحاد کشورهای امریکای لاتین برای گسترش مرزهای دریائی خود به ۲۰۰ میل . این عمل بسرعت به پدیده ای همه جاگیر تبدیل گشت . نتیجه آن محروم شدن امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت از ما هیگیری و کاهش های معدنی در این مرزهای آبی بود . سوسیال امپریالیسم شوروی که دارای یکنواکان ما هیگیری عظیم است و با ۶ میلیون تن ، صدماتی در سال در ردیف اول در جهان قرار دارد همراه با امپریالیسم آمریکا متحمل ضرر سنگینی شد .

- اتحاد کشورهای غیرمتعهد . این حرکت که گذشته اش به سالهای ۲۰ قرن حاضر میرسد از کنفرانس بانگ دوتونگ در سال ۱۹۵۵ رسمیت یافت امروز این جنبش بیش از ۷۰ کشور را در بر میگیرد و یک جریان قوی سیاسی در سطح جهانی است که علیه سیاستها و تلاشهای سرگرده گرایانه دوا بر قدرت و بویژه سوسیال امپریالیسم شوروی مقاومت میکنند . سوسیال امپریالیسم شوروی با این جنبش مخالف ویژه ای دارد و تلاش بسیاری را در از هم پاشاندن آن بکار میبرد .

- سازمان وحدت آفریقا ، که تمام کشورهای آفریقائی منهای مناطق اشغال شده توسط استعمارگران سفیدپوست را در بر میگیرد . این سازمان علاوه بر دفاع از استقلال کشورهای آفریقائی ، حمایت مادی و معنوی

از نهضت های مسلحانه فدا مهربالیستی ورهائی بخش افریقا ، حامی تمام نهضت های رهائی بخش جهان و سنگر سیاسی مهمی در جهان سوم علیه امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت است .

علاوه بر اینها پیمانهای تجاوزی نظامی که توسط امپریالیسم امریکا در سالهای بعد از جنگ دوم برای بلعیدن منطقه میانی جهان بوجود آمده بود یکی پس از دیگری از هم فروریخته است .

بعنوان مثال : پاکستان ، تایلند و فیلیپین از پیمان نظامی آسیای جنوب شرقی بیرون آمدند . پیمان نظامی بغداد که پس از بهرین رفتن عراق از آن به سنتوتغییر نام یافت . با پیروزی انقلاب اسلامی ایران عملاً از هم پاشید .

پیمانهای نظامی روسها نیز که زیر پوشش قراردادهای دوستی بوجود میآیند در حال از هم پاشیدن هستند . علاوه بر ایجاد شکاف در پیمان نظامی ورشو ، قراردادهای نظامی شوروی با کشورهای جهان سوم از هم میگمزد . نمونه آن قرارداد با مصر ، سومالی و عراق است .

اینها همگی جوانی دیگر از رشد مبارزه کشورهای جهان سوم در محنه بین المللی میباشد . اینکه دول این کشورها میتوانند دست بچنین اقداماتی بزنند یک امر ذهنی از پیش حساب شده از جانب عناصر متشکله آنها نیست ، بلکه علل و دلایل عینی برای آن موجود است :

۱- حدت یافتن رقابت جهت سرکردگی بر جهان از جانب دوا بر قدرت و در نتیجه تشدید فشار بر کشورهای تحت نفوذ امپریالیسم و در خط قرار گرفتن وجود مستقل آنها . استالین در افشای نظرات تروتسکیستها و در توضیح عبث بودن تلاش انگلستان جهت کشاندن عدهای از کشورهای و منجمله کشورهای وابسته بجنگ با شوروی نوشت : " این آقایان عجیب ظاهراً طرفه میروند که بفهمند تمام کشورها حتی کوچکترین آنها مایلند خود را بعنوان یک مجموعه واحد موجود در نظر بگیرند ، کوشش میکنند زندگی مستقل خود را داشته باشند و مایل نیستند موجودیت خود را بخاطر چشمان بـــــ عراق محافظه کاران (انگلیسی) بخطر اندازند . " (استالین " درباره

پوزیسیون " انگلیسی ص ۷۳)

بعبارت دیگر عدت یافتن تضاد میان وجود مستقل این کشورها و آقائی کامل ابرقدرتها موجبات عکس العمل شدید دول این کشورها را فراهم میآورد .

۲- تشدید رقابت امپریالیستها و بروز بحرانهای اقتصادی و سیاسی در میان آنها و انتقال این بحرانها به کشورهای جهان سوم .

۳- پیروزی ورشدهائی نهضت‌های ملی و رهاشی بخش و وجود نهضت‌های فدا مپریالیستی درون این کشورها که طبقات حاکم رانانچا را به اتخاذ سیاستهای نسبتا مستقلانه تری میکشاند .

۴- احتیاجات اقتصادی نظامهای حاکم در این کشورها که رژیم‌های حاکم رانانچا را میسازد از اساسی‌ترین منابع درآمد این کشورها محسوب می‌شود .

مواد خام به بهترین وجه ممکن بهره برداری کنند .

اما آیا اهمیتی دارد که بدانیم این رژیمها و دول با چه ذهنیتی و با چه هدفی به چنین اقداماتی دست می‌آزند؟ بگذارید جواب بیاورم . سوال را از استالین بپا و ریم : " لازمه چنین نهضت انقلابی در شرایط امپریالیسم بهیچ وجه آن نیست که عناصرو ملتاریائی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوریخواهانها نه یا متکی بر دمکراسی باشد بلکه باید از نظر نتایج واقعی آن در ترانزنامه عمومی مبارزه فدا مپریالیستی به آن قیمت گذاشت . یعنی نه بطور منفرد و مجزا ، بلکه در مقیاسی جهانی " .

(استالین - مسائل لنینیسم)

مثالی میآوریم تا مسئله روشنتر شود . زنیو کشوری است در افریقای مرکزی با جمعیتی برابر ۲۷ میلیون نفر که وسعت آن ۲۴۴ هزار کیلومتر مربع است . تولید ناخالص ملی آن در سال ۱۹۷۷ برابر ۳/۵ میلیارد دلار بود . علاوه بر منابع طبیعی دیگر ، بزرگترین تولیدکننده کبالت جهان ، اولین تولیدکننده الماس ، ششمین تولیدکننده مس و سومین تولیدکننده روغن نارگیل در جهان است این کشور جزه مستعمرات بلژیک بود و در آغاز سالهای ۱۹۶۰ پس از یک مبارزه خونین برهبری لومومبا علیرغم توطئه مشترک امریکایی و شوروی که زبولوای سازمان ملل عمل میکردند به استقلال خود دست یافت .

در سال ۱۹۷۶ مجموع سرمایه خارجی بکار افتاده در آن پیک

میلیارد دلار بود که $\frac{1}{8}$ آن با آمریکا و بقیه به فرانسه و بلژیک تعلق داشت. غارت کشور زئیر توسط امپریالیستها شدید است و از نقطه نظر سیاسی در ظاهر امر متحد اصلی آمریکا در آفریقای مرکزی است. ۱/۵ میلیارد دلار قرض خارجی دارد و دریافت کننده کمکهای نظامی از آمریکا است. رژیم موبوتو رژیمی است سرکوب کننده که روابط حسنه‌ای با غرب دارد. اما به عملکردهای مشخص او در ارتباط با دوا بر قدرت و نهضت‌های فدا مپریالیستی جهان بنگریم تا بتوانیم تصویر روشنی از مناسبات یک کشور جهان سوم که زیر نفوذ امپریالیسم قرار دارد با وضعیت عمومی مبارزه علیه امپریالیسم، بدست آوریم.

رژیم موبوتو مدتها قبل از آمریکا، چین توده‌ای را برسمیت شناخت و نمایندگان چیا نکا بچک را از کشور اخراج کرد. در اوج جنگ رهائی بخش خلقهای سه گانه آسیای جنوب شرقی علیه امپریالیسم امریکایی، موبوتو دولت سلطنتی جبهه متحد انقلابی کا مپوچ و دولت موقت انقلابی ویتنام جنوبی را برسمیت شناخت. او از سازمان آزادیبخش فلسطین حمایت کرده و صهیونیستها را از زئیر بیرون کرد. در سال ۱۹۷۵ پس از کشف یک توطئه امریکائی سفیر امریکا را اخراج کرد و تا بحال از پذیرفتن سفیر جدید امتناع نموده است. دولت موبوتو از خواست جمهوری توده‌ای کره مبنی بر وحدت دوبخش کره و بیرون رفتن آمریکا از جنوب کره حمایت نموده است و بالاخره از طریق سازمان وحدت آفریقا به جنبش‌های آزادیبخش آفریقا علیه نژادپرستان سفیدپوست کمک رسانده است. همچنین در مقابل توطئه ژاندارمهای کاتانگائی که توسط شورویها مسلح شده و برای اشغال ایالت شابا (محل معادن مس زئیر) به زئیر حمله کردند، ایستاد و از تمامیت ارضی زئیر دفاع کرد.

اما مخالفین ثنوری سه جهان تمام اینها را نمایشاتی بی‌بصاحت و نمیاوردند و اعلام میدارند "اکثریت حکومت‌های این مناطقی "دنیای سوم" حکومت‌های ارتجاعی و وابسته هستند که با هزاران بند به امپریالیستها وابسته و با آنها اشتراک منافع دارند و نیز با این حکومتها ... خود را هر چه بیشتر به اربابان خود متکی می‌سازند".

(شبه تئوری سه دنیا ... "حزب کمونیست کارگران و دهقانان" ص ۱۸) و "همگی پاسداران منافع امپریالیسم در کشور خود و درناهی هستند". (همانجا صفحه ۱۹). اگر ادعای این مدعیان مارکسیسم درست باشد آنوقت بطور منطقی چیز دیگری نمیتوان نتیجه گرفت مگر اینکه اعمال همچنین دولتهائی با برنامه قبلی امپریالیستها و خصوصا دو ابر قدرت بوده است. در این صورت باید از این انقلابیون دو آتش پرسید پس چرا با افشای این اقدامات نشأت گرفته از امپریالیسم نمیپردازند؟ اگر بعنوان مثال بالارفتن قیمت نفت و یا سایر مواد خام طبق برنامه از پیش طرح شده انحصارات امپریالیستی است چرا علیه آن مبارزه نمیکنید؟ و اگر مبارزه کرده اید فرقتان با هنری کیسینجروسا یسران امپریالیست که علیه این اقدامات کشورهای جهان سوم ایستادند چیست؟ شما از یک سوسرکردگان امپریالیسم را مهجورینی میدانید که در ویتنام بیکی از جنایتکارانه ترین جنگهای تجاویزی دست میزنند و از سوی دیگر به موبوتو دستور میدهند که به پشتیبانی دولت موقت انقلابی ویتنام برخیزد. امپریالیسم دیگر چنین قدرتمند نیست، این شما هستید که امپریالیسم را قدر قدرت دانسته و همه چیز در جهان را زیر سر او میدانید. همین افکار شما است که در زمان تجاویز مزدوران نظامی گاتانگائی وابسته بشوروی به خاک زشیر شما را بر آن داشت که در عوض دفاع از تمامیت ارضی زشیر به افشای موبوتو پرداخته و عملا موافق تجاویز سوسیال امپریالیسم روس شدید.

در میان کشورهای جهان سوم دولتهائی هم بوده هستند که بمشابه کارگزاری یکی از دو ابر قدرت نقششان خدمتگزاری تام و تمام بآنها بوده است. رژیم سرنگون شده شاه یکی از آنهاست که نه تنها از لحاظ ذهنی بلکه بیشتر بلحاظ عینی نیز در خدمت امپریالیسم آمریکا قرار داشت. اینکه جمهوری توده ای خلق چین بنا درست رژیم شاه ایران را مستقل و ملی خواند، آبی به آسیاب شما جهت جا انداختن نظرات غیر مارکسیستی تان که در قالب عبارات پرسروصدای تو خالی عرضه میشود نخواهد بود.

علاوه بر این چنین رژیمهائی که در وابستگی شدید به یکی از دو ابر قدرت قرار داشته و خلقهای این کشورها را بگوشت دم توپ رقابتهای

هواپرفورمت مبدل میسازند عموماً به رازانخواهد کشید. شاه یک نمونه برجسته آن بود. رژیم تره کی در افغانستان نمونه دیگری است گه هنوز عرق تلاش کودتایش خشک نگردیده که گورش را برایش میکنند. خلاصه کنیم امروزه جهان سوم بدلیل آنکه :

۱- دربرگیرنده اکثریت سکنه مردم زمین و بویژه جمعیتی که بیش از همه تحت استثمار و ستم امپریالیسم بویژه تعدیات تجاوزات و چپاول دوا بر قدرت سرکرده گرا است ،

۲- دربرگیرنده کشورهای سوسیالیستی و نهفت های رهائی بطنی ملی است که سالیان درازی با شکل گوناگون علیه امپریالیسم مبارزه کرده اند و مناطقی که مردم آن بشدت و سرعت زیادی به آگاهی های سیاسی دست مییابند.

۳- توان امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در سرکوب این مبارزات در منطقه ای باین وسعت محدود است و تمام منافع امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم آنها باز هم محدودتر میکند.

۴- بعلمت ستم بیرحمانه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم سکنه آن مبارزترند ،

نیروی عمده در مبارزه با امپریالیسم و سرکرده گراشی دوا بر قهرت امپریالیستی امریکا و شوروی ، جنگ امپریالیستی ، انحصار صهیونیسم و نژادپرستی را تشکیل میدهد.

اردوی همیشگی و تغییر ناپذیر سوسیالیسم و امپریالیسم تقسیم شده و تضاد میان این دو در سراسر دوران امپریالیسم تضاد عمده را تشکیل میدهد. و قس علیهذا.

این مخالفین پر مدعا از آنجا که مبارزه طبقاتی را تنها بصورت اهزایش و کاهش کمی پدیده‌های اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهند، از این اصل که تاریخ جامعه طبقاتی عبارت از مبارزه طبقات متخاصم بوده چنین نتیجه گیری کرده‌اند که، در صحنه کنونی مبارزه آنچه که وجود دارد، دو اردوی منحصراً متضاد می‌باشند که در نبرد با یکدیگر قرار گرفته‌اند. طبق این نظریه در یک جهت طرفداران سوسیالیسم و متحدین سوسیالیسم قرار دارند و در سوی دیگر نیروهای مخالف سوسیالیسم. آنها گمان می‌برند منافع طبقات انعکاس مستقیمی از ماهیت آنهاست. و از اینرو فکر می‌کنند منافع آن طبقات و اقشار وقتی می‌تواند مشترک باشد که دارای ماهیت مشترک باشند.

از همینجا آنها به انحراف دوم می‌غلطند و سیاست را که بیان فشرده مبارزه طبقاتی است، بهمانا به انعکاس ساده و مرمولی ماهیت طبقاتی می‌نگارند. از سیاست روح تغییر دهنده‌اش را می‌گیرند و بآن خاصیت تفسیر کننده می‌دهند. بهمین دلیل ما رکیسم آنها به حکم بدل می‌شود و برایشان نمی‌تواند قابل قبول باشد که در مراحل مختلف مبارزه طبقاتی منافع و سیاستهای طبقات گوناگون با ماهیت گوناگون و گاه متضاد و متخاصم نقطه اشتراک یافته و در یکسو قرار می‌گیرند. نتیجه این انحراف عدم فهم آنها از نیروهای سیاسی طبقاتی است که در مراحل مختلف در مقیاس جهانی شکل گرفته و مضاف تعولات بزرگ می‌باشند. بر عکس آنها در برخوردشان باین نیروهای سیاسی طبقاتی، تنها در جستجوی یافتن و بر ملا کسوفن ماهیت طبقاتی آنها می‌باشند. زیرا در الگوهای از پیش ساخته شده‌شان تنها دو جور نیرو می‌تواند جای گیرد:

- یکی طبقاتی که از لحاظ تاریخی پیشرو هستند
- و دیگری طبقاتی که از لحاظ تاریخی ارتجاعی هستند

بعضی از آنها که از حمله به مارکسیسم-لنینیسم هراس دارند در رابطه با تئوری سه جهان می‌گویند: که این تئوری می‌خواهد خود را زیر اندیشه مائوتسه دون پنهان کند. که موافقین تئوری سه جهان نقل قولی از مائوتسه دون می‌آورند که در نهایت بمعنی تقسیم کشورها به فقیر و ثروتمند است و هیچ ربطی به استراتژی یا خط مشی پرولتاریای بین المللی و جنبش کمونیستی نمی‌تواند داشته باشد. ما ز آنها می‌پرسیم این تقسیم بندی لنین از لحاظ ماهوی چه تفاوتی با تئوری سه جهان دارد؟ آیا شما مدعی آن هستید که این تقسیم بندی تنها مربوط به ملل فقیر و غنی است؟ آنوقت نظر لنین که با صراحت تاکید می‌کند در این تقسیم بندی تمام تفادهای اساسی سرمایه داری و امپریالیسم و تفادهای اساسی جنبش طبقه کارگر موجود است چه میشود؟

اما چرا لنین جهان را با صورت تقسیم بندی نمود؟

زیرا اولاً. لنین مسئله انقلاب پرولتری را بر طبق قانون بندی موجود در ارتباط با سرنگون ساختن میختم جهانسی حکمرانی امپریالیستی قرار می‌دهد و قس علیهذا.

ثانیا. لنین تئوریسین کبیر و توانائی بود که استراتژی و تاکتیک پرولتاریا در برابر بورژوازی را نه بر مبنای فرمول ساده و سه‌سطل الومول پرولتاریا علیه بورژوازی بلکه بر مبنای تناسب قوای طبقاتی که بود پرولتاریا و بخرر بورژوازی امپریالیستی قرار می‌گیرد تدوین می‌کرد. زیرا او بدرستی معتقد بود که کلیه مسائل سیاسی و مهمترین آن یعنی کسب قدرت سیاسی سرانجام توسط نیروی طرفین مضمحل میشود. بهمین جهت هم نقش بزرگی را که بطور عینی و ذهنی ۱۲۵۰ میلیون نفر جمعیت کشورهای دسته اول در مبارزه با بورژوازی امپریالیستی بطور اهم و بورژوازی انحصاری فاتح در جنگ اول جهانی بطور اخص بازی میکرد کاملاً بحساب می‌آورد. (مراجعه شود به گزارش دربار راه و ضاع بین المللی و وظایف اساسی بین الملل کمونیستی).

کلیات جلد ۳۱

اما انتقال از نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی در مملکت جهانی یک پروسه بسیار طولانی و پرهیچوخم را طی می‌کند که مطلقاً از مبارزات پیچیده و بفرنج است و در این پروسه ناکزیر مراحل متفاوت، منافع متفاوت و در نتیجه مصلحت‌های متفاوتی از نیروهای سیاسی طبقاتی بر اساس منافع مشترک بوجود خواهد آمد. حساب آوردن این تغییرات نتیجه‌اش بدست آوردن دیدی روشن از وضعیت عمومی، و توانائی در مرتبط ساختن مبارزه درونی یک‌کشور با مجموعه اوضاع جهانی، و در نتیجه شناختن دوستان و دشمنان بالقوه و بالفعل پرولتاریا در هر مرحله است. تنها بدین‌وسیله ترتیب است که مارکسیسم انقلابی مبرا از تعصبات غرده بورژوا مآبانه می‌تواند تمام نیروهای را که برای پیروزی در هر مرحله لازمست متحد نموده و تمام عوامل مثبت را بنفع انقلاب بحرکت در آورد.

در دوران امپریالیسم پیوستگی انقلاب در یک کشور با وضعیت عمومی جهان بمراتب شدیدتر گشته است. امپریالیسم بطور کلی بحدی غدارترین دشمن انقلاب جهانی بدل گردیده و در نتیجه، مصلحت‌های نیروهای سیاسی طبقاتی در سطح بین‌المللی، در ارتباط با تفاهای دوران امپریالیسم، تضاد مستعمرات و نیمه مستعمرات بحدی امپریالیسم، تضادهای میان امپریالیستها، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و بالاخره تضاد میان کشورهای سوسیالیستی با امپریالیسم، نقش بسیار مهمی در قدرت یا ضعف دشمن، شرایط مساعد یا نامساعد و تغییر متحدین عینی که به ذخیره انقلاب بدل می‌شوند بازی می‌کنند.

برای فهم بیشتر این مسئله و نشان دادن تهنی بودن ادعاهای مخالفین تئوری سه‌جهان ما بطور نسبتاً مفصلاً به تجارت تاریخی پرولتاریا که توسط مارکس، انگلس، لنین و استالین و مائوتسه‌دون جمعیتش شده رجوع می‌کنیم.

مارکس و انگلس و مصلحت‌های نیروها:

 مارکس و انگلس در بررسی مبارزه طبقاتی (از حالهای اول و آخر

نیمه اول قرن نوزده تا مرگ انگلس (۱۸۹۵) همواره وضعیت عمومی اروپا و تمام جهان را در مد نظر داشتند. وضعیت ویژه این دوره عبارت از چه بود؟ تا سال ۱۸۷۱ (کمون پاریس) دوره ایست که بورژوازی در همه اروپا بها می‌گاست و در پی غلبه کامل سلطه طبقاتی خویش بود. پس از ۱۸۷۱ بویژه در کشورهای غنّه اروپای غربی بورژوازی از مترقی‌بودن به هرجم‌بودن گذر می‌کرد و تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا به تضاد عمده دوران تبدیل شد. اروپا پس از شکست ناپلئون (۱۸۱۵ جنگ واترلو) زیر سایه تهدید "اتحاد مقدس" میان روسیه تزاری، امپراتوری اتریش و سلطنت پروس بزمیبرد که روسیه ستون قدرت اصلی آن بود. کشور لهستان قدم بقدم در میان نفا تعیین جنگ واترلو و عمدتاً روسیه مثله شده بود. آلمان در حال تدار از بی‌سری شاهزاده نشینهای پراکنده به یک کشور متحد بود، و قس علیهذا.

این وضعیت تنها از تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نکاسته بود، بلکه کار را سرانجام هم به قیامهای متعدده پرولتاریای اروپا علیه بورژوازی آن کشاند. مارکس و انگلس هم با انتشار "مانیفست حزب کمونیست" در سال ۱۸۴۸ وظیفه پرولتاریا را برای انقلاب سوسیالیستی روشن نمودند. از سوی دیگر مارکس و انگلس در دورانیکه هنوز امپریالیسم بوجود نیامده بود و از آنهم نمیتوانستند اطلاعی داشته باشند، تحقیق انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری اروپا را کاملاً عملی میدانستند و با همین ارزیابی هم با آن شوروشوق عظیم بدفاع از کمون پاریس پرداختند. لیکن علیرغم همه اینها مارکس و انگلس در بررسی اوضاع همواره وضعیت عمومی را در نظر می‌گرفتند. آنهمنه بآن خاطر که بعضی از دشمنان تشوری به جهان مدعی‌اند - یعنی بآن دلیل که بورژوازی هنوز در دوران برخاستن بود و مترقی بود - بلکه برعکس! این گونه بررسی را برای سرنگونی بورژوازی لازم و ضروری می‌شمردند. بگذارید بطور مشخص بررسی کنیم:

۱- مارکس و انگلس به مبارزه علیه روسیه تزاری بعنوان دژ و پشتگاه اصلی ارتجاع اروپا اهمیت درجه اولی می‌دادند. زیرا روسیه تزاری از طریق دخالت‌های بلا نقطه‌اش از طریق سلطه

طبقاتی بر اروپا مذهب‌های نیروهای طبقاتی و تکامل‌مندی کشورهای مختلف اروپا را دستخوش اغلال نموده و سد پیشرفت انقلاب بسود. این مسئله را مارکس و انگلس از سالهای ۴۹-۱۸۴۸ که روزنامه "راین جدید" را منتشر ساختند تا ۱۸۹۵ که انگلس مرد، ادامه دادند. مارکس در روزنامه "راین جدید" برنامه مشخص پرولتاریا را در دو نکته اعلام نمود "جنگ با روسیه" و "وحدت آلمان". البته طبق نظر مخالفین تئوری سه جهان این نظریات مارکس باید فسد مارکسیستی باشد زیرا در این برنامه دو نکته‌ای بصحبتی از تضاد پرولتاریا با بورژوازی در بین نیست علاوه بر آنکه بعضی جوانب اتحاد با بورژوازی نیز دیده می‌شود. دلیل آن چه بود؟ فردریک انگلس در سال ۱۸۹۰ در جمع‌بندی مبارزه مارکس و خودش با روسیه تزاری ذکر می‌کند:

"ما احزاب کارگری اروپای غربی، منافع دوگانه‌ای در پیروزی حزب انقلابی روسیه دارا می‌باشیم. اولاً بخاطر آنکه امپراطوری روسیه تزاری بزرگترین قلمه، پشتگاه و در عین حال ارتش زخمی‌بوره ارتجاع اروپا را تشکیل میدهد، بخاطر آنکه فقط خود وجود منفعلش خطر بزرگی را برای ما بوجود می‌آورد. ثانیاً بخاطر آنکه از طریق دخالت بلا نقطه‌اش در امور غربی تکامل عافی ما را سد نموده و بهم می‌ریزد، دخالتی که بیشتر متوجه فتح موقعیتهای جغرافیایی که خامن آقایی وی بر اروپاست و از این طریق آزادی پرولتاریای اروپا را غیرممکن می‌سازد." (سیاست خارجی روسیه تزاری، انگلس ۱۸۹۰) و در همانجا نتیجه منطقی آنرا استنتاج نموده می‌نویسد: "احزاب کارگری اروپای غربی الزاماً باید با روسیه تزاری به جنگ آشتی ناپذیری دست زنند"

بمبارت دیگر مارکس و انگلس پیشروی مبارزه پرولتاریای آلمان را در ارتباط با مسائلی می‌دانستند که برای بورژوازی آلمان نیز از جهت سلطه بر بازار ملی آلمان که از طریق قطع دخالت روسیه تزاری و وحدت آلمان میسر بود، منفعت داشت. مارکس و انگلس بدرستی این برنامه سیاسی را جهت آنکه پرولتاریای آلمان در راه جنبش همگانی قرار

بگیرد و به هدف نهائی یعنی ملطه حکومت طبقاتی خود نزدیک گردد طرح می نمودند. آنچه در این برنامه تعیین کننده بوده همانا منافع طبقه کارگر و نه مآهیت آن بود. تازه مارکس و انگلس این منافع و برنامه را در ارتباط با تفاد اصلی اروپا یعنی روسیه تزاری قرار می دادند.

۲- به نمونه لهستان یعنی کشوری که میان فاتحین جنگ ۱۸۱۵ تقسیم شده بود مراجعه کنیم و ببینیم چگونه منافع پرولتاریای آلمان و بورژوازی و فئودالهای لهستان تطابق یافته و بطور عینی یک نیروی سیاسی بالقوه متحد را تشکیل میدادند.

مارکس و انگلس به استقلال لهستان (یک کشور مستعبدیده) نقش کلیدی در رابطه با مبارزه طبقاتی در آلمان می دادند. آنها وحدت قسمتهای مختلف آلمان (پروس و امپرنشینهای دیگر) را شرط لازم و ضروری در تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریای آلمان می دانستند و شرط این وحدت را نیز آزادی لهستان می شمردند. و آنرا نیز با دلایل اقتصادی و سیاسی و نظامی اثبات می کردند. مارکس در سال ۱۸۴۸ نوشت " احیاء لهستان دمکراتیک اولین شرط احیاء آلمان دمکراتیک است. " زیرا " یک ملت نمی تواند آزاد گردد و در عین حال به ستمگری نسبت به ملل دیگر ادامه دهد. از این رو راهی آلمان نمی تواند بدون آزاد شدن لهستان از دست ستمگران آلمان انجام پذیرد. (در باره لهستان " جلد چهارم کلیات مارکس و انگلس) . آنها می نوشتند " هر زمان که طبقات کارگر در مبارزات سیاسی خود شرکت کرده اند از آغاز سیاست خارجی شان در چند کلمه خلاصه شده است - احیاء لهستان " (طبقه کارگر با لهستان چکار دارد " ۱۸۶۶) . و می دانیم که مارکس و انگلس در احیاء لهستان شرطی مانند حاکمیت طبقه کارگران قائل نمی شدند. و نیز می دانیم در مبارزه لهستان نیها برای استقلال خود، نجبا و بورژواها و فئودالها بطور فعالی شرکت داشتند. مجددا عین همین امر در بر خورد مارکس به مسئله مبارزه طبقه کارگر انگلستان و امر آزادی ایرلند از بیوغ امپراطوری انگلستان مشاهده می گردد. مارکس در سال ۱۸۷۰ نوشت :

" بعد از اینکه ما میان درازی با مسئله ایرلند مشغول

بوده ام به این نتیجه رسیدم که ضربه تعیین کننده به طبقات حاکم انگلیس (و این برای جنبش کارگران همه جهان تعیین کننده خواهد بود) نه در انگلستان بلکه فقط در ایرلند می تواند وارد آید. " (مراسلات مارکس و انگلس ۹ آوریل ۱۸۷۰)

و با زحم می دانیم ایرلند جایی بود که توسط انگلیسها اشغال گردیده و ظلم و ستم شدیدی بر ملت آن وارد می گشت و کشوری بود که نجیبان و اشراف و همچنین زحمتکشان آن برای آزادی اش از قید انگلستان مبارزه می کردند.

بایمارکس و انگلس آزادی روسیه تزاری را در گرو آزادی لهستان دانسته و مارکس چنین نوشت ،

" تا زمانی که سربازان روسی در لهستان بمانند ، مردم روسیه نمی توانند از لحاظ سیاسی و با اجتماعی آزاد شوند... استقلال لهستان و انقلاب روسیه تعیین کننده یکدیگرند. " (مارکس " ناسیونالیسم ، انترناسیونالیسم و مسئله لهستان " ۱۸۸۲)

۳- مارکس و انگلس آزادی ملل ستم دیده را پیش شرط آزادی پرولتاریا قرار میدادند. زیرا مثلا بدون از میان برداشتن سلطه حامی ارتجاع پروس یعنی روسیه تزاری تکامل عادی آلمان برای وحدت و در نتیجه رشد پرولتاریای آلمان برای رهائی ممکن نمی گشت؛ زیرا بدون آزادی لهستان نفوذ قدرت روسیه قطع نمی شد و از همین رو لهستان نبیها و پرولتاریای آلمان را متحد یکدیگر می شمردند. توجه کنید:

" استقلال لهستان و انقلاب روسیه برای کارگران آلمان بمعنی محدود کردن بسورژوازی و دولت بطور خلاصه محدود نمودن ارتجاع آلمان در چارچوب امکانات خودش است ، نیروئی که خودمان (کارگران آلمانی - مترجم) بموقع قادر به رویاوشی با آن هستیم . " (" ناسیونالیسم انترناسیونالیسم و مسئله لهستان " مارکس ۱۸۸۲)

و " راه آینه روسیه با اهمیت ترین چیز برای طبقه کارگر آلمان است . زیرا امپراطوری کنونی روسیه آخرین مرکز عظیم پشتیبانی برای تمام نیروهای ارتجاعی اروپای غربی است ... سرنگونی دولت روسیه تزاری و نابودی امپراطوری روسیه در نتیجه یکی از اولین شرایط پیروزی نهائی پرولتاریای آلمان است. ضروری نیست که این انقلاب از خارج آورده شود . اگر چه یک جنگ خارجی می تواند آنرا تسریع کند . در درون خود امپراطوری روسیه نیز نیروهای وجود دارند که قویا به زوال آن خدمت می کنند . لهستانها اولین نیروی این چنین را تشکیل میدهند امروز خصوصا آنها (لهستانها) متحدین خود را تنها در میان پرولتاریا می توانند پیدا کنند . " (" مبارزه طبقاتی روسیه " بخش " روسیه و انقلاب اجتماعی " ۱۸۷۲ مارکس

اما می دانیم در میان این لهستانها می که در مقابل روسیه تزاری برای آزادی خود می جنگیدند و متحد پرولتاریا بودند ، هم دهقانان و هم شاهزادگان و نجیبان و هم سرفها و هم فئودالها قرار داشتند . آنچه که میتوانست پرولتاریای آلمان را با آنها متحد کند حتی شاهزادگان لهستان را برای آزادی پرولتاریای آلمان مفیده قرار دهد ، منافع مشترکی بود که در برابر تزاریم داشتند . پرولتاریای آلمان برای پیشروی بسوی سوسیالیسم و نجیب زادگان لهستان برای پیشروی بسوی یک کشور مستقل سرمایه داری .

۴- مارکس و انگلس به مخاصمات بین دول ارتجاعی ستمگر زمان خود چگونه برخوردی می کردند؟ آنها این مسئله را نیز ارتباط با منافع انقلابی پرولتاریا و اینکه کدام شکست یا پیروزی و کدام مفهندی به نفع یا ضرر پرولتاریا است مورد ارزیابی قرار می دادند . زیرا جنگ سرمایه داری همزادند . بنا بر این هر بار با یک بطور مشخص آنرا بررسی کرد و با معیارهای ذکر شده بدانها برخورد کرد . در آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم شعله جنگ از جانب روسیه تزاری علیه امپراطوری عثمانی که یک امپراطوری فئودالی و ستمگر بود افروخته شد . مارکس طی مقالات

متعددی به بررسی این جنگ پرداخت . تضادها ، منافع وصف بندیهما را موثکافی کرد و رابطه آنها را با انقلاب و پرولتاریا نشان داد . او هر مقاله ای در یازدهم آوریل ۱۸۵۳ در روزنامه نیویورک تریبون بهس از بررسی خطراتی که تصرف تنگه داردانل و بسفرو شهر قسطنطنیه به دست روسیه ، برای تجارت و کشتیرانی انگلستان استعمار کردارد ، و بسا توضیح اینکه چنین پیروزی برای روسیه تزاری شرایط را برای هجوم بیشتر بسوی اروپای غربی فراهم میسازد نوشت :

" و بهمان اطمینانی که کشورگشایی بدنبال غنود کشورگشایی می آورد و الحاق ، الحاق را بدنبال دارد ، بهمان اطمینان نیز فتح ترکیه توسط روسیه تنها سرآغاز واقعیت بخشیدن به امپراطوری اسلاواست که بعضی فیلسوفهای متعصب بان اسلاو خواب آنرا دیده اند ... اما بگذار روسیه مالکیت ترکیه را در دست گیرد ، آنگاه قدرتش تقریباً نیم برابر بیشتر می شود و از مجموع سه اروپا رویم برتر خواهد شد . حفظ استقلال ترکیه و با در صورت امکان انحلال امپراطوری ترکیه ، نقش بر آب ساختن طرح روسی الحاق مسئله ای با بزرگترین درجه اهمیت است . در این لحظه منافع دموکراسی انقلابی و منافع انگلستان دست در دست هم به پیش می روند ."

(تکیه از ماست)

آیا جای شکی باقی می ماند که مارکس به روشنی معتقد بود ، در مقابل تهاجم روسیه به ترکیه و مستعمرات آن ، منافع امپراطوری عثمانی - که بنوبه خود در دستگیری به دهقانان نظیرنداشت و جلاد آزادی ملل بالکان بود - با منافع استعمارگران انگلستان و انقلاب اروپا در آن زمان درهم می آمیخت؟ در این جنگ در مقابل روسیه تزاری ، فتوای الهی ترک ادا ما امپراطوری و سلطه طبقاتی استعمارگران خود را می جستند ، انگلستان منافع استعماری خود را بدنبال می کرد و پرولتاریای انقلابی اروپا حفظ امپراطوری عثمانی در برابر روسیه را برای حفظ تکامل عادی خویش و تدارک انقلاب خواهان بود . در این اشتراک منافع در عین حال متفاد که به روشنی توسط مارکس ترسیم می شود مسلم می گردد که در

برابرتها جم روسیه تزاری به امپراطوری عثمانی ، پاشای ترکی ،
سوما به داران و فتودالهای مستعمره دار انگلستان و پرولتاریهای
انقلابی اروپا در یک جبهه قرار می گیرند .

فکر نمی کنیم احتیاج به تفسیر زیادی داشته باشد تا نتیجه گیری
قاطعی از تضاد آشتی ناپذیر میان آنچه مارکس وانگلس گفتند و انجام
دادند با نظرات مخالفین تشوری سه جهان بدست آید . این مخالفین
پرمدعای گویند قرارداد دن سوسیالیسم (اعم از کشوریانیست روی
سوسیالیستی) با مرتجعین (اعم از حکومت مانیروی مرتجع) در یک
گفیه فدما رکیستی است . مارکس با سسری افراشته می گویند
دوفلان زمان مشخص وفلان اتفاق معین " منافع دمکراسی انقلابی و
منافع انگلستان دست در دست هم به پیش می روند . " مخالفین
پرمدعای نادان می نویسند هم کیسه کردن خلقها و انقلابیون با
مرتجعین (حال بمعنای امپریالیستها یا نوکران آنها) دفاع از
منافع ارتجاع است . مارکس در آن زمان و تحت آن شرایط مشخص
می گوید اتحاد پرولتاریا با اشراف لیستان به نفع انقلاب آلمان
است . مخالفین از خود راضی می گویند عمده کردن تضاد بسا
امپریالیسم روس ضد انقلابی است . لیکن مارکس در آن دوره با توجه
به تضاد عمده می گوید بدون مبارزه آشتی ناپذیر با تزاریم روسیه
رها نشی پرولتاریای اروپای غربی غیر ممکن است .

لنین و تقسیم جهان به سه بخش

مخالفین تئوری سه جهان مدعی اند: تئوری سه جهان "تئوری ایست رویزیونیستی زیرا این تئوری بجای تقسیم طبقاتی جهان به دو اردوگاه و دونیرو، آنرا به سه نیرو تقسیم کرده است. بگذارید ببینیم مخالفین تئوری سه جهان در ادعاهای "لنینی" خود برای رد تئوری سه جهان چگونه به لنین برچسب رویزیونیست می‌زنند.

لنین کبیر در زمان جنگ جهانی اول با بررسی تناسب قوای طبقاتی تشخیص حلقه ضعیف امپریالیسم یعنی روشیه تزاری موفق گشت در لحظه‌ای که تناسب قوا کاملاً منفج پرولتاریا بود، در اکتبر ۱۹۱۷ پرولتاریای روسیه را بسوی کسب قدرت سیاسی هدایت کند و باین ترتیب در برابر سیستم جهانی سرمایه‌داری سیستم نوین زاده شد. سیستم سوسیالیستی در برابر سردنیای کهن سرمایه‌داری قرار گرفت و باین ترتیب تضاد دیگری بر تضادهای مهم و اساسی جهان افزوده گشت. تضادی که در نتیجه بوجود آمدن حکومت سوسیالیستی در $\frac{1}{3}$ کره ارض و ایجاد دو اردوی متخاصم در جهان بوجود آمد. آیا زاده شدن سوسیالیسم در روسیه تزاری تناسب و مناسبات قوای طبقاتی جهان را نیز بهمان دو اردوی متخاصم ظاهر کرد؟ نه بهیچوجه.

دو اردوی متخاصم در جهان بوجود آمده بود ولی منافس مشترک در عین حال متضاد طبقات و کشورهای مختلف بنسبهای جدیدی در عرصه جهانی ایجاد کرد. لنین در سال ۱۹۲۰ در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی، پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه، پایان گرفتن جنگ جهانی اول و عقد پیمان امپریالیستی ورسای اوضاع عمومی جهان را با جمعیتی برابر ۱۷۵۰ میلیون نفر بدینصورت بیان داشت: "بدینگونه ما طرح اساسی تصویر جهان را به نحوی که بعد از جنگ امپریالیستی بنظر ما بد می‌بینیم یک میلیارد و دو بیست و پنجاه میلیون در مستعمرات تحت ستم قرار دارند. کشورها شیکه زنده

زنده به تلاشی کشیده می‌شوند، مانند ایران، ترکیه، چین، و کشورهای دیگر مغلوب شده‌اند و به موقعیت مستعمرات افتاده‌اند (کشورهای مغلوب مانند آتریش، آلمان، بلغارستان و همچنین روسیه شوروی - ستاره سرخ) نزدیک به دو بیست و پنجاه میلیون نفر در کشورهایی قرار دارند که وضعیت سابق خود را حفظ کرده‌اند ولی به وابستگی اقتصادی به آمریکا گشاده شده‌اند و همه آنها در زمان جنگ در یک وضعیت وابستگی نظامی بودند چه آنکه جنگ تمام دنیا را تحت تاثیر قرار داد و اجازه نداد که حتی یک کشور واقعا بیطرف باقی بماند و بالاخره نزدیک به ۲۵۰ میلیون اهالی کشورهای هستند که در آنها فقط قشر بالایی و البته فقط سرمایه داران از تقسیم جهان منتفع شده‌اند. (آمریکا - انگلستان و ژاپن - ستاره سرخ)

از شما میخواهم که این تصویر جهان را بخاطر بسیارید زیرا کلیه تضادهای اساسی سرمایه داری و امپریالیسم که با انقلاب منجر می‌گردند، کلیه تضادهای جنبش طبقه کارگر که به مبارزه‌ای خشمگین علیه بین الملل دوم منجر گردیده است... همگی با این تقسیم جمعیت جهان مربوط هستند. (گزارش درباره اوضاع بین المللی و وظایف اساسی بین الملل کمونیستی - کلیات جلد ۳۹)

با هیچ تلاشی مدعیان گنبدی مخالف تئوری سه جهان نمیتوانند منکر شوند که لندن جهان سال ۱۹۲۰ را به سه بخش با سه بخش تقسیم کرد:

- ۱- کشورهای ستمدیده، مستعمره و نیمه مستعمره
- کشورهای مغلوب و شوروی سوسیالیستی
- ۲- کشورهای دیگر موقعیت سابق خود حفظ کرده‌اند ولی به وابستگی اقتصادی به آمریکا کشیده شده‌اند

فصل دوم

مخالفتن تئوری سه جهان چگونه به فدیت با مارکسیسم برمیخیزند

رویزبیونیستهای شوروی اولین کسانی بودند که
هرچم مخالفت با تئوری سه جهان را برداشتند. علت مخالفت آنها
از همان آغاز آشکار بود. زیرا این تئوری، استراتژی پرولتاریای
بین المللی در مبارزه علیه دو ابر قدرت و ضربه زدن به سوسیال
امپریالیسم مهاجم شوروی را معین می‌نماید. زیرا این تئوری
سیاست ایجاد وسیعترین جبهه واحد بین المللی در مقابله با دو
ابر قدرت و بویژه خرس قطبی را بدست می‌دهد. رویزبیونیستها در
حمله به این تئوری بهمان سلاح تحریف مارکسیسم متوسل شدند. اما
بزودی مدعیان هر مدعا ولی کم مایه‌ای برای بدست گرفتن این
سلاحهای زنگ زده بمیدان آمدند و خود را با بلاهت تمام گوشت دم
توپ رویزبیونیستها ساختند و عملاً در خدمت مشی بین المللی
رویزبیونیستهای شوروی شروع به فعالیت نمودند. آنها این عمل خود
را مبارزه با "جریان رویزبیونیستی جدید" نام نهادند و خود را
به لباس عبارت پردازی انقلابی آراستند. لیکن آنچه را داثماً تکرار
می نمایند چیزی جز نشخوار همان نقطه نظرهای رویزبیونیستها در
مخالفت با تئوری سه جهان نبوده و نمی باشد. آنها ادعاهای
زیادی علیه تئوری سه جهان می‌نمایند که از میان آنها می توان
بشکات زیر اشاره کرد:

- اینگونه تقسیم بندی یعنی تقسیم سه جهان نافی مبارزه
طبقاتی و ضد لنینی است
- همه امپریالیستها یک جوراند و فرقی ما بین آنها نیست
- نیروی سوسیالیستی و پرولتری هیچوقت نمی توانند در کنار
نیروهای ارتجاعی و با آنها در یک جبهه قرار بگیرند و چنین
کاری ضد مارکسیستی است .
- جهان پس از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه تزاری به دو

۳- و کشورها شبکه سرمایه‌داران بزرگ آنها در اثر پیروزی و تقسیم مجدد جهان نفع برده‌اند و لنین تصریح می‌کند "کلیه تضادهای اساسی سرمایه‌داری و امپریالیسم..... با این تقسیم‌جمعیت جهان مربوط هستند." و جای شکی نیست "لنین چهار تضاد اساسی جهان و منجمله تضاد سوسیالیسم و سرمایه‌داری، تضاد کار و سرمایه و..... را در نظر دارد.

و پیش از آن لنین تاکید می‌کند "کلیه تضادهای جنبش طبقه کارگر که به مبارزه‌ای خشمگین علیه بین‌الطرد دوم منجر گردیده با این تقسیم‌بندی مربوط است حال ما از سران مخالفین تئوری سه جهان سوال می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم جواب این سئوالها را برای توده‌های هم نظر خود بدهند:

۱- در این تقسیم بندی تضاد پرولتاریا و بورژوازی کجا رفته است؟

۲- در این تقسیم بندی تضاد سوسیالیسم و سرمایه داری کجا رفته است؟

۳- در این تقسیم بندی تضاد ماکیسیم با رویزیونیسم کجا رفته است؟

۴- در این تقسیم بندی تضاد میان خلقهای ستمدیده با امپریالیسم کجا رفته است؟

۵- در این تقسیم بندی چرا روسیه شوروی سوسیالیستی در کنار امپریالیسم شکست خورده آلمان و ایران نیمه مستعمره قرار گرفته است؟

و.....

ولی ما میدانیم که "تئوریسینهای" مخالف سه جهان قادر به دادن هیچیک از این پاسخها نیستند و ادعا نامه آنها علیه تئوری سه جهان در واقع ادعا نامه‌ای علیه لنین است. در واقع هم گفته ادعای آنها چنین است و الا چرا نشخوار کننده ترهجات رویزیونیستهای روسی در مقابل تئوری سه جهان شده‌اند. البته

ثالثا . لنین در بررسی وضع جهان، تمام نیروهای راکه بطور مبنی و مستقل از شعور و اراده گروهها ، طبقات و احزاب هدایت کننده آنها، در حرکت پرولتاریا علیه امپریالیستهای عمده و بویژه فاتح جنگ در یک مسیر افتاده بودند جزء نیروی ذخیره پرولتاریا می گذاشت . علیرغم اینکه مقاومت انحصارات شکست خورده آلمان در مقابل فرامین دیکته شده پیمان " صلح و رسای بخاطر احباء دوباره آلمان جهت جها تگشا شمی وضدیت با سوسیالیسم بود ، و مرتجعین سلطنت طلب بلغارستان بر سرای سلطنت طبقه حاکمه ایستاده بودند، کمال آ تورک بر سرای برقراری کمالیسم در ترکیه تلاش می کرد و قس علیهمذا . علیرغم همه اینها مقاومت این نیروهای متفاوت در برابر امپریالیستهای فاتح جنگ و نقلی آنها بنفع پرولتاریا و بویژه جمهوری جوان سوسیالیستی روسیه تمام می شد . در نتیجه بنفع جنبه جهانی پرولتاریا ، خلقها و ملل ستمدیده جهان و علیه بورژوازی امپریالیستی بسود . زیرا همین تضادها برسیتم امپریالیستی صربه میزد و ار تمرکز قوای آن علیه انقلاب جلوگیری میکرد .

اما براستی چه کسی رویزیونیست است ؟ لنین که جهان را به سه بخش تقسیم نمود و روسیه سوسیالیستی را در کنار آلمان امپریالیستی قرار داد و در تقسیم بندی خود نامی از تضاد پرولتاریا با بورژوازی نیاورد و با کسانی که مدعی اند تقسیم این چنانی رویزیونیستی است ؟

ما برای همیشه می گوئیم لنین مارکسیست کبیر و تئوریسی بزرگ پرولتاریا و برجمدار مبارزه علیه رویزیونیستها بسود و تاریخ نیز این را می گوید . مخالفین تئوری سه جهان که نشخوار کننده نظرات رویزیونیستها هستند باید جای خود را معین کنند .

لنین بمانی آموزد: " تئوری مارکسیستی بی چون و چرا خواستار آنست، بهنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی، آن مسئله بدو مرجحاً رچوب تاریخی معین مطرح گردد". (منتخبات یک جلدی ص ۲۵۲). چارچوب معین تاریخی که مادر آن قرار داریم امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. اما بمحض آنکه بر سر این امر وحدت نظر بوجود میآید، نتایج عملی معینی از آن ناشی میگردد. این نتایج نه تنها باعث تئوریک و ذهنی، بلکه بیشتر بعلمت عملی، بعلمت مجموعاً نتایجی است که انقلاب بطور عینی در مسیر خود با آنها روبروست. در این رابطه هم لنین و هم استالین و بعداً ماژوتسه دون با جمع بندی از تجارب انقلابات جهانی به روشنی ابراز میدارند که مسئله انقلاب یک کشور در عصر امپریالیسم مسئله ای مستقل نبوده و در ارتباط با " مسئله ای عمومی حکمرانی سرمایه، سرنوشتی امپریالیسم و موضوع انقلاب پرولتری " میباشد. آنها با جمع بندی از تجارب انقلابات جهانی طرح کردند که، از سوئی پیروزی انقلابات پرولتری کشورهای پیشرفته، جدا از انقلابات رهاشی بخش و ملی مستعمرات و نیمه مستعمرات قابل رویت نیست و از سوئی انقلابات دمگراتیک و ضد امپریالیستی ملل ستمدیده و مستعمرات و نیمه مستعمرات به بخش جدائی ناپذیر از انقلابات پرولتری و با انقلاب جهانی موصیالیستی بدل شده است. علت اصلی چنین تحولی در تاریخ جهان نژدیکگی و پیوند سرنوشت ملل و خلقها و پرولتاریای جهان بیکدیگر است. این خود حاصل رشد نیروهای مولده، روابط اقتصادی بطور عام و گسترش روابط استثمار و استثمار و سرمایه داری بطور خاص میباشد که با تولید و گسترش بازار جهانی و توسعه استعمار از زمان سرمایه داری رقابت آزاد بویژه در قرن نوزدهم آغاز میگردد. تا پایان قرن نوزدهم بورژوازی اروپا انقلابات خود را تمام میکند، سرمایه داری کارش به انحصار و تقسیم کامل جهان میان انحصارات امپریالیستی میگردد. همه نقاط جهان به اجزاء تفکیک ناپذیری از سیستم جهانی

امپریالیستی بدل میشوند و تمام کشورهای عقب مانده جهان به مستعمرات و نیمه مستعمرات قدرتهای امپریالیستی تبدیل میگردند. این امر یعنی جهانی شدن سرمایه داری از طریق انحصارات از سوشی همه جهان را بزیربال و پیراین سرمایه داری در حال احتضار کشاند و از طرف دیگر تضادهای سرمایه داری را به آخرین حد تشدید نمود. بهینسان دوران انقلابات پرولتری فرارسید.

لنین اولین کسی است که بطور علمی امپریالیسم و قوانین حاکم بر آن را کشف نمود. او روشن ساخت که امپریالیسم همان آستانه انقلاب پرولتری است و اعلام نمود که دوران جدیدی یعنی دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری آغاز گشته است. او بر مبنای واقعیات مربوط به امپریالیسم و شروع انقلابات تازه پای مستعمرات و نیمه مستعمرات در برابر امپریالیسم و وضعیت عمومی نهضت پرولتری اروپای غربی تئوری انقلاب پرولتری را در عصر نوین تدوین کرد و رویزونیستهای انترناسیونال دوم که بمدافع امپریالیسم مبدل شده و به منافع پرولتاریا و انقلاب پشت نموده بودند را افشا نمود.

استالین پس از مرگ لنین در مقابل تعرض تروتسکیستها از آموزش لنین دفاع نموده و در اثر بزرگ خود " اصول لنینیسم " این نظرات لنین را بدینگونه فرموله نمود:

۱- اوارسیادت سرمایه مالی در کشورهای امپریالیستی، با توجه به همه جنبه های طفیلی گرانه آن و صدچندان شدن فشارش بر کارگران نتیجه گرفت که بحران انقلابی در داخل کشورهای سرمایه داری حدت میگیرد و عناصر را تفجاردرجهه داخلی پرولتاریائی ممالک امپریالیستی نمود میکند.

۲- اواز صدور سرمایه امپریالیستی به مستعمرات و نیمه مستعمرات توسعه مناطق نفوذ به سراسر جهان و بدل گشتن سرمایه داری جهانی به سیستم اسارت جهانی نتیجه میگیرد که بحران انقلابی در مستعمرات حدت یافته و عناصر رهبران انگیزنده امپریالیسم در جنبه خارجی یعنی مستعمرات نمود میکند.

۳- اواز تماحب انحصاری " مناطق نفوذ " و مستعمرات و همچنین از رشد ناموزون ممالک امپریالیستی - که نتیجه آن اولاً وقوع جنگهای

امپریالیستی برای تجدید تقسیم دنیا و سیادت طلبی بوده و ثانیا باعث تقویت جبهه سومی یعنی جبهه مبارزه میان خود امپریالیستهاست - استنتاج میکند: چک در عصر امپریالیسم ناگزیر است و این جنگ امپریالیسم را تضعیف میکند. این امر انقلابات پرولتاری کشورهای پیشرفته را با انقلابات مستعمرات و نیمه مستعمرات متحد نموده و یک جبهه جهانی انقلاب بر ضد جبهه جهانی امپریالیسم بوجود میآورد. در نتیجه شعار " پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید " جای شعار سابق مارکس یعنی " پرولتاریای جهان متحد شوید " را میگیرد .

در اینجا باید اضافه نمود که این گفته‌های استالین در زمانیمت که با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در ۱/۳ کره ارض جمهوری سوسیالیستی برقرار گشته و یک تضاد دیگر به سه تضاد اساسی فوق الذکر اضافه گشته بود و آنهم تضاد میان سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری است . استالین بدنبال سه تضادی که ذکر شد مسئله تئوری لنینیستی انقلاب را بدینگونه طرح میکند :

"برطبق آنچه ذکر شد خود طرز مطرح ساختن مسئله انقلاب پرولتاریائی و چگونگی انقلاب و حجم و عمق طرح ریزی آن بطور کلی تغییر پیدا می‌کند .

ما بقا تجزیه مقدمات انقلاب پرولتاریائی را معمولا از نقطه نظر وضع اقتصادی فلان یا بهمان کشور جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دادند. ولی اکنون این رویه کافی نیست . حالا لازم است از نقطه نظر وضع اقتصادی همه یا اکثریت ممالک و از لحاظ وضع اقتصادی جهانی مسئله را مورد دقت قرار داد. زیرا ممالک جداگانه و اقتصادیات ملی جداگانه اکنون دیگر واحدهای مستقل اقتصادی نبوده بلکه به حلقات زنجیر واحدی که اقتصاد جهانی نامیده میشود تبدیل شده‌اند زیرا سرمایه داری فرستوت "متمدن" ضمن رشد خود، به امپریالیسم رسیده و امپریالیسم عبارت از سیستم دنیائی اسارت مالی و مظلّم مستعمراتی است که از جانب مثنی ممالک

"مترقی" بر اکثریت عظیم سکنه روی زمیــــن روا
می‌گردد.

سابقا معمول بود که در باب وجود یا عدم شرایط
عینی انقلاب پرولتاریائی در کشورهای جداگانه و یا
دقیقتر بگوئیم در فلان و یا بهمان کشور مترقی گفتگو
می‌شد. ولی حالا این نظریه دیگر غیرکافی است. اکنون
لازمست در باب وجود شرایط عینی انقلاب در تمام
سیستم اقتصاد امپریالیستی جهانی بشکل یک مجموعه
واحدی صحبت نمود. و ضمنا باید گفت هرگاه این
سیستم بطور کلی، و یا بطور صحیحتر، چونکه این
سیستم بطور کلی برای انقلاب رسیده و آماده شده
است، وجود بعضی از ممالک در رمره این سیستم
که ترقی صنعتی شان کم است نمی‌تواند مانع غیر
قابل‌رفعی در راه انقلاب شود.

سابقا معمول بود که در باب انقلاب پرولتاریائی در فلان
یا بهمان کشور مترقی بعنوان یک کمیت جداگانه
مستقل گفتگو میکردند که در مقابل جبهه جداگانه
سرمایه همان ملت بعنوان تضاد خود قرار داده
میشد. اکنون این نظریه دیگر غیر کافی است.
اکنون باید در باب انقلاب پرولتاریائی جهانی
گفتگو شود. زیرا جبهات ملی جداگانه سرمایه به
طبقات زنجیر واحدیکه جبهه جهانی امپریالیسم نامیده
می‌شود بدل گردیده است که در مقابل آن بایسد
جبهه عمومی نهضت انقلابی همه کشورها قرار داده
شود.

سابقا انقلاب پرولتاریائی را فقط و فقط از نظر
نتیجه تکامل داخلی کشور معین مینگریستند. حالا این
نظریه دیگر کافی نیست. اکنون باید انقلاب
پرولتاریائی را قبل از همه چیز نتیجه تکامل
شناختات سیستم امپریالیسم و در نتیجه گسستن

زنجیر جبهه امپریالیستی جهانی در این با آن
کشور معین دانست. " (اصول لنینیسیم فارسی ص ۳۰۳)
(۳۱)

اما مخالفین تئوری سه جهان که هنوز در دوران
انترناسیونال دوم سیر می‌کنند، و حتی چنانکه
دیدیم مخالف عمل کردن بدانگونه که مارکس و
انگلس در دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد عمل
می‌کردند هستند، به مخالفت با آموزشهای لنین
و استالین نیز برمی‌خیزند. آنها تبلیغ می‌کنند
که قضاوت مارکسیست - لنینیستها باید قبل از هر
چیز بر طبق وضع اجتماعی - اقتصادی این یا آن
کشور مجزا بنا شود و نیروها را بر طبق معیار
پرولتاریا در مقابل بورژوازی تفکیک کرد. در
حالیکه مارکسیسم - لنینیسیم می‌گوید در دوران
امپریالیسم و انقلابات پرولتری، مسئله انقلاب
یک کشور در ارتباط با کل اوضاع جهانی و کل
صف‌بندی طبقاتی و ترازنامه عمومی مبارزه با
امپریالیسم مطرح می‌باشد.

لنین در مورد ارتباط انقلاب یا خواستهای انقلابی
توده‌ها در یک کشور با اوضاع عمومی جهان در عصر امپریالیسم
نوشت:

"تقاضاهای جداگانه دمکراسی، منحمله حق حاکمیت
بر سرنوشت، یک چیز مطلق نبوده بلکه جزئی است
از نهضت عمومی دمکراتیک جهان (اکنون: نهضت
عمومی سوسیالیستی) ممکن است در بعضی از موارد جداگانه
جزء با کل متضاد باشد، در این صورت لازمست از آن
صرف نظر نمود." (جلد ۱۹ ص ۲۵۷ - ۲۵۸ چاپ روسی)

بعبارت دیگر لنین بر این نکته تاکید می‌کند که آنچه از نظر
پرولتاریا ارجح است منافع نهضت عمومی انقلابی جهان است
منافع کل نهضت است، نهضتی که ضربه اصلی را به امپریالیسم

میزند و در کل آنرا تضعیف می‌نماید. منافع طبقاتی پرولتاریا نیز درست در این امر نهفته است و این منافع کل است که پایه‌های مادی مبارزه‌ی قطعی آینده پرولتاریا علیه بورژوازی را فراهم می‌آورد. تئوری سه جهان نیز ص‌بندی مبارزه طبقاتی بین‌المللی و آینده آن را ترسیم می‌کند.

اما مخالفین تئوری سه جهان که دنیا را یک بعدی می‌بینند مدعی اند که تئوری سه جهان "تضاد اساسی و آشتی‌ناپذیر میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی را نفی می‌کند" زیرا در آن ص‌بندی بر مبنای منافع بعین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی ترسیم نگردیده، و بر "تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی پرده میکشد". در حالیکه اساسا مسئله باین صورت مطرح است که کدام سیاست به امپریالیسم یعنی دشمن اصلی پرولتاریا ضربه کاری می‌زند. آن استراتژی که ضربه را درست بقلب امپریالیسم و آنهم امپریالیسم مهاجم وارد می‌آورد مطمئنا تنها سیاست درست بوده و ص‌بندی ای که بر طبق آن انجام میگیرد ص‌بندی است که با رتاب منافع اساسی پرولتاریاست.

ببینید استالین چگونه نهضت‌های مختلف را در زمرگان امپریالیسم مورد بررسی قرار داد، و چه معیارها را بکار می‌برد. در اینجا او صحبت از اهمیت ما هیت طبقات شرکت‌کننده در نهضت نمی‌کند و چونگی برخوردار به امپریالیسم را معیار قرار می‌دهد، در بررسی جنبش‌های ملی استالین چنین می‌نویسد:

"انقلابی بودن حتمی اکثریت هنکمت جنبش‌های ملی‌هما نقدر نسبی و دارای اشکال بخصوصی است، که احتمال ارتجایی بودن برخی از جنبش‌های جداگانه ملی نسبی و دارای اشکال بخصوص می‌باشد. لازمه جنبه‌ی انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم بهیچوجه آن نیست که عناصر پرولتاریائی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و یا متکی به دمکراسی باشند.

مبارزه امیر افغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه‌ی سلطنت‌طلبی او و اعوان و انصارش از نظر عینی مبارزه‌ی انقلابی است زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آنرا از ریشه متزلزل می‌سازد. در صورتیکه مبارزه دموکراتها و "سوسیالیستها" "انقلابیها" و جمهوری طلبان "باحرارتی" از قبیل کرنسکی و تسرتلسی، رونودل و شیدمان، چرنوف و دان هندرس و کلارنسی هنگام جنگ امپریالیستی، مبارزه‌ای ارتجاعی بود زیرا بالنتیجه باعث رنگ و رویافتن و تحکیم و پیروزمندی امپریالیسم می‌گشت. مبارزه‌ی بازرگانان و روشنفکران بورژوازی مصر برای استقلال مصر بهمین جهت از نظر عینی مبارزه‌ی انقلابی است، با وجود اینکه لیدرهای نهضت ملی مصر از طبقه بورژوازی و دارای عنوان بورژوازی بوده و مخالف سوسیالیسم هستند، در صورتیکه مبارزه حکومت "کارگران" انگلستان در راه حفظ وضع غیر مستقل مصر بهمان علت با امپریالیسم ارتجاعی است پس اینکه اعضای این حکومت دارای اصل و نصب پرولتاریائی و نام پرولتاریائی بوده و "طرفدار سوسیالیسم می‌باشند" (استالین مسائل لنینیسم جلد اول فارسی صفحات ۹۰ - ۸۹)

اما مخالفین تئوری سه جهان درست برعکس عمل می‌کنند آنها در عین دفاع از تهاجم نظامی ویتنام به کامبوج و دفاع از "مارکسیست - لنینیستهای" آنچنانگی حاکم بر ویتنام مخالفیت با جمهوری اسلامی ایران را بر میدارند و اقدامات کشورهای جهان سوم در مقابل امپریالیستهای امریکایی و روس را بخاطر ماهیت طبقاتی فئودالی - بورژوازی حاکمین بر آنها تخطئه می‌کنند.

ما توتسه دون نیز در ادامه نظرات لنین و استالین پس از

توضیح انقلاب جهانی نوع بورژوازی می‌نویسد که دوران ای — انقلابات با جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ و انقلاب اکتبر برآمد.

"از آن زمان نوع دوم انقلاب جهانی آغاز گردید — انقلاب جهانی پرولتاریائی — سوسیالیستی. نیروی عمده این انقلاب را پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری تشکیل می‌دهند و ملل مستعمره — مستعمرات و نیمه مستعمرات بمثابه متحدین آن بشمار می‌آیند. این مهم نیست که چه طبقاتی، چه احزاب و گروههای سیاسی یا چه شخصیت‌های از ملل مستعمره در انقلاب شرکت می‌جویند، و این مهم نیست که آنها با بن‌نکته آگاهی دارند یا نه و یا آنها آنرا بطور ذهنی درک می‌کنند یا نه. زمانیکه آنها در برابر امپریالیسم مبارزه برخیزند، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی و سوسیالیستی گردیده، خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل می‌دهند." (مائوسه‌دون ، جلد دوم ص ۱۷ — ۱۶)

در حالیکه مخالفین تئوری سه جهان شرکت طبقات و احزاب ملل در بمسئله مبارزه علیه امپریالیسم را در محدوده تضادهای داخلی این کشورها می‌بینند مدعی اند تئوری سه جهان میلسنگ سازش طبقاتی در کشورهای نیمه مستعمره و وابسته است و هر حرکتی که از جانب طبقات حاکم این کشورها در مقابله با این بیگان امپریالیسم یا بر قدرت امپریالیستی انجام می‌گیرد، بدلیل رشوه یا دستور این و آن ابر قدرت می‌باشد. آنها در این برداشتهای ذهنیگرانه خودتسا بدانجا رفتند که بالا رفتن قیمت نفت در جهان را بدستورانحمارات نفتی قلمداد نمودند. ولی این امپریالیست‌ها نیستند که تعیین کننده سرنوشت جهان می‌باشند. — جریاناتی مثل بالا رفتن قیمت نفت، یا کمک دولت عربستان سعودی به سازمان آزادیبخش فلسطین یا کمک دول افریقایی به جنبش‌های آزادیبخش قاره‌سپاه را فقط در چهارچوب ترازنامه عمومی مبارزه ضد امپریالیستی میتوان

ارزیابی نمود و آنگاه حکم صادر کرد که آیا یک نقشه امپریالیستی است یا خیر؟

مخالفین تئوری سه جهان تلاش دارند با روی آوردن بسبب نوشته‌های استالین ادعای درستی نظرات خود را ثابت کنند. ما در بخش قبل از این مفصلاً نظرات استالین درباره تئوری لنینی انقلاب در عصر امپریالیسم را نقل کردیم. و جای شکی نیست که نظرات استالین چیزی جز نادانی و انحراف مخالفین تئوری سه جهان را نشان نمی دهد. اما با وجود این ما به مطالعه جوانب دیگری دست میزنیم. مخالفین تئوری سه جهان مدعی اند که وضعیت جهان باین صورت است که در دوگانه ثابت در مقابل هم قرار دارند و همیشه نیز اینطور می ماند. اما مطالعه نوشته‌های استالین بمانشان میدهد که مسأله کاملاً برعکس است و اوضاع همانطور که از معنا و مفهوم خود کلمه برمیخیزد عامل تغییر در خود نهفته دارد و این تغییر نیز درست بعلمت فعل و انفعالات نهفته در چهار تضاد اساسی جهان ما در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتاری است.

ما در بخش قبل دیدیم که چگونه لنین نیروهای جهان را به سه بخش تقسیم کرد و تمام تضادهای نهفته در دوران امپریالیسم و جنبش کارگری را بدان مربوط ساخت. استالین در سال ۱۹۲۵ یعنی زمانی که یک ثبات نسبی در سیستم سرمایه‌داری جهانی پدیدار گشته بسود در ارتباط با اوضاع بین‌المللی نوشت: " شکل جدیدی که در این اواخر آشکار گشته است و تا شیر خود را بروض بین‌المللی بجای نهاده عبارتست از اینکه انقلاب در اروپا شروع به حذر (فروکش) نموده یک خمودگی معینی برقرار شده که ما آنرا ثبات موقتی سرمایه‌داری مینامیم، در حالیکه همزمان با آن قدرت اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی روبه تکامل است. " و افزود " وضع بین‌المللی بدرجه فزاینده‌ای توسط رابطه نیروهای بین این دو اردو تعیین میگردد: " (درباره اوپوزیسیون" انگلیسی صفحات ۱۹۳-۱۸۹) استالین در همانجا

نتیجه‌گیری می‌کند که میان نیروی دوار دویک توازن موقتی با برتری کمی بسود سرمایه‌داری بوجود آمده که جذریا فروکش موقتی انقلاب در اروپا نتیجه‌آنتست .

دو سال بعد در گزارشی به کنگره ۱۵ حزب کمونیست شورویها از بررسی وضع تولید و بازرگانی در جهان سرمایه‌داری و بویژه کشورهای مهم سرمایه‌داری ، از رشد ناموزون آنها ، از تفاذبین افزایش امکانات تولیدی و ثبات نسبی بازاریها نتیجه گرفت که ثبات نسبی بی پایان رسیده و بحران سرمایه‌داری آغاز می‌شود . اوسپس بر مبنای داده‌های مشخص نشان داد که مسئله تجدید تقسیم جهان و مناطق نفوذ بمسئله اساسی سیاست سرمایه‌داری جهانی تبدیل گشته و رقابت‌های نظامی و تسلیحاتی روبه‌رشدند . آنگاه اورو شون نمود که این امور باعث تشدید فشار در جبهه داخلی خود کشورهای امپریالیستی و در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات گشته و بالاخره نتیجه‌گیری کرد که " ما خواه در مستعمرات و خواه در متروپل‌ها در آستانه‌اعتلای انقلابی نوینسی هستیم . " (گزارشی به کنگره ۱۵ . ص ۲۱)

در چنین هنگامی اوصف بندی نیروهای مختلف جهان را اینچنین ترسیم نمود ؟

" خودتان قضاوت کنید . از یک میلیارد و ۹۰۵ میلیون سکنه تمام کره زمین یک میلیارد و ۱۳۴ میلیون در مستعمرات و کشورهای وابسته زندگی میکنند ، ۱۴۳ میلیون در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندگی میکنند ، ۲۶۴ میلیون در کشورهای حذفاصل فقط ۳۶۳ میلیون در کشورهای بزرگ امپریالیستی که مستعمرات و کشورهای وابسته را تحت اسارت دارند بسر می‌برند . " (همانجا)

به عبارت دیگر در اینجا استالین از چهار دسته نیرو صحبت می‌کند که باز هم در اینجا آلمان و دیگر کشورهای شکست خورده را که در نتیجه قرارداد ورسای بحد وابستگی رسیده بودند جزء دسته اول یعنی کشورهای مستعمره و تحت‌ستم امپریالیسم قرار میدهد . ما می‌پرسیم آیا ابلهانه نیست هنگامی که گفته می‌شود ثوری سه جهان " رویزیونیستی " است زیرا جهان را به سه نیرو تقسیم می‌کند ؟ بگذریم که در سال ۱۹۲۷ استالین کشورهای جهان را از لحاظ

صف‌بندی به چهار دسته تقسیم می‌کند. علاوه بر اینها ما بروشنی می‌بینیم که استالین با توجه به تغییرات اساسی، صف‌بندی‌های سال ۱۹۲۵ را در سال ۱۹۲۷ به نوع دیگری تغییر می‌دهد و صورت‌بندی جدیدی را عرضه می‌نماید.

بحران اقتصادی بهمان‌گونه که استالین ارزیابی کرده بود به حدت رسید و در سال ۱۹۲۹ شدیدترین بحران مالی و اقتصادی دنیای سرمایه داری را فرا گرفت. مبارزه انقلابی نیز حدت یافت و بورژوازی انحصاری بهمان‌گونه که استالین اشاره نموده بود در تدارک جنگ برای تقسیم مجدد دنیا به تقلا افتاد. بدنبال فاشیستهای ایتالیا و میلیتاریستهای ژاپن، بورژوازی انحصاری آلمان نیز برای رها شدن از قید و بندی که قرارداد "ورسای" بر دست‌وپایش پیچیده بود، به شکل‌علنی دیکتاتوری طبقاتی خود، فاشیسم متوسل شد. طبقه کارگر علی‌رغم مبارزه خود که در پیشا پیش آن حزب کمونیست آلمان قرار داشت نتوانست جلوی فاشیسم را بگیرد و بورژوازی انحصاری با کمک غیر مستقیم و مستقیم سوسیال دمکراتهای انترناسیونال دوم بر سر کار آمد.

در حالیکه امپریالیستهای انگلستان، فرانسه، امریکا سیاست مماشات‌گرایانه را در قبال فاشیستهای آلمانی در پیش گرفته بودند و تلاش می‌نمودند توجه آلمان را بسوی شوروی برگردانند استالین و کمونیستهای جهان مبارزه جدیدی را برای متحد ساختن نیروهای ضد فاشیست و صلح دوست در مقابل سرکرده گرائی جنگ طلبانه فاشیستها آغاز کردند.

تروتسکیست‌ها و دیگر عوامل مخرب در جنبش کارگری، در حالیکه ضرورت تاریخی، ایجاد جبهه‌ی هرچه گسترده‌تر نیروهای ضد امپریالیست را در مقابل تهاجم بورژوازی فاشیست حکم می‌نمود، برچم انقلاب برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را برافراشتند. آنها در واقع ستون پنجم فاشیسم یعنی تهاجم علنی بورژوازی علیه طبقه کارگر و نیروهای ضد امپریالیستی و صلح‌دوست بودند. در این اوضاع صف‌بندی‌ها به چه صورتی در آمده بود؟

هفتمین کنگره انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۳۵ در

مسکو تشکیل گردید پس از بررسی او ضاع جهانی چنین نتیجه گرفت

"تغییرات اساسی زیرین در اوضاع جهانی

الف - پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شوروی با تحکیم

دیکتاتوری پرولتاریا در آن و قدرت یابی این

پایگاه انقلاب جهانی .

ب - ورود سرمایه داری به بزرگترین بحران اقتصادی

تاریخ خود .

ج - پیروزی فاشیسم در آلمان، تهاجم فاشیسم و خطر

شعله ور گردیدن یک جنگ جهانی امپریالیستی نوین

د - مبارزات مسلحانه خلق اسپانیا و اتریش علیه

فاشیسم و جنبش عظیم ضد فاشیستی در فرانسه .

ه - رشد آگاهی انقلابی پرولتاریا در جهان سرمایه داری ،

گروه بندی نیروهای طبقاتی در عرصه

بین المللی و وظایف جنبش بین المللی کارگری

راتعیین می کنند . " (اسناد کنگره هفتم "قطعه نامه

در مورد گزارش دیمتروف)

کمونیستهای جهان بدرستی در آن زمان و در چنان وضعیتی خطر

جنگ و جنگ افروز اصلی را معین کردند . دیمتروف نوشت :

ریشه اصلی جنگ های امپریالیستی همانطور که

می دانیم در خود سرمایه داری، در تلاشهای

الحاق گرایانه آن نهفته است . ولی در اوضاع

بین المللی مشخص کنونی فاشیسم این مشت آهنین

متجاوزین و جنگ طلبانه ترین نیروهای

امپریالیسم بانی جنگ آینده است . " (دیمتروف

"جبهه واحد مبارزه در راه صلح")

خودتان قضاوت کنید . استالین ، دیمتروف و کمونیستهای جهان

طرفدار تحلیل مشخص از اوضاع جهان، تحلیل جدید از صحنه بندی

نیروها بوده و در زمانی که جنگ امپریالیستی در دستور کار

امپریالیستها قرار میگردد بانی اصلی جنگ را معین می کنند،

در حالیکه مدعیان مارکسیسم در اوضاع کنونی که خطر جنگ

جدید شدت یافته، می گویند خطر جنگ از جانب همه امپریالیستها و بورژوازی می باشد. یعنی همه کشورهای امپریالیستی خواهان وبانی جنگ اند. و آنهم بدلیل اینکه امپریالیسم و جنگ و تجاوز و ناگسستنند. اما در همان زمان هم استالین مطلق بودن این امر در تمام زمانها و برای تمام امپریالیستها را رد نمود. او در گزارش به کنگره هجدهم حزب کمونیست شوروی (مارس ۱۹۳۹) گفت: "رفقا! از کنگره هفدهم حزب پنجمال می گذرد. بطوریکه ملاحظه می کنید این دوره زمان کوتاهی نیست. طی این مدت جهان دچار تغییرات قابل اهمیتی گردیده است. دولتها و کشورها و روابط فیما بین آنان در بسیاری از موارد بکلی شکل دیگری بخود گرفته است."

او با بررسی وضعیت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم و جنگی که از شانگهای تا، لیبی و اتیوپی را در بر می گرفت امپریالیستها را بدو بلوک تقسیم کرد و گفت:

" آلمان که در نتیجه جنگ امپریالیستی اول و صلح ورسای شدیداً آسیب دیده بود به ژاپن و ایتالیا ملحق شده توسعه ارضی خود را در اروپا، استرداد مستعمراتیکم فاتحین جنگ امپریالیستی از او منتزع کرده بودند خواستار شد. بدین طریق بلوک سه دولت متجاوز بوجود آمد." (گزارش به کنگره هجده)

و سپس در اشاره به جنگی که بزودی زود در میگرفت گفت:

" این جنگی است که دول متجاوز می کنند و از هر

طرف بمنافع دول غیر متجاوز و در درجه اول

بمنافع انگلستان، فرانسه و امریکا لطمه می زنند.

(همانجا، تاکید از ماست)

سرانجام هنگامیکه جنگ جهانی آغاز شد و آلمان نازی به

فرانسه و بقیه اروپا و اتحاد شوروی تجاوز نمود یک جبهه جهانی

ضد فاشیستی بوجود آمد. استالین در سال ۱۹۴۲ یعنی در گرماگرم

جنگ، مصلحت بندی نیروهای جهانی را بطریق قاطعی بدین گونه تشریح

نمود:

" اکنون ممکن است دیگر بدون بحث پذیرفت که در جریان جنگی که از طرف آلمان هیتلری به ملل تحمیل شده یک صف بندی اساسی از نیروها و تشکیلات دو اردوگاه مخالف صورت گرفته: اردوگاه اشتلاف آلمان، ایتالیا و اردوگاه اشتلاف انگلستان، شوروی و آمریکا و اینکه نتیجه می شود که منطق واقعیات از هر منطق دیگری قوی تر است. "

(استالین روزنامه پراودا، ۷ نوامبر ۱۹۴۲)

بخاطر بیاورید که در چند صفحه قبل بنقل از استالین در سال ۱۹۲۵ آوردیم که دوا اردوگاه متخاصم در آن مقطع مشخصی، سوسیالیسم و سرمایه داری بود. ولی ۱۷ سال بعد این دوا دورا جبهه ضد فاشیسم و جبهه فاشیسم تشکیل می دهند. بخاطر بیاورید که مدعیان با اصطلاح مارکسیست در ضدیت با تئوری سه دنیا فقط آن تقسیم بندی را درست میدانند که سوسیالیسم در مقابل سرمایه داری قرار گیرد و هوار سرمی دهند که تئوری سه دنیا رویزیونیستی است زیرا کشورهای سوسیالیستی را در کنار کشورهای امپریالیستی قرار می دهد. وما در اینجا می بینیم که شوروی در کنار بزرگترین قدرتهای اقتصادی و نظامی آن زمان یعنی آمریکا و انگلستان قرار می گیرد. بخاطر بیاورید که مخالفین تئوری سه جهان این تئوری را رویزیونیستی قلمداد می کنند زیرا این تئوری می گوید در زمان معینی بعضی امپریالیستها مخالف جنگ اند. می بینیم که استالین آمریکا، انگلستان و فرانسه را جزء کشورهای امپریالیستی قلمداد می کند که مخالف جنگ بوده و با شوروی در مقابل فاشیسم متحد گردیده اند، دلیل چیست؟ همان که استالین می گوید " منطق واقعیات از هر منطق دیگری قوی تر است. " دلیل این بود که منافع امپریالیستی " دمکراسی های بزرگ " یعنی کشورهای امپریالیستی آمریکا، انگلستان، فرانسه ایجاب می کرد علیه آلمان که هدف سرکرد گسی بر جهان و تقسیم مجدد جهان را داشت بمبارزه برخیزند و در این راه با شوروی متحد شوند.

اما مخالفین تئوری سه جهان مصمم اند هرگز به این واقعیات توجهی نکنند. آنها حتی آنچه را که خود آزموده و زمانی بآن عمل نموده بودند منکر می‌شوند تا ثابت‌کنند که تئوری سه جهان غلط است. انورخوجه رهبر حزب کارآلبانی در نامه‌ای به ژنرال ویلز انگلیسی‌فرمانده عالی‌نیروهای متفقین در مدیترانه در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۴ نوشت: " ما می‌دانیم که بدون کمک متفقین، بدون جنگی که آنها علیه آلمان نازی پیش می‌برند، جنبش آزادیبخش ملی ما نمی‌توانست تا به این اندازه قوی باشد. مبارزه ما جزء جدائی‌ناپذیر از مبارزه بزرگ ضدفاشیستی در تمام دنیا است، و وحدت خلق ما با گروه‌بندی انگلیس، شوروی، امریکا و کلیه جنبشهای آزادیبخش ملی در دنیا شرط حیاتی موجودیت ما می‌باشد. مواضع متفقین در آلبانی هرگز تا به این حد مستحکم نبوده است. نقشه‌های استراتژیک متفقین هرگز حیطه‌ی عمل مساعدی تا به این حد در کشور ما پیدا نکرده است." (انورخوجه، منتخبات جلد اول ص ۳۷۶ - بزبان فرانسه)

اما روزنامه‌زری پوپولیست ارگان حزب کار آلبانی ۷ ژوئیه ۱۹۷۷ یعنی سی و سه سال بعد می‌نویسد: " هرگز چنین چیزی روی نخواهد داد که کشورهای باصطلاح "جهان دوم" یا به بیان دیگر بورژوازی بزرگ انحصاری حاکم، در اتحاد با خلقهای ستمکش علیه دو ابر قدرت و امپریالیسم جهانی مبارزه کنند." کدام یک از آنها درست است؟ بنظر ما نظری که در سال ۱۹۴۴ گفته می‌شد. در آن زمان آن حرف درست بود چون منطق واقعیت بود و در این زمان نظریه دوم درست نیست زیرا قضاوتی است که نه از لحاظ تئوریک قابل توجیه است نه با واقعیات کنونی وفق می‌دهد و نه بر مبنای تجارب جنبش خلقهای جهان است. نقطه حرکت آندستار مخالفین تئوری سه جهان که خود را مخالفان رویزیونیستهای اتحاد شوروی و نوکران آنها هم می‌دانند یکی است. آنها در واقع مدافع تقسیم جهان به دو اردوگاه همیشگی اندو

مدعی آنه تضاد سوسیالیسم و سرمایه داری تضاد تعیین کننده
سوتاسرا میریالیسم و انقلابات پرولتری است .
اما استالین در جمع بندی از تجربه جنگ جهانی دوم ایسن
برداشت مخالفین تئوری سه جهان را نیز رد کرد. او نوشت :

"گفته میشود، که تضادهای بین سرمایه داری و سوسیالیسم
شدیدتر از تضادهای مابین کشورهای سرمایه داری
است . البته این از نظر تئوریک درست است.
مع الوصف جنگ جهانی دوم به صورت جنگی نه با
اتحاد شوروی سوسیالیستی بلکه بصورت جنگی بین
کشورهای سرمایه داری شروع شد. در نتیجه عملا
مبارزه کشورهای سرمایه داری برای بازارها و میل
به غرق کردن رقیبان خود عملا از تناقض بین
اردوگاه سرمایه داری و اردوگاه سوسیالیستی
شدیدتر از آب در آمد." ("مسائل اقتصادی ساختمان
سوسیالیسم در اتحاد شوروی")

از همین بررسی کوتاه معلوم می شود که مخالفین نه تنها
از رجوع به استالین طرفی نمی بندند بلکه انحراف و نادانی شان
از مارکسیسم - لنینیسم بیش از پیش آشکار می گردد . آنها
نمی توانند تفاوت تضادی که میان سوسیالیسم و سرمایه داری
بمنابه دو سیستم متخاصم اقتصادی و دولتی وجود دارد را با صف
بندیهای متخاصمی که طبق وضعیت جدید و منافع گوناگون بوجود
می آید ، درک کنند . آنها از درک اساسی ترین مطلب دیالکتیک ، از
مسئله مرکزی آن یعنی وحدت ضدین عاجزند . آنها از روابط
اضداد تنها مبارزه آنها را می بینند و اینکه اعداد بهم
تبدیل میشوند ، با هم همزیستی می کنند برای این مدعیان
مارکسیسم ناشناخته و نامفهوم می ماند .

ماثوتسه دون وجیهه جهانی انقلاب

ماثوتسه دون پیر از جنگ دوم جهانی که آمریکا بمشابه قوی ترین قدرت امپریالیستی در صحنه جهان عمل میکرد و در تلاشش برای جنگ انداختن بهمه جهان هیاهوی بزرگی علیه شوروی و سوسیالیسم برآه انداخته بود مقاصد سلطه گرایانه آمریکا را افشاء ساخته و افزود: " ایالات متحده و اتحاد شوروی را منطقه پهناوری از هم جدا میسازد که تعداد زیادی از کشورهای سرمایه داری، مستعمره و نیمه مستعمره اروپا، آسیا و آفریقا را در بر میگیرد" (ماثوتسه دون جلد چهارم انتخابات "مباحثه با خبرنگار آمریکائی آنالوتیزا سترانگ)

او نشان داد که هدف اساسی آمریکا از هیاهوی ضد شوروی پنجاه افکندن بر این منطقه بینا بینی است تا اگر بر این منطقه سلطه بیابد آنوقت امکان شروع جنگ دیگر علیه شوروی بوجود می آید و از این رو تمام کشورهای که مورد یورش مرتجعین آمریکائی قرار گرفته بودند را دعوت کرد متحد شده و علیه آمریکا مبارزه کنند. پس از پیروزی جنگ ضد فاشیستی و برقراری جمهوریهای توده ای در اروپای شرقی و پیروزی انقلاب بزرگ چین یک اردوگاه سوسیالیستی بوجود آمد. در آغاز دهه پنجاه قرن بیستم از چهار تفاد اساسی جهان تفاد اردوگاه سوسیالیستی با امپریالیسم پیروز آمریکا بسیار حادثه گذشته آمریکا بر فعالیت های ضد کمونیستی خود افزود اما هدف اساسی آمریکا چیز دیگری بود. آمریکای قدرتمند در قدم اول می بایست انگلستان تضعیف شده را از صحنه خارج کند و مناطق نفوذ او را که تا آن زمان بخش بزرگی از جهان را تشکیل میداد، بدست آورد. در این زمان جنبشهای رهائی بخش ملی و استقلال طلبانه در آسیا و آفریقا توسعه می یافت و دهها کشور جدیدالتاسیس در قاره آفریقا بوجود می آمدند. در سال ۱۹۵۶ عبدالناصر رئیس جمهوری مصر کانال سوئز را که سالها در کنترل انگلستان بود ملی کرد

وانگلستان بگمک فرانسه و صهیونیستهای اسرائیل دست به یک تهاوز نظامی علیه مصر زد. در چنین وضعیتی ما شو تسه دون تضاد هـ سـ و صف بندیهای ناشی از آنرا در جهان آنروز چنین بررسی کرد: "در پرتو

این حادثه میتوانیم بیروی کانون مبارزه در جهان امروز انگشت بگذاریم. تضاد میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای سوسیالیستی قطعاً بسیار حادث است. اما کشورهای امپریالیستی هم اکنون برای کنترل مناطق مختلف تحت نام مخالفت با کمونیسم در حال رقابت با یکدیگرند. آنها برسرحه مناطقی با یکدیگر رقابت می کنند؟ مناطقی در آسیا و آفریقا که بیش از ۱۰۰۰ میلیون نفر جمعیت دارد. هم اکنون رقابت آنها با یکدیگر در خاور میانه منطقه ای که دارای اهمیت عظیم استراتژیک است و بویژه در کانال سوئز بهم گره میخورد و در خاور میانه دونوع تضاد سه نیرو در کشمکش اند. دونوع تضاد عبارتند از: اول تضاد میان قدرتهای امپریالیستی، یعنی میان ایالات متحده و انگلستان و میان ایالات متحده و فرانسه، و دوم تضاد میان قدرتهای امپریالیستی و ملل ستمدیده. سه نوع نیرو عبارتند از: اول ایالات متحده یعنی بزرگترین نیروی امپریالیستی، دوم، انگلستان

و فرانسه. قدرتهای درجه دوم امپریالیستی،

سوم ملل ستمدیده. امروز آسیا و آفریقا مناطق اصلی رقابت امپریالیستی هستند. در این نقاط جنبشهای استقلال ملی سر بلند کرده اند. "ما شو تسه دون" عبارت دیگر تقسیم بندی نیروها و صف آرایی آنها پس از جنگ

هوم و در سالهای ۱۹۵۰، علی‌رغم حادث شدن تضاد اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه سرمایه داری و رشد جنبشهای آزادیبخش و استقلال خواهانه ملل ستمدیده، یک ویژگی مخصوص داشت که همانا عبارت ازتهاجم وسیع آمریکا برای بیرون کردن رقبای امپریالیست از صحنه بود. این ویژگی حاکی از تلاش امپریالیسم آمریکا جهت بلعیدن مناطق واقع در میان خود و اتحاد شوروی بود. و درست به همین جهت منافع مشترک در همین حال متضادی میان نیروهای مختلف طبقاتی جهان در برابر تهاجم آمریکا بوجود می‌آمد و بطور عینی صف بندی های معینی را خلق می کرد که خواهی نخواهی علیه امپریالیسم آمریکا بود.

با بروز رویزیونیسم خروشچی مبارزه بر سر کلیه مسایل اساسی تئوری انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و منجمله ارزیابی از اوضاع جهانی نیز برپا شد. رویزیونیستهای خروشچی با اعلام اینکه تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری تضاد عمده تمام دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری است و وقوع هر برخوردی میان آمریکا و شوروی در زمان وجود سلاحهای هسته ای جهان را "به ناپودی" میکشاند، سیاست سازش با دشمن عمده یعنی آمریکا را طرح کرده و سه تئوری رویزیونیستی "همزیستی مسالمت آمیز"، "گذار مسالمت آمیز" و "رقابت مسالمت آمیز" را تدوین کردند. آنها برای توجیه این نظریات رویزیونیستی خود به مخالفت با نهضت های رهائی بخش ملی برخاستند، آنها مدافع استعمار نوین شدند و بیفدیت با مبارزه ای اصلی جهانی یعنی مبارزه با آمریکا برخاستند.

اما مارکسیست - لنینیستهای واقعی قدم ب قدم آنها را افشاء نمودند. حزب کمونیست چین بر رهبری ما توتسه دون نقش پیشروا پسین مبارزه را داشت. حزب کمونیست چین در پلمیک با تولیاتسمی رهبر رویزیونیست حزب کمونیست ایتالیا در ارتباط با اوضاع جهانی در آن زمان چنین نوشت: "اکنون دو نوع سیستم جهانی اقتصادی از اساس متفاوت، سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی و دوا ردوی جهانی متقابلاً خصمانه، اردوی سوسیالیستی و اردوی امپریالیستی وجود دارد"، "یک منطقه وسیع میانی بین امپریالیسم آمریکا و کشورهای سوسیالیستی موجود است. این منطقه میانی در برگیرنده تمام جهان

سرما به داری منهای ایالات متحده است." ("باز هم درباره اختلالات ما
بارفهیق تولماتی")

در سال ۱۹۶۰ احزاب کارگری و کمونیستی جهان جلسه‌ی مشورتی
را برپا کردند. در اعلامیه‌ی ای که از طرف این احزاب در پایان جلسه
مشورتی انتشار یافت آمده است :

"امپریالیسم آمریکا بصورت بزرگترین استثمارگر
بین المللی در آمده است. تکیه‌گاه عمده استثمار
معاصر است..... نیروی عمده تجاوز و جنگ است.....
و دشمن همه‌ی خلقهای جهان است."

اما رویزونیستهای خروشجفی در شوروی بدون توجه به این
جمع بندی درست، در پی سازش خود، به پخش نظرات ضد انقلابی
و بیوزوای خود ادامه دادند و سازش با دشمن عمده‌ی همه‌ی خلقها و ملل
و کشورهای اروپا را دوپیش گرفتند. در سال ۱۹۶۳ هنگامیکه مبارزه علیه
رویزونیسم خروشجفی در سراسر جهان علنی گشت، حزب کمونیست
چین خط مشی پیشنهادی برای جنبش بین المللی کمونیستی منتشر
ساخت. در آن ذکر گردید که آمریکا با استفاده از شرایط پس از جنگ
تلاش دارد جای فاشیستهای آلمان و ایتالیا و ژاپن را گرفته و بر جهان آقائی کند.
هدف استراتژیک آمریکا عبارتست از تجاوز به مناطق میانه
موجود بین ایالات متحده و اردوی سوسیالیستی و
برقراری کنترل در آنجا با خفه کردن انقلاب خلقها
و ملل ستمدیده و بدنبال آن محو کردن دول
سوسیالیستی و قرارداددن کلیه خلقها و کشورهای
جهان منجمله کشورهای متفق ایالات متحده آمریکا
تحت اسارت و نظارت سرمایه داری انحصاری آمریکا.
(پیشنهاد درباره خط مشی اصلی جنبش بین المللی
کمونیستی چاپ پکن ۱۹۶۳)

از این وضعیت چنین نتیجه گیری شد که پرولتاریای
بین المللی باید و میتواند کلیه نیروهای را که
میتوان متحد کرد، متحد سازد و با استفاده از
تضادهای درونی دشمنان و سهمترین جبهه واحد

مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیریش را
تشکیل دهد. " (همانجا)

حزب کمونیست چین در خط مشی پیشنهادی، با در نظر داشتن تئوری
انقلاب پرولتری بدانگونه که لنین و استالین گفته بودند و همچنین
با در نظر داشتن واقعیات مبارزه موجود می افزاید که: "نواحی وسیع
آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نواحی ایست که تضادهای
گوناگون جهان کنونی در آنجا متمرکز شده و ضعیف ترین
حلقه زنجیر سلطه امپریالیسم بوده. و نواحی عمده
طوفانهای انقلاب جهانی میباشند که ضربه مستقیم بر
امپریالیسم وارد میسازد." (همانجا).
سنگانیروهای موجود در سه قاره را چنین ارزیابی میکند:
وسیعترین اقشار اهالی این نواحی نمیخواهند در
زیر یوغ بردگی امپریالیسم باقی بمانند که علاوه
بر کارگران، دهقانان، روشنفکران و خرده بورژوازی،
بورژوازی ملی میهن پرست نیز و حتی برخی از
پادشاهان و شاهزادگان و اشراف میهن پرست هم از
جمله آنها می باشند." (همانجا)

با غلبه رویزیونیسم مدرن بر کشور شوروی و یکسری کشورهای اروپای
شرقی و تبدیل شوروی به یک کشور با قدرت امپریالیستی، عملاً اردوگاه
سوسیالیستی بمعنی نیروی متشکل از کشورهای سوسیالیستی از میان
رفت. هرچند که سیستم سوسیالیستی در وجود کشورهای سوسیالیستی مانند
چین توده ای که در تضاد آشتی ناپذیر با سیستم سرمایه داری است با قسماً
ماند و تضاد سوسیالیسم با سرمایه داری بصورت یکی از تضادهای اساسی
دوران باقی ماند.

با غلبه رویزیونیسم مدرن بر بسیاری از احزاب کمونیست
و به ویژه احزاب اروپا جنبش کارگری ضربه سختی خورد، و تغییر
بزرگی بمنفع بورژوازی در آن بوجود آمد. سرمایه داری بسرعت در
شوروی احیا شد. و کشور زاپن بصورت یک کشور امپریالیستی در
رقابت شدید با امریکا قرار گرفته رشد کشورهای امپریالیستی
اروپا و زاپن بر رقابت میان امپریالیستها حدت بخشید و رقابت

و دعوا بر سر بازار های جهان و بیرون راندن یکدیگر از بازارها و مناطق نفوذ شدت گرفت . شوروی که از لحاظ اقتصادی و تکنیکی از آمریکا عقب مانده تر بود به تقویت قوای نظامی و تسلیحات روی آورد و رقابت شدیدی را با آمریکا شروع کرد .

نهضت های رها ئی بخش ملی در سراسر جهان توسعه یافته و شدت گرفتند و تظاهرات آنان با امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت حسدت گرفت . تضاد زحمتکشان کشورهای امپریالیستی بویژه دوا بر قدرت نیز با سرمایه های حاکم خود وحدت یافت . مائوتسه دون و حزب کمونیست چین قدم بقدم این تغییرات را بررسی نمودند و به افشای امپریالیستها و مرتجعین پرداختند . در مقاله مفصلی که روزنامه " مردم " ارگان حزب کمونیست چین بمناسبت صدمین سالگرد ولادت لنین منتشر کرد ، چنین آمده است :

" رویزیونیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا هر دو بزرگترین امپریالیستها هستند که مذبحا نه سعی دارند جهان را ب زیر سلطه خود در آورند رویزیونیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا برای تقسیم مجدد جهان بین خود در عین رقابت با یکدیگر ، با هم وحدت می کنند هر دو سیاست قدرت امپریالیستی را در مقابل منافع خلقهای سراسر جهان اعمال می کنند . هرگونه مصالحه ممکن بین رویزیونیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا موقتی بوده و توافقی است میان دزدان آنها با زهم بیشتر دیوانه و اهرزینه های نظامی خود را افزایش داده ، تجهیز و تدارک برای جنگ تجاوزی را توسعه بخشیده و توطئه می چینند تا جنگی خانمانسوز به نوع جنگ هیتلری بار دیگر برافروزند . "

(ارگان سابق سازمان انقلابی شماره ۲۰ - مرداد ۱۳۴۹ "لنینیسم است یا سوسیال - امپریالیسم")

در خاتمه نتیجه گیری می کند :

" تمام کشورهای و خلقهای که تحت تجا و زوگننتسول امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی قرار دارند

و آنان در امور داخلی شان دخالت می کنند و مورد تهدید قرار میگیرند، در حال بوجود آوردن وسیعترین جبهه واحد هستند. یک دوره تاریخی نوینی در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی شروع شده است. (همانجا ص ۱۷)

در آغاز دهه هفتاد قرن حاضر مبارزه خلقها و ملل ستمدیده علیه امپریالیسم آمریکا با پیشاهنگی خلقهای سه کشور آسیای جنوب شرقی، ویتنام، کامبوج و لائوس به اوج خود رسید، یک موج انقلابی و ضد امپریالیستی سراسر جهان را فرا گرفت. در ۲۰ ماه مه ۱۹۷۰ مائوتسه دون بیانیه معروفی را صادر کرد و در آن گفت:

" هم اکنون اوگیری نوینی در پیکار علیه امپریالیسم آمریکا در مقیاسی جهانی دیده می شود پس از جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا و دنباله دارانش از دست زدن به جنگ تجا و زکارانه با زنا یستاده اند و خلقها برای پیروزی بر تجا و زکاران به جنگهای انقلابی مبادرت کرده اند. خطر جنگ جهانی جدیدی موجود است و خلقهای سراسر جهان باید تدارک ببینند، اما امروز در جهان جریان عمده را انقلاب تشکیل میدهد. " (هفت سال ستاره سرخ - ص ۲۱ - انتشارات سازمان انقلابی)

این مبارزات بزرگ مردم جهان ضربه سختی بر آمریکا وارد آورد. امپراطوری دلار درهم ریخت، بزرگترین قدرت اقتصادی جهان را دچار یک بحران فزاینده مالی و اقتصادی کرد و قدم به قدم ضربات سختی در میدانهای جنگ توده ای بر او وارد ساخت. خود ایدئین ارتضاد میان امپریالیستها را حدت بخشید، با حادث شدن تضاد پرولتاریا و بورژوازی و تضاد خلقها و ملل ستمدیده با امپریالیسم جنبش کمونیستی جهان با طرد و انتقاد رویزیونیسم گامهای سریع و معینی برداشت. در این اوضاع شوروی سوسیال - امپریالیستی به تدارک باز هم بیشتری برای سلطه بر جهان برخاست. چوئن لای در گزارش سیاسی به دهمین کنگره حزب کمونیست چین چنین یادآوری

کرد:

" ویژگی اوضاع کنونی بین المللی و جـــــود دگرگونیهای بزرگ است این دگرگونیها در بین صفوف دشمنان هرج و مرج ایجاد کرده و میان آنها جدائی بوجود می آورند بیداری و رشد دنیاى سوم یک واقعه مهم در روابط بین المللی کنونی است . جهان سوم وحدت خود را در مبارزه علیه سرکرده گراشی و سیاست قدرت طلبی ابرقدرتها تحکیم بخشیده و هرروز نقش مهمتری را در امور بین المللی بازی می کنیم کشورها استقلال می خواهند ، ملت ها آزادی می خواهند و خلقها انقلاب می خواهند ، این به یک گرایش تاریخی سنا پذیری تبدیل شده است

بطور عمده این دو ابرقدرت هسته ای - ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هستند که امروز برای سرکردگی با هم در رقابتند و تسلیحات خود را افزایش می دهند ، هدف آنها رقابت برای سرکردگی جهانی است از نظر استراتژیک منطقه کلیدی رقابت آنها اروپاست امپریالیسم آمریکا روز بروز بیشتر سیر نزولی خود را طی می کند " (هفت سال ستاره سرخ - ص ۶۷-۶۳ - انتشارات سازمان انقلابی)

طوفانهای مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی خلقها و ملل ستم دیده جهان در پیشاپیش آنان هرولتاریای جهانی در سالهای ۱۹۶۰ رشد مبارزات اقتصادی و سیاسی کشورهای جهان سوم و تبدیل جهان سوم به یک عنصر فعال در عرصه مبارزه بین المللی ، نزول تدریجی آمریکا از اوج خود ، تبدیل شوروی به یک کشور امپریالیستی و شدت یافتن رقابت بین امپریالیستها همه پایه های مادی و عینی تئوری سه جهان هستند که آنها را میتوان آنطوریکه بطور خلاصه به آن اشاره شد در اسناد جنبش کمونیستی جهان مشاهده کرد .

از آغاز سالهای شصت قرن بیستم میلادی دوا رزیابی اساسی

از اوضاع جهانی وجود داشته است. یکی ارزیابی مائوتسه دون و مارکسیست - لنینیستهای جهان، دیگری ارزیابی رویزیونیستهای شوروی. مائوتسه دون در آغاز علنی شدن مبارزه با رویزیونیسم خروشانی جهان را به سه بخش (دو اردوگاه و یک منطقه میانی) تقسیم کرد. آمریکا را بعنوان دشمن عمده تعیین نموده و همه را به مبارزه متحد علیه او دعوت کرد. خروش دنیا را به دو بخش سوسیالیسم و سرمایه داری تقسیم نمود و با غیر منطقی دانستن جنگ (از هر نوع آن) سازش با آمریکا را توصیه نمود. مائوتسه دون با تبدیل شوروی سوسیالیستی به یک ابرقدرت امپریالیستی و همدت گرفتن رقابت دوا بر قدرت برای سرکردگی بر جهان، آن دو را دشمن عمده خلقهای جهان دانست و همه را دعوت به مبارزه متحد علیه این دو ابرقدرت با هدف ضربه زدن به ابرقدرت مهاجم یعنی سوسیال - امپریالیسم شوروی و تضعیف امپریالیسم در حال زوال یعنی ابرقدرت آمریکا، نمود. بفرگس جانشینان خروش یعنی برژنف و اعوان و انصارش سوسیال - امپریالیسم شوروی را دوست پرولتاریا، خلقها، ملل و کشورهای ستمدیده قلمداد کرده، امپریالیسم آمریکا را دشمن عمده دانسته و زیرپوش و ماسک سوسیالیسم و صلح طلبی به تدارکات همه جانبه نظامی برای جنگ جهانی سوم جهت سلطه بر جهان مشغول شدند.

بعبارت دیگر رویزیونیستهای شوروی برای توجیه تئوریک نظریات خود سالهاست که از آموزش مارکس و انگلس، لنین و استالین روبرو گردانده و جهان را آنطور که به نفع شان تمام می شود تفسیر می کنند. مسئله ای که در مورد مخالفین جدید تئوری سه جهل ان مائوتسه دون بیش از هر چیز دیگر قابل توجه است همین گرایش آنها به این نظریات و به این مشی رویزیونیستهاست. بسی جهت هم نمی باشد که ادعای آنان علیه تئوری سه جهان تنها تکرار گفته های رویزیونیستهای شوروی در قالب عبارت پردازیهای بظا هر فریبنده و ضد رویزیونیستی است. جای تعجبی هم نخواهد بود هنگامی که مشاهده می کنیم رویزیونیستهای شوروی از این باصطلاح پرچمداران ضد رویزیونیست دفاع می کنند.

سخن آخر

جوهر ما رکسیسم در تجزیه و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص نهفته است :

از زمانی که سرمایه‌داری به آخرین مرحله رشد خود یعنی امپریالیسم رسیده دوران حیات سرمایه‌داری در تاریخ جهان به سر آمد و انقلاب سوسیالیستی در دستور کار قرار گرفت . لنین نام این دوران را دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری نهاد . این دوران بعد از انقلاب اکتبر چهارتضاد اساسی را با خود دارد که عبارتند از :

۱- تضاد خلیقا و ملل و کشورهای ستمدیده با امپریالیستهای گوناگون .

۲- تضاد بین امپریالیستهای گوناگون .

۳- تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری

۴- تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری و رویزیونیستی

اما بر مبنای فزونی و کاهش این تضادها ، دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری مراحل مختلفی را طی می‌کند . بر طبق اوضاع عینی موجودگاه این و گاه آن تضاد حادث می‌شود و ارجحیت این تضادها تغییر می‌کند و مسائل جدیدی را در مقابل نهضت جهانی پرولتاریا قرار می‌دهد . استالین در سال ۱۹۲۷ در مقابل با تروتسکیست‌ها و بررسی وضع مشخص بین المللی آن زمان نوشت :

" چه چیزی در اوضاع بین المللی جدید ویژگی دارد که عمده خصوصیت مرحله کنونی را معین می‌نماید؟ چه بهره‌جویی که اخیراً خود را آشکار کرده و تا شیرخویش را بروضع بین المللی بجای نهاده ، اینست که در اروپا انقلاب شروع به فروکش کرده است ، اینست که رکود معینی برقرار گشته که ما آنرا ثبات موقتی سرمایه‌داری می‌نامیم ، در حالیکه همزمان تکامل اقتصادی و قدرت سیاسی اتحاد شوروی روبه‌زادهاست . این فروکش انقلاب ، این

رکود چیست؟ آیا آغازها با انقلاب جهانی است، آیا آغاز انقراض انقلاب جهانی پرولتری است؟ لنین گفت که پیروزی پرولتاریا در کشور ما عصر جدیدی را باز نموده، عصر انقلاب جهانی، عصر مملو از تظاهرات و جنگها، پیشرویها و عقب نشینیها، پیروزیها و شکستها، عصری که به پیروزی پرولتاریا در کشورهای عمده سرمایه داری منجر می گردد. آیا این واقعیت که انقلاب در اروپا شروع به فروکش نموده بمعنی آنست که تن لنین در مورد عصر نوین، عصر انقلاب جهانی، دیگر معتبر نیست؟ آیا بمعنی آنست که انقلاب پرولتری در غرب ملغی شده است؟ نه اینطور نیست. عصر انقلاب جهانی یک مرحله جدیدی از انقلاب است، یک مرحله کامل استراتژیک است که برای سالها و شاید حتی چندین دهه بطول انجامد. در طول این دوره نشیب و فراز انقلاب می تواند دوبار وجود داشته باشد. " (استالین در باره اپوزیسیون، "اوضاع بین المللی - ص ۱۸۹ - انگلیسی)

پس تجربه تاریخی انقلاب پرولتری این حقیقت را ثابت کرده است که اولاً راه طبقه کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم از مراحل مختلفی عبور میکند. ثانیاً پرولتاریا در هر مرحله با مسایل خاصی روبرو است که در حل آنها منافع مشترکی با سایر طبقات غیر پرولتری و یا ضد پرولتری دارد. بنا بر این لازم است که طبقه کارگر در هر مرحله این منافع مشترک را تشخیص داده و بر مبنای آن صف بندی سیاسی متحدی با دیگر طبقات و نیروها در خدمت منافع طبقاتی خویش و پیشبرد انقلاب بوجود آورد. چنانکه بررسی مختصرمان از تجربه پرولتاریا نشان داد این طبقه پیشرو بدرستی صف بندیهای عینی در مبارزه طبقاتی را در مدنظر گرفته و سیاستهای نهائی را برای حل یک بیک تضادهای مبارزه طبقاتی تدوین می نماید. بدین منظور نیز پیشاهنگ پرولتاریا در مبارزه طبقاتی در پرتوتئوری راهنمای خود به سواکتیک اساسی دائماً توجه می نماید:

۱- تئوری و مشی و سیاست عام انقلاب را به شرایط مشخص

تلفیق میدهد .

- ۲- تناسب قوای طبقات رادریپیش بردن انقلاب در نظر میگیرد .
- ۳- سیاست جبهه واحد یعنی متحد کردن تمام نیروهای ممکن بگردن منافع مشترک راجهت رسیدن به هدف نهائی عملی

میسازد

آنها که به مارکسیسم بمانا به یک دگم بی جان می نگرند ، خود را زپرداختن باین مسائل حیاتی انقلاب خلاص میکنند . از همیمن رونیز مخالفین فعلی تئوری سه جهان که بدنبال رویزیونیستهای شوروی روانند ، مبارزه جهانی رادریک تقسیم بندی ساده پرولتاریا در مقابل بورژوازی خلاصه نموده و استراتژی و تاکتیک آنان یک نسخه دائمی و همیشگی یعنی سرگونی بورژوازی است . آنها مراحل برای مبارزه قائل نیستند و همیشه در رویای شب انقلاب سوسیالیستی قرار دارند .

اما مارکسیسم راستین این دگم ها را بدور ریخته است . مارکسیست - لنینیستهای واقعی و نه اسمی حقیقت را از بررسسی واقعیات در پرتو مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ما ثوت سه دون بدست می آورند . آنها در هر مبارزه طولانی مراحل مختلفی را بازمی شناسند ، تئوری را به شرایط مشخص تلفیق داده ، وضعیت تناسب قوا را در نظر گرفته و برای ایجا دوسیعترین جبهه واحد علیه دشمن عمده مرحله ای کوشش می کنند . استراتژی و تاکتیک آنان در پرتو مارکسیسم و ناشی از بررسی واقعیات است . آنها استراتژی خود را آنطور که استالین می گوید تعیین می کنند . یعنی :

" استراتژی که توسط برنامه انقلاب هدایت شده و بهر ارزیابی نیروهای جنگنده داخلی و بین المللی متکی است ، راه عمومی و سستی را مقرر می دارد که در آن جنبش انقلابی پرولتاریا با یدهدایت شود ، تا اینکه در حین تشکیل و تکامل تناسب نیروها بهترین نتیجه بدست آید . در انطباق با این استراتژی شمای تقسیم نیروهای پرولتاریا و متحدینش را در جبهه اجتماعی مقرر می دارد . " (استالین اصول لنینیسم . " درباره استراتژی

وتاکتیک کمونیستهای روسی")

وابنکه :

" استراتژی عبارت است از تعیین سمت وارد آوردن
ضربه اصلی پرولتاریا بر اساس مرحله موجود انقلاب و تهیه
نقشه مقتضی برای صف آرائی قوای انقلابی (ذخائر
عمده و ذخائر فرعی) و مبارزه در راه از پیش بردن این
نقشه در طول مدت این مرحله از انقلاب . " (اصول لنینیسم
بخش ۷)

با در نظر گرفتن این نکات است که ما ثورته دون با بررسی وضعیت عمومی
جهان و تدوین شمای سه بخش در جهان ، پرولتاریای بین المللی را با
استراتژی زیرین مسلح کرده است :

" در مرحله کنونی انقلاب جهانی هدف ضربه، دوا بر
قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی اند، ضربه اصلی
متوجه سوسیال امپریالیسم شوروی این ابر قدرت
مهاجم است و امپریالیسم آمریکا یعنی ابر قدرت
در حال دفاع را باید تضعیف کرد. بدین منظور
پرولتاریای بین المللی باید نیروی بینا بینی
(ذخیره غیر عمده) یعنی جهان دوم را بسوی نیروی
عمده (ذخیره عمده) مبارزه علیه سطلسه طلبی،
امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، صهیونیسم و
و نژادپرستی، یعنی جهان سوم کشانده و انقلاب را
به پیش برد .

بدین ترتیب پرولتاریا می تواند وسیعترین نیرو را علیه دوا بر
قدرت سر کرده گسرامتحد نماید، وقوع جنگ میان دو ابر قدرت
را هر چه بیشتر به تعویق انداخته و برای توسعه انقلاب مبارزه
نماید. بدین سان پرولتاریا می تواند در صورت بروز جنگ با
بیشترین تدارک، جنگ را با انقلاب کشانده و جنگ دو ابر قدرت را به
جنگ انقلابی پرولتاریا، خلقها و ملل درین تبدیل کرده انقلاب جهانی
سوسیالیستی را به پیروزی های بیشتری برساند.
با این سیاست پرولتاریای بین المللی قادر است در اتحاد با

بهری (۲۰)

وسیعترین نیروهای طبقاتی و سیاسی جهانی، دو ابر قدرت و جنگ آنها را بهمان سرنوشت آلمان نازی و جنگ فاشیستی میتلا سازد. چراکه دو ابر قدرت در تحلیل آخر بپر کاغذی اند. هیتلر هم میخواست جهان را بزیر چکمه خود در آورد، ولی هیتلر بکجا رفت؟ سه زباله دانی تاریخ.

رنجبر

ارگان مرکزی سازمان انقلابی را بخوانید

ستاره سرخ

۱۴۰۱ - ۳۱۴

۶۶۰۵۱۹

مارا در ۷ مالی یاری کنید

کمکهای خود را

به حساب بانکی زیر واریز نمایید:

بانک ملی ایران

تهران - شعبه خیابان ایران شهر

شماره حساب ۲۵۳۶۸

کمک مالی خوانندگان
منش موفقی در ادامه می‌کند. در
مشکلات مالی ما زیاده‌بودن یاری
تک‌تک خوانندگان، این مشکلات
از میان برداشته نخواهند شد. هر
کس که "رنجبر" را نشریه‌ی خودش
میداند و وظیفه‌دار رددرعدتوا نا‌اش
به آن کمک کند، سیاست ما اتکاء به
نیروی لایزال مردم است و به‌میان
خاطر مشکلاتمان را با شما درمیان
می‌گذاریم و مطمئنیم که با شما و
همراه شما آنها را یک‌بیک حل
خواهیم کرد. در انتظار یاری‌سوخ
مثبت شما هستیم.